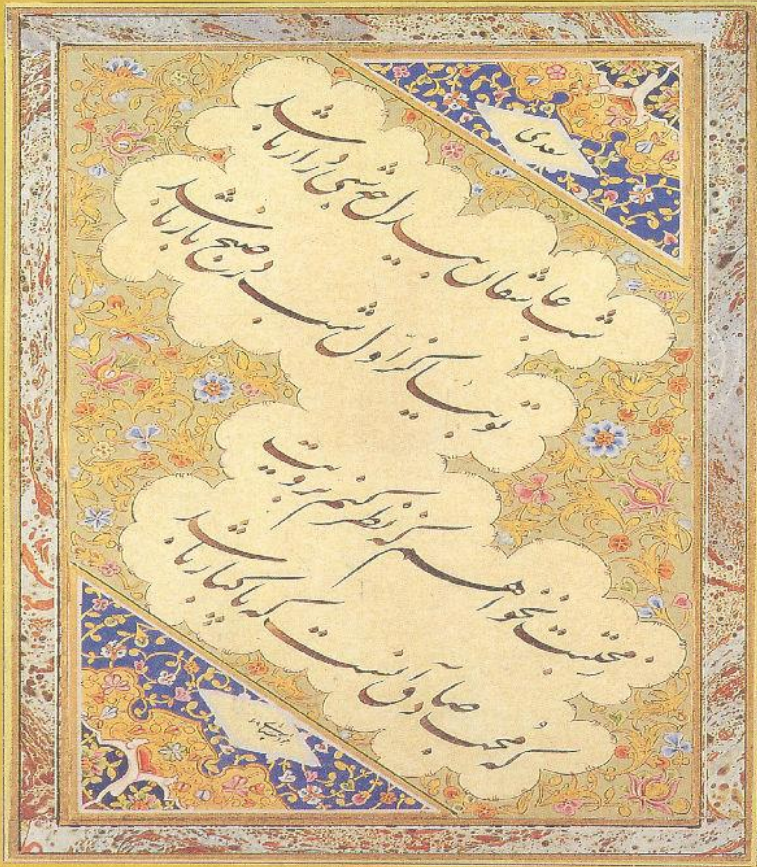




۱۱۴ - ۱۱۵  
پاییز - زمستان  
۱۳۹۲

# دانش

فصلنامه علمی پژوهشی مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد





۱۱۵-۱۱۴

پاییز و زمستان

۱۳۹۲

فصلنامه علمی - پژوهشی مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد

فصلنامه دانش از سوی کمیسیون آموزش عالی پاکستان

حائز درجه علمی - پژوهشی شده است.

مدیر مسئول و سردبیر: قاسم مرادی

مدیر: سید مرتضی موسوی

شورای علمی

مجله ، ..... شماره ۱۳۹۱



2



حروفنگاری و صفحه‌آرایی: محمد عباس بلتستانی؛ نمونه‌خوان: شگفته یاسین عباسی

چاپ: آرمی پریس (اسلام‌آباد)

نشانی مجله: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، خانه ۴، کوچه ۴۷، ایف ۸ / ۱،

اسلام‌آباد ۴۴۰۰۰، پاکستان

تلفن: ۲۸۱۶۰۷۴ - ۲۸۱۶۰۷۶ دورنگار: ۲۸۱۶۰۷۵

نشانی اینترنتی: daneshper1@yahoo.com & thedanesh.com

بها: ۳۰۰ روپيه

وبگاه مرکز: <http://ipips.ir>

## روی جلد : شب عاشقان بیدل چه شبی دراز باشد

تو بیا کز اول شب در صبح باز باشد  
ز محبتت نخواهم که نظر کنم برویت  
که محب صادق آنست که پاکباز باشد

«سعدی»

پدید آورنده : استاد جواد بختیاری

### شرایط پذیرش مقاله

مجله دانش، فصلنامه‌ای علمی- پژوهشی با موضوعات تاریخ و زبان و ادبیات فارسی و نسخه‌های خطی در ایران و شبه‌قاره هند و پاکستان است. از آنجا که این مجله حایز درجه علمی - پژوهشی (ISI) در پاکستان گردیده، اولویت پذیرش با مقالات تحقیقی در خصوص موضوعات مذکور است. راهنمای تدوین مقاله

۱. مقالات باید به شیوه علمی تدوین شوند و مستند به منابع متقن و درجه یک باشند. منابع هر مقاله در متن، به اجمال و در پایان مقاله، به تفصیل، ذکر شود. به شرح ذیل:

الف. شیوه ارجاع در متن مقاله: «نام خانوادگی مؤلف، تاریخ چاپ: شماره جلد و صفحه» در دو کمان.

ب. شیوه کتابنامه‌نویسی در پایان مقاله:

نام خانوادگی، نام کوچک، تاریخ چاپ اثر، نام اثر، نام مصحح، نام ناشر، محل نشر.

ج. شیوه ارجاع به مقاله:

نام خانوادگی، نام کوچک، تاریخ چاپ، «نام مقاله»، نام مجله، دوره یا سال و شماره مجله، محل نشر.

د. ارجاع به منابع اردو و انگلیسی و جز آن نیز به شیوه مذکور است.

۲. ساختار مقاله باید منسجم و به هم پیوسته باشد و بنا بر این، در هر مقاله لحاظ کردن موضوعات ذیل ضروری است: عنوان مقاله، چکیده مقاله، واژه‌های کلیدی، مقدمه یا پیش‌گفتار، متن مقاله که به تشخیص نویسنده می‌تواند در ذیل چند عنوان فرعی بیاید، نتیجه‌گیری، کتابنامه، چکیده و واژه‌های کلیدی به انگلیسی.

۳. زبان مقاله باید به فارسی روان و شیوا و قابل فهم باشد.

۴. هر مقاله حداکثر در ۳۰۰۰ کلمه (حدود ۱۵ تا ۲۰ صفحه A4) تدوین شود.

۵. چکیده و واژه‌های کلیدی حداکثر در ۲۰۰ کلمه تنظیم شود.

۶. ذکر نام کامل نویسنده، مقام و شأن علمی ایشان، رایانامه، نشانی و شماره تلفن ضروری است.

۷. نویسندگان محترم فایل مقالات خود را در word.doc با قلم میتر، به انضمام نسخه تایپی ارسال کنند.

۸. رسم الخط مقالات دانش مبتنی بر شیوه‌نامه مصوب فرهنگستان زبان و ادب فارسی است.

۹. موضوع و مضمون مقالات نشانگر دیدگاه شخصی نویسندگان آنهاست.

۱۰. مجله دانش در ویرایش مقالات آزاد است.

۱۱. مقاله غیر قابل چاپ، به نویسندگان مسترد نخواهد شد.

۱۲. مقالاتی که به دانش ارسال می‌شود، نباید در مجله دیگری به چاپ برسد.

۱۳. نسخه اینترنتی مجله دانش بر روی وبگاه مرکز به نشانی <http://ipips.ir> جهت استفاده عموم

پژوهشگران عرضه می‌گردد.

۱۴. استفاده از مقالات دانش با ذکر مأخذ آزاد است.

## فهرست مطالب

۵	سخن دانش
	<b>مقالات</b>
۷	نسخه‌شناسی
۹	مذکر الاصحاب : یک تذکره فارسی
۱۷	اقبال شناسی
۱۹	اقبال و پیر رومی
۳۷	خودی و خود آگاهی در اندیشه ایران شناس
	شهر علامه محمد اقبال
۴۷	پس چه باید کرد ای اقوام شرق مع مسافر
۵۷	نقد ادبی
۵۹	سهم وارسته در نقد ادبی میان ادیبان هندی نژاد
	و ایرانی در شبه قاره
۷۹	سیر قصیده سرایی در دوره های مغول، تیموریان و قاجاریه
۸۹	صائب ، قهرمان سبک هندی
	طاهره پروین
۹۷	ادب و فرهنگ
۹۹	آموزه های اخلاقی داستان گل و نوروز در
	خمسه خواجه کرمانی
	مهدی نجفیان /
	سید حمید رضا علوی

۱۲۱	شهلا سلیم نوری	سیری در غزل سلطان باهو
۱۳۷	نکته فاطمه	اوضاع اجتماعی و فرهنگی دکن از دیدگاه تاریخ فرشته
۱۴۷	رعنا خورشید	بررسی کلی درباره روضه الصفا و مولفش
۱۵۵		عرصه‌های پژوهش
۱۵۷	سکندر عباس زیدی	«احوال دل گداخته» گزیده مکتوبات مولانا: انتخاب ، مقدمه و توضیحات غلامعلی حداد عادل
۱۷۱	سید نقی عباس کیفی	گفتارهای پژوهشی در زمینه ادبیات فارسی: مجموعه مقالات استاد امیر حسن عابدی
۱۸۳		آموزش فارسی
۱۸۵	ساجد الله تفهیمی	معرفی مختصری از بخش فارسی دانشگاه کراچی
۱۹۹	شاه بانو بخاری	روش تدریس فارسی در دانشگاه تربیت معلم - لاهور
۲۰۹		تازه‌های نشر
۲۱۱	سید مرتضی موسوی	فرهنگ لغات مشترک فارسی و اردو تالیف ساجد الله تفهیمی
۲۱۳	مدیر فصلنامه دانش	یاد یاران (دکتر ظهورالدین احمد - لاهور) پاسخ به نامه‌ها
۲۱۵	دفتر دانش	ظرافت نامه‌ها

چکیده مطالب به انگلیسی

Abstracts of contents in English

A glimpse of contents of this issue

Syed Murtaza Moosvi 1-10

به نام خداوند جان آفرین  
حکیم سخن در زبان آفرین

## سخن دانش

باعنایت الهی فصلنامه علمی پژوهشی «دانش» در حالی منتشر می شود که بیست و نهمین سال انتشار بی وقفه خود را پشت سر می گذارد. تاریخچه مجلات ادبی فارسی در کشور اسلامی پاکستان نشان می دهد که مجله های هلال (کراچی) و پاکستان مصور (اسلام آباد) هر یک به ترتیب مدت بیست و یک و هفده سال منتشر گردیدند، در این میان نقش فصلنامه دانش در ترویج فارسی نویسی و تدوین مقالات پژوهشی در زمینه ادب، زبان، فرهنگ و تمدن، تاریخ، عرفان و ... از ویژگی خاصی برخوردار است.

در ظرف ۲۹ دوره فصلنامه دانش بالغ بر ۱۳۵۰ مقاله از ۵۵۰ نویسنده فرهیخته از کشورهای پاکستان، ایران، هند، بنگلادش، افغانستان، تاجیکستان، ترکمنستان در شماره های مختلف نشر گردیده است که هر یک از ارزش ادبی خاصی برخوردارند و نیز در همین مدت دهها متون ادبی برای اولین بار توسط این نشریه در اختیار جامعه علمی گذارده شد و صدها کتاب ادبی و علمی به علاقه مندان و محققان معرفی گردیده است.

در اینجا لازم است از اندیشمندان و اهل قلم دانش دوست پاکستان و کشورهای منطقه که در طول بیست و نه سال برای تحکیم بخشیدن پیوندهای فرهنگی، ادبی و علمی صادقانه تلاش کردند به عنوان حق شناسی یاد شود، از جمله سید حسام الدین راشدی، دکتر محمد باقر، دکتر غلام سرور (پاکستان)، دکتر نذیر احمد، دکتر سید امیر حسن عابدی، دکتر مختار الدین احمد (هندوستان)، دکتر جعفر شهیدی، دکتر ابوالقاسم رادفر، دکتر نعمت الله ایران زاده (ایران)، دکتر کلیم سهرامی، دکتر کلثوم ابوالبشر (بنگلادش) و صدها پرچمدار فرهنگ مشترک دیگر که در مراحل مختلف با همکاری صمیمانه برای ادامه این خدمت علمی و ادبی تشویق فرمودند.

مدیریت مجله دانش در نظر دارد به مناسبت سی امین سال انتشار فصلنامه یکی از شماره های سال ۱۳۹۳ هـ. ش را به ویژه نامه « میراث فرهنگی مشترک » اختصاص دهد، از یکایک نویسندگان محترم درخواست می شود تا ظرف مدت حداکثر دو ماه آینده مقاله های پژوهشی واجد شرایط را به نشانی پست الکترونیکی (اینترنتی) [thedanesh.comdaneshper1@yahoo.com](mailto:thedanesh.comdaneshper1@yahoo.com) & ارسال دارند.

در پایان با سپاس از پژوهشگران ارجمندی که ضمن اعلام وصول با راهنمایی و مشورت های خود ما را در مسیر رشد سطح علمی مجله کمک می کنند، از سایر مشترکان و گیرندگان محترم فصلنامه درخواست می شود تا در این خصوص ما را یاری نمایند.

الحمد لله اولاً و آخر

قاسم مرادی

مدیر مسئول

# نسخه شناسی





## یک تذکره فارسی – مذكر الاصحاب

دکتر سيد عبد

الله \*

ترجمه: سيد حسن عباس\*\*

در مجله اورینتل کالج میگزین، شماره فوریه ۱۹۲۷م مقاله ای از دکتر عبدالستار صدیقی استاد دانشگاه اله آباد به عنوان « تاریخ ادب فارسی » به چاپ رسیده بود. در این مقاله ، ایشان ترجمه فصل اول مقاله طولانی دکتر ایته (Ethe) آورده که مربوط به منابع و مصادر ادب فارسی است. در آن منابع تذکره های فارسی اهمیت بسزایی دارند لذا در مقاله مزبور فهرستی از تذکره های فارسی نیز دیده می شود. در حواشی مقاله ترجمه شده سر دبیر (مولوی محمد شفیع ) اضافات مفید هم نموده است . پس از آن در

---

\* . استاد اسبق دانشگاه پنجاب – لاهور

\*\* مدیر گروه فارسی دانشگاه هندوی بنارس – وارانسی هند.

Shabbas\_05@yahoo.co.in

شماره های متعدد سلسله نشان دادن تذکره های فارسی ادامه داشت . افزوده های دکتر محمد شفیع بر اطلاعات ایته در شماره های ماه مه و اوت ۱۹۲۷م آمده است .

امروز من ذکر تذکره ای می آورم که ذکرش در مقاله مفصل مذکور در باب بررسی تذکره های فارسی نیامده است . نام آن ، مذكر الاصحاب<sup>۱</sup> و نام مصنف آن محمد بدیع بن محمد شریف سمرقندی المتخلص به ملیحاست . تذکره به این بیت آغاز می شود :

بسم الله الرحمن الرحيم      مصرع برجسته نظم قدیم

در آغاز هفت بیت است سپس نثر شروع می شود :

آغاز : حمد حامد آن محمودی را سزد که ذکرش به لسان هر ذاکراست ،  
مذاکره شکر از لسان شاکران .. الخ

پس از حمد و نعت که شامل اشعار کافی است ، مصنف تحت عنوان ،  
ترتیب مقدمات بهر ابتدا و تمهید عبارات پر از مدعا ، بر اهمیت ماندنی  
تذکره نویسی و فضیلت شعر و شاعری اظهار نظر می کند .

سپس در بیان سبب تالیف می گوید که زندگانی من هدر می رفت و طبع در  
جستجوی مشغله مفید و نتیجه خیز بود که یادگاری باشد . بالاخر به این  
نتیجه رسیدم که تذکره ای ترتیب داده شود . کار بسیار دشوار بود لذا درلایت  
و لعل مدت زیاد صرف شد پس اندیشیدم که از نمونه های تذکره نویسان  
سابق چرا بصیرت گرفته نشود ؟

«آنچه متقدمین ساخته اند مرغوب است و طریقه که آن طائفه پرداخته اند  
اسلوب است :

---

<sup>۱</sup> . نسخه خطی آن در نزد من است . تا جایی که من اطلاع دارم نسخه دیگر از این تذکره در هیچ  
جانپست . استوری در کتاب ، ادبیات فارسی ، ذکر تاریخ شعرای بخارا نموده است اما ظاهراً این تذکره  
از آن فرق دارد .

در این مورد نذری از دولت شاه سمرقندی، نحات الانس مولانا نورالدین جامی، مجالس النفایس علی شیر نوائی، مذكر احباب<sup>۱</sup> نثاری نقشبندی، ریاض الشعراى صادقى و تذکره طاهر نصر آبادی می کند و می گوید که از این همه تذکره ها، طریق کار هریک جداگانه است. با بیان اصول کار تذکره خود می گوید که:

« اختیار را بر آن قرار دادم که آنچه از زمره نظما که خود دیده ام و طائفه نجبا که معتقد این کار اند و صاحب تخلص از جهت امتیاز شعر خود از اشعار دیگران شده اند.....نویسم....»

بدیع سمرقندی در حق این روش تذکره نویسی نیست که هر کج ذهن و شخص غلط بر خود را در تذکره جا داده شود. نویسنده این هم باور می کند که از این تذکره اغراض دنیوی ندارد:

### بجز بی مقصدی چیزی نمی دید

باز هم طالب دعای خیر ضرور است :

هر که از ما کند نیکی      نامش اندرجهان به نیکی باد

\*\*\*

قبولش بود نزد هر مقبلی      شود شمع بینای هر محفلی

به هر انجمن همچو گل وا شود      که احباب را مجلس آرا شود

بدیع به اعتراض و ایراد ممکنه مردم هم نظر دارد که من در انتخاب اشعار نوق خود را ملاک قرار دادم لذا هیچ علاجی نیست چرا که در دنیا اتفاق آرا ممکن نیست. ولی راه حل آنرا چنین بدست آورده که نامهای شاعران را به ترتیب حروف تهجی قرار داده است .

---

۱. درباره مذكر اصحاب رك به : اورینتل كالج میگزین ، ۱۹۲۷م، ص ۳۸، فهرست ایشیاتك سوسانتی بنگال (ایوانف) عدد ۲۱۹ (كرزن) ، مخطوطات فارسی ، نیز پرش = فهرست مخطوطات برلن . چنین به نظر می رسد که نام تذکره حاضر هم از تذکره نثاری گرفته شده است .

نام مصنف محمد بدیع المتخلص به ملیحاست . او در تذکره خود ترجمه خود را تحت تخلص خویش آورده است سپس تاریخ آغاز تالیف را به شعر نوشته است . تاریخ تذکره از نام آن ، مذكر الاصحاب ، بدست می آید که عدد آن ۱۱۱۲ است .

تاریخ آغاز تذکره هر چه باشد ، چنین معلوم می شود که مصنف در گردآوری آن عرصه زیاد بکار برده است و تمام تذکره را در یک وقت ننوخته است بلکه وقتاً فوقتاً نوشته است . چنانچه علاوه بر ۱۱۰۱ هـ (که ذکر آن در چند جا به صورت سال جاری آورده است مثلاً ورق ۶۵ ب ، ورق ۷۷ الف ، ورق ۸۰ ب ، ورق ۱۲۵ الف ، ورق ۱۷۸ ب و غیره ) ۱۱۰۲ هـ بر ورق ۸۵ الف ۱۱۰۳ هـ بر ورق ۱۹۲ ، ۱۱۱۲ هـ بر ورق ۳۲ الف ، ۱۱۱۱ هـ بر ورق ۱۹۴ هم آمده است . از قرائن معلوم می شود که سلسله تکمیل آن تا ۱۱۳۳ هـ ادامه داشت . چنانچه برهامش ورق ۶۶ تاریخ میر سید شریف راقم درج است که نوشته محمد بدیع وسال تاریخ ۱۱۳۳ هـ است . جایی که اصل تذکره تمام می شود آنجا عبارت زیر آمده است :

«تمت بعون الملك الوهاب در دهم شهر ذی قعدة ۱۱۴۴ هـ تمام شد »  
پس از این عبارت ، خاتمه ای از محمد بدیع ملیحاست . ۱۱۴۴ هـ تاریخ کتابت هم می تواند باشد . اما از عبارت خاتمه می توان حدس زد که این تاریخ تکمیل است . بر پشت روی همان ورق به نزد پایان عبارت زیر است :  
« در وقت عزم زیارت حرم زاده الله تعالی (کذا) همراه جلیل القدر شاه ذوالفقار صدر اراده شده بود ، راقم خواست که این مجموعه همراه باشد . بر سبیل استعجال از نسخه اصل که به تفصیل بود ، ایجاز کرده نوشته .»

از این مترشح می شود که اصل کتاب ، مفصل بود . کتاب حاضر تلخیص آن است معلوم نشد که این عبارت از نوشته کدام شخص است . ظاهراً از مصنف نیست ولی اگر از مصنف هم باشد ، جای تعجب نخواهد بود .

همراه اصل ، مذكر الاصحاب ، ضمیمه ای به عنوان ، ملحقات ، نیز پیوست است ، مشتمل بر تراجم شاعرانی که ذکرشان قبلاً نیامده . غیر از این شامل برخی از اخبار تاریخی نیز است البته بر ورق ۱۲۱۱ الف ۱۱۰۹ هـ هم دیده می شود .

در این تذکره بویژه تراجم شعرا که آمده ست ، بدین قرار است :

**ردیف الف :** احمد آکا بیانی ، زاهد افکار ، درویش آدم مشهدی ، میرزا مقیم ، احسان مشهدی ، محمد امینی ، ادا سبیک خارنگی ، حاجی عرب شاه آگاه ، بلخی ، خواجه سمیع بلخی افسر ، میرزا عرب محمد اخگر ، عباد الله امتحان تاشکندی ، محمد امین ارشد سمرقندی ، الفت بخاری ، مهدی کاشانی ، انور کاشانی.

**ردیف ب :** حاجی بهرام بخاری ، مرزا بدیع کتابدار صفاهانی ، قاضی عبدالله آفرین کندی بهجت ، باقی کاشانی ، میرزا علی بسمل بخاری ، شفیع بهجت عراقی -

**ردیف ت :** اخوند آرسن زاده فرایضی ، تائب هراتی بقا ، تماش ساز (؟) ، باقی تاراج -

**ردیف ث :** ثانی قلندر.

**ردیف ج :** وفا جوهر فرازی ، میر جلال کتابدار بخاری ، ملا جامی حصاری

**ردیف ح :** مرزا بدیع حیات ولد طاهر نصر آبادی ، خواجه قاسم حاتم پسر قاضی خواجه شاه بخاری ، حسین بدخشانی .

**ردیف خ :** امیر ابراهیم خلیل صدر سمرقندی ، باقی خواجه خاشع خراسی (؟)

خازن عراقی ، خاکسار حصاری ، خادم بسطامی .

**ردیف د :** خدمت دستور ترکی باقی ، داغی کوفتی

**ردیف ذ:** حاجی ذوالفقار قلندر سپهر ،ذکری بدخشانی .

**ردیف ر :** امیر سید شریف خواجه راقم ، رسوا قلندر ، آغا بخاری، ملا رضا ، ملا نیاز قلندر رونق تاشکندی ، مرزا محمد رفیع راقم بخاری ، ربیع بدخشانی ، رحمت دیوان سمرقندی ، رفعت نیشاپوری ، رفعت حصاری .

**ردیف ز:** زال جان حاکم سرخس ، قاضی مسجد زایت (?) سمرقندی ، زمان پروانه صفایانی.

**ردیف س :** خواجه سمیع سادات سمرقندی ، سمندر خواجه فرشکی ، ملا سمیع بلخی، حاجی فریدون بیگ سابق صفاهانی ، سعید ای مفتی کاشانی ،ملا سرفراز سمرقندی ، سیاح سبزواری ، ملا سیدا نسفی ، ملا عبد الله سید خاکی ، سلیم رمال ،سلطنت تاشکندی .

**ردیف ش :** اخوند ملا شریف کیشی ، خواجه شاهی حصاری ، قاضی لطف الله بخاری ، اخوند ملا شرف الدین، خواجه شهابی مشهور به خواجه نوبت ، شوکت بخاری ، میر شاه شاهد سمرقندی ، خواجه شعله بخاری .

**ردیف ص:** حاجی صادق صفاهانی ،صاحب مسیحا کاشانی ،صدر الدوله صفای کاشانی .

**ردیف ط:** میرزا طاهر نصر آبادی .

**ردیف ع :** آقا منصور سبحانی عاشق، عبادالله عنوان ،عاطفا ،علی الرضوی خراسانی .

**ردیف غ :** اخوند ملا ابراهیم غبار ، غیور خان ....

**ردیف ف:** خواجه دانیال فیاض ، فاضلای کاشانی ، محمد کاظم فیاض کاشانی ، فانز ....، سید کمال فطرت سمرقندی ، محمد فضلی افضل سمنانی ، عابد فضا ، فکری سعدی ،فتح جهود.

**ردیف ق :** قاسم محمد خان ،ملا قلی بخاری ،قاسم بیگ مشهدی ....،خواجه قاصد بخاری ،سید قصاب کاشانی ،....،قبائی قلندر.

**ردیف ک :** کاظم کاشانی ، حاجی عبد الکریم نیشاپوری ، ملا نیاز کاتب ، کاظم عرب سبزواری .

**ردیف ل:** لطیف بساطی

**ردیف م :** اخوند ملا بقا ، .... مضطرب ، ملا مستفید بلخی ، ملا محمد جان مستعد بخاری ، ملا مفید بخاری ، خواجه عبد الرحمن کتابدار منعم ، عوض بیگ .... سرور ، بابا خواجه منصف سمرقندی ، مولدی بخاری ، مسعود صفاهانی ، مومن سبزواری ، مهجور تاشکندی ، نصیرای مشتاق صفاهانی ، مسیحای سمرقندی ، قاضی یوسف مظهر جویباری ، ملا حاجی منظور سمرقندی ، مطیع ..... ، مقیم بخاری ، ملهم بخاری ، مختار بخاری ، مهدی صفاهانی ، ملیحا سمرقندی .

**ردیف ن :** قاضی ناصر بخاری ، ملا شاه محمد نویر ، خواجه کوکناری نادم ، نعت سمرقندی ، نکهت الدین (؟) ، میر نجات سبزواری ، میر شریف محرم نسیم ، ملا نثار کاشغری ، ملا نشاط قلندر ، طاهرا نقاش ، نجیبا کاشانی ، نصیرا کاشانی ، ملا نافی ، نورس سمنانی ، نشان خواجه احراری ، نائبی بلخی ، نزاکت ، عبدالله نوا .

**ردیف و:** مرزا فضل منشی والی ، وحید صفاهانی ، سید وحشت ، عبد الله وحدت صفاهانی ، واصلائی گیلانی ، واهب بخاری ، درویش جلیلا واحدی ، واقف تفنگی قندهاری .

**ردیف ه :** هادی کاشانی ، هستی داغستانی ، هادی قمی ، هادی بخاری ، هویدای نقی .

**ردیف ی :** لای فرشیکی ، حاجی یحیی کور ، یگانه فرشیکی ، خواجه محمد باقی یکتا .

**مطالب ملحقات :** در ملحقات ، علاوه بر احوال شاعران ، مطالب دیگر هم آمده است . عناوین مهم ازین قرار است :

- بیان تاریخ فوت خواجه بهاء الدین عمر احراری .



- در بیان مزار .....خواجه احرار قدس سره متولی شدن ملا ولی به شاعری (؟)
- بگور خانه صاحبقرانی از اورنگزیب بادشاه عالمگیر .
- جناب (اخواند ملا مرزا محمد گفتار نقی) شمیم.
- خواجه حامد.
- فقیری
- امتیازات ابیات ملا عرفی شیرازی و ناظم هراتی
- میر قاسم ولد عوض میرک تاشکندی
- قاصد
- میرزا صائبا تبریزی
- حاجی صابر سمرقندی
- محمد امین صراف
- آصفی
- انجام
- عاشق
- علی بیگ صفاهانی
- ملا عبدالرحمن جوئباری
- ملا محمد امین مخمور
- محمد شریف بن ملا کلان
- عوض محمد پابوس
- شاه رفیق قلندر
- ملا غیور
- عبد السلام کاری
- نظام الدین محمد شیخ میرک

- فیروز اندکائی
- عرفانی بدیع
- آداب قربان

• وارسته

به خاطر اختصار برخی از نامهای شعرا را نیلورده ام و ظاهراً مهم هم نیستند .

تذکره نامبرده در ادب فارسی قرن دوازدهم هجری اهمیت بسزایی دارد، بویژه درباره مکتبه فارسی تورانی آن دوره بسیار ذیقیمت است. زیرا که این دوره ایست که در آن رفت و آمد شعرا از ماورالنهر خراسان به هند، به علتی بیشتر از ایران (خاص) بود. المختصر این تذکره، نسخه منحصر به فرد هم است و جای خالی در تاریخ را هم پر می کند. (فارسی زبان و ادب، ص ۲۲۶-۲۳۱) **افزوده های از طرف مترجم**

- درباره تذکره مذکر الاصحاب و مولف آن رک به :

گلچین معانی : تاریخ تذکره های فارسی ۴۱/۱-۲۳۶

اینجا نسخه از آن کتابخانه اکادمی علوم تاجیکستان به شماره ۶۱۰ و نسخه دیگر در کتابخانه وزارت فرهنگ افغانستان ذکر درمیان آمده است .

- در متن مقاله نام یک اثر « ریاض الشعراى صادقى » آمده است . آقای گلچین معانی آن را مجمع الخواص صادقى کتابدار، نوشته اند و اغلب همین درست باشد زیرا که ریاض الشعراى صادقى ، جایی دیده نشد و ذکرى هم در کتابهای تذکره نیامده است .

- رک به : فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان ۲۱۲۳/۱۲

# اقبال شناسی



## اقبال و پیر رومی

مجتبی بشردوست\*

### چکیده

اقبال لاهوری صرفاً فیلسوف و مصلح و معمار تجدید بنای تفکر دینی به شمار نمی آید. شاعر و نویسنده هم هست. پس او را به منزله ی یک متن گشوده (opened text) هم می توان خواند. اگر اقبال را به منزله ی یک متن گشوده و چند لایه بخوانیم، در آن صورت بر طبق اصل بینامتنیت (intertextuality) می توان پرسید آیا اقبال با فرهنگ و تمدن ایرانی – اسلامی، آشنایی و قرابت عمیقی داشت؟ آیا مواریت و ودایع فرهنگی ما – خاصه مثنوی مولوی و دیوان کبیر – را عمیقاً خوانده بود؟ پاره ای از محققین ایرانی کمی تشکیک کرده، شعر او را نه متأثر از شعر مولانا بلکه دنباله روی شعر صائب و عرفی و بیدل و غالب می دانند. در این جستار ابتدا "بازسازی اندیشه" و سیر فلسفه در ایران بازخوانی و بازبینی شده است. در پایان اثبات شده است که اقبال سخت از پیر رومی تاثیر پذیرفته و در جای جای دیوانش روح شعر مولانا را تقطیر گونه تعیین بخشیده است.

**کلیدواژه ها:** اقبال، پیر رومی، وحدت وجود، فلسفه خودی، اسرار بی خودی، عشق.

ز خود ببریدم و با غیر بستم  
تراشیدم ، پرستیدم، شکستم  
اقبال

هزاران سال با فطرت نشستم  
ولیکن آخر کارم سه حرف است:

اقبال هم فیلسوف بود، هم شاعر. برای شناخت هندسه ی فکری او باید هر دو بُعد شخصیت او را شناخت. از فلسفه او آغاز می کنیم.

### الف- فلسفه ی اقبال

اقبال فیلسوف است ولی در ایران او را نواندیش دینی و مُصلح تفکر اسلامی هم لقب داده اند. او با فلسفه ی کانت، هگل، نیچه، دکارت، برگسن و مک تاگارت کم و بیش آشنا بود. فلسفه ی او فلسفه ای است ترکیبی؛ ترکیبی از فرهنگ شرق و غرب. از دیروز و امروز. از مک تاگارت تا مولانا. فلسفه ی او کمی صعوبت هم دارد. همین باعث ابهام شعر او نیز شده است. فلسفه ی او را در دو کتاب "بازسازی اندیشه دینی در اسلام" و "سیر فلسفه در ایران" می توان یافت. ابتدا نگاهی می افکنیم به این دو کتاب، آن گاه به شعر او می پردازیم.

بازسازی اندیشه دینی در اسلام حاوی هفت گفتار است که عبارتند از: "معرفت و تجربه دینی". "معیار فلسفی مکاشفات تجربه دینی". "تصور خدا و مقصود از نماز". "من بشری-آزادی و جاودانگی آن". "روح فرهنگ اسلامی". "اصل حرکت در ساختمان اسلام". "آیا دین امکان پذیر است؟". کتاب بازسازی اندیشه نثر نسبتاً ثقیلی دارد اما همه جا معلوم است که چه می خواهد بگوید. جمله ی نخستین کتاب این است:

(Iqbal, 2003, 7) "The Quran is a book which emphasizes deed rather than Idea."

یعنی «قرآن کتابی است که بر عمل بیش از اندیشه تکیه می کند.» و جمله ی پایانی کتاب هم این است:

"The Final act is not an intellectual act... The world is not something to be merely seen or known through concepts. But something to be made and remade by continous action." (Iqbal, 2003, 158)

یعنی «فعل غایی، امر عقلانی نیست... جهان صرفاً آن چه به نظر می آید یا تصور می شود نیست بلکه چیزی است که به طور مداوم باید ساخته

شود.» همین دو جمله، روح کتاب را نیز نشان می دهد. گفتار نخستین کتاب درباره ی تجربه ی دینی و مشخصات آن است. اقبال در این گفتارها همان حرف های ویلیام جیمز را تکرار می کند. جیمز تجربه ی دینی را «وصف ناپذیر»، «غیر قابل انتقال»، «بی واسطه»، «تحلیل ناپذیر»، «ناپایدار»، «انفعالی» و «وصالی» می داند. (ر.ک معروف، ۱۳۸۷، ۲۴۰-۲۲۴) او در گفتار بعدی کتاب همان مباحث را پی می گیرد. در گفتار سوم از نماز به عنوان یک نمونه ی تجربه ی دینی و الایاد می کند. او در همین گفتار از سه ویژگی مهم خداوند که عارف باید تجربه کند، بحث می کند. «آفرینندگی، دانایی و توانایی». (اقبال، ۱۳۶۸ : ۷۶) در گفتار چهارم من بشری، آزادی و جاودانگی را طرح می کند. در این جا سه ویژگی خلافت، امانت و کرامت انسانی نیز مورد توجه اوست. خداوند در سوره ی بقره درباره ی انسان می فرماید: **وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ اِنِّيْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً** ( ۲ / ۳۰ ) و در سوره ی احزاب هم فرموده است: **اِنَّا عَرَضْنَا الْاٰمٰنَةَ عَلٰی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَالْجِبَالِ فَاَبَيْنَ اَنْ يَّحْمِلْنَهَا وَاَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْاِنْسَانُ اِنَّهٗ كَانَ ظَلُوْمًا جَهُوْلًا** ( ۳۳ / ۷۲ ). و نیز در سوره ی اسراء هم آمده است: **وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِيْ اٰدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِّنَ الطَّيِّبٰتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلٰی كَثِيْرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيْلًا** ( ۱۷ / ۷۰ ). با این سه آیه، مثلث خلافت و امامت و کرامت آدمی تکمیل می شود. در پایان همین گفتار، اقبال برای اثبات تکامل وجودی آدمیان به مولانا هم استناد می کند:

آمده اول به اقلیم جماد	وز جمادی در نباتی او فتاد
لها اندر نباتی عمر کرد	وز جمادی یاد ناورد از نبرد
وز نباتی چون به حیوانی فتاد	نامدش حال نباتی هیچ یاد
جز همین میلی که دارد سوی آن	خاصه در وقت بهار و ضیمران
همچو میل کودکان با مادران	سر میل خود نداند در لبان
چو میل مُفَرَط هر نو مرید هم	سوی آن پیر جوان بخت مجید.
	دفتر چهارم /

۳۶۴۲-۳۶۳۷

پاز از حیوان سوی انسانیش	می کشید آن خالقی که دانش
هم چنین اقلیم تا اقلیم رفت	تا شد اکنون عاقل و دانا و زفت
عقلهای اولینش یاد نیست	هم ازین عقلش تحول کردنیست
	دفتر چهارم / ۳۶۴۸-۳۶۴۶

گفتار پنجم به روح فرهنگ اسلامی مربوط می شود. جمله ی نخستین این گفتار جالب است: «محمد عرب (ص) به آسمان برین عُروج کرد و باز آمد. عارف بزرگ دنیای اسلام عبدالقُدوس گنگوهی می گوید: به خدا سوگند که اگر من بدان جا رسیده بودم، هرگز باز نمی گشتم» (همان : ۱۴۲). اقبال در همین گفتار مسلمانان را دعوت می کند به طبیعت و تاریخ (همان : ۱۵۸). از نظر او، در کنار قرآن و نفس، به طبیعت و تاریخ هم باید رجوع کرد.

گفتار بعدی مرتبط است به "اصل حرکت در ساختمان اسلام". در این جا اقبال از کتاب و سنت و عقل و اجماع بحث می کند. تکیه ی اصلی او البته بر اجتهاد است. در آخر همین گفتار می گوید: «امروز، بشریت به سه چیز نیاز دارد: تفسیر معنوی از عالم، رهایی معنوی فرد و اصولی اساسی با اهمیت جهانی که تکامل اجتماع بشری را بر پایه ی معنویت هدایت کند» (همان : ۱۸۷).

می رسیم به آخرین گفتار. اقبال در گفتار "آیا دین امکان پذیر است" زندگی دینی را به سه دوره تقسیم می کند: «الف. ایمان ب. اندیشه ج. اکتشاف. زندگی دینی در دوره ی نخست به شکل دستور است. انضباطی است که فرد باید بی چون و چرا آن را بپذیرد... مرحله ی بعد تعقل در دستور است... در مرحله ی سوم روان شناسی جانشین مابعدالطبیعه می شود و زندگی دینی اشتیاق پیوستن و ارتباط بی واسطه با حقیقت مطلق را فزونی می بخشد» (همان : ۱۸۹). او در پایان کتاب از "من" و "سه نوع تطور" من "سخن گفته و کتاب را فرو می بندد:

از سه شاهد کن شهادت را طلب	«زنده ای یا مرده ای یا جان به لب
خویش را دیدن به نور خویشتن	شاهد اول شعور خویشتن
خویش را دیدن به نور دیگری	شاهد ثانی شعور دیگری
خویش را دیدن به نور ذات حق»	شاهد ثالث شعور ذات حق

(همان : ۲۰۶).

حال به کتاب "سیر فلسفه در ایران" نگاهی بیفکنیم. این کتاب، رساله ی دکتری اقبال است که در هایدلبرگ آلمان از آن دفاع کرده است. کتاب مربوط می شود به زرتشت، مانی، مزدک، ابن مسکویه، ابن سینا، معتزله، اشاعره، سهروردی، عبدالکریم جیلی، ابن عربی، ملاصدرا و ملاحادی سبزواری. در واقع اقبال، یک دوره تاریخ فلسفه را برای مسلمانان توضیح می دهد. آیا کتاب، چیزی برای گفتن دارد؟ جمله ی نخستین کتاب این است:



“The most remarkable feature of the character of the Persian People is their love of metaphysical speculation.” (Iqbal, 2004 : 9)

یعنی «برجسته ترین امتیاز معنوی مردم ایران گرایش آن ها به خردورزی متافیزیکی است». جمله ی بعدی کتاب مهم تر است: «پژوهنده ای که بخواهد نظام های فکری جامعی در کتاب های بازمانده ی ایران بیابد، به ناخرسندی می افتد و با آن که از لطافت غریب فکر ایرانی سخت متأثر می شود، به نظامی چون نظام کاپیلا (Kapila) ی هندی یا نظام کانت آلمانی بر نمی خورد. چنین می نماید که ذهن ایرانی نسبت به دقایق فکری بی شکیب است ولی توان آن ندارد که از مشاهده ی واقعیت های پراکنده، به اصول کلی پی برد و به تنظیم نظام های فکری دامنه دار پردازد» (اقبال لاهوری، ۱۳۸۷ : ۱۵). این حرف اقبال را باید جدی گرفت. واقعا چرا ما بی شکیب هستیم؟ و چرا نمی توانیم به یک نظام فکری منسجم مانند نظام فکری کانت و هگل برسیم؟ شرایط جغرافیایی ما موثر است؟ مناسبات اجتماعی ما دخیل است؟ نظامات سیاسی مانع می شوند؟ شاید هم به روحیه ی ما بر می گردد! آیا علاقه مان به غزل ناشی از همین علاقه ی ما به کثرت هاست؟ او در گفتار ارسطوییان نوافلاطونی می گوید: «اساساً نمی توان مطمئن بود که مسلمین فلسفه های افلاطون و ارسطو را درست دریافته باشند» (همان : ۴۰). در ظهور و سقوط خردگرایی به اشاعره پرداخته می گوید: «حکمای اشعری برای اثبات امکان معجزه به نفی قانون علیت پرداختند» (همان : ۶۹). از نظر اقبال، غزالی را نمی توان اشعری دانست. او «مذهب اشعری را برای توده ها شایسته می دید» (همان : ۷۱). در بخش تصوف هم حرف هایی می زند که امروز برای محققین ما معمولی، بدیهی و گاه مخدوش جلوه می کند. او در این گفتار بیشتر به شیخ شهاب الدین سهروردی و عبدالکریم جیلی می پردازد. البته اشارتی هم به ابن عربی می کند. درباره ی سهروردی می گوید: «روان شناسی او از روان شناسی ابوعلی منظم تر بود و بیش از آن به تجربه گرایش داشت. در عرصه ی فلسفه ی اخلاق به راه ارسطو رفت و مفهوم میانه گزینی او را با دقت تمام تشریح کرد» (همان : ۱۱۶). این داور اقبال معلوم نیست که درست باشد. او چه طور اثبات می کند که سهروردی نسبت به ابوعلی سینا، به تجربه گرایش بیشتری نشان می داد؟ آیا توجه ی سهروردی به ارسطو بیشتر از توجه بوعلی بود؟ درباره ی جیلی و ابن عربی هم مباحثی را طرح می کند که امروزه برای ما چندان تازگی ندارد. تکیه ی او در این جا بیشتر بر خلقت جهان است. «ابن عربی بر این باور بود که جهان پیش از آفرینش در علم خدا وجود داشته است...

به نظر جیلانی، جهان پیش از آن که به صورت یک امر ذهنی وجود یابد، جزو ذات خدا بوده است» (همان : ۱۳۰).  
 او در گفتار فلسفه در عصر جدید به ملاصدرا و ملاحادی سبزواری هم می پردازد. این گفتار هم امروزه، بدیهی جلوه می کند. مهم ترین جمله ی این گفتار این است: «در هر جامعه ای که علوم طبیعی راهی نداشته باشند یا مورد توجه قرار نگیرند، تعقل فلسفی سرانجام مجذوب دین می شود» (همان : ۱۳۳).

### ب- شعر اقبال

با توضیح مختصری که درباره ی دو کتاب مهم فلسفی او دادیم حالا، می توانیم در دیوان او کمی سیاحت کنیم. اشعار اقبال همه در یک مرتبه نیست. پست و بلند دارد. زرین کوب در کتاب "با کاروان حله" علت آن را، این چنین توجیه می کند: «وقتی شاعر تا به بلندی این اندیشه ها اوج می گیرد ناچار مواردی پیش می آید که از این اوج بیان فرو افتد و به پستی گراید... او از آن پروازاندیشان نیست که همواره در یک ارتفاع اندک به زمین پرواز می کنند تا نه به اوج گرایند و نه به حسیض افتند» (زرین کوب، ۱۳۷۶ : ۳۶۰). این توجیه، تا حدودی می تواند پست و بلند شعر اقبال را توجیه کند ولی کافی نیست. اقبال، اردو زبان است و پژوهش هایش را نیز به انگلیسی می نویسد. پس طبیعی است که شعر فارسی او، پست و بلند داشته باشد. خاصه که آن همه حکمت، آن همه دانش را بخواهد در بیتی بفشرد. پیش از مرور دیوان او، جمله ی دیگری هم از زرین کوب نقل می کنیم سپس وارد ساحات سخن او می شویم. «آشنایی او با مثنوی مولانا، به رغم آن چه از ظاهر و در بادی نظر به خاطر می آید، عمقی نداشت. در مثنوی هایی هم که خود در وزن و شیوه ی مثنوی مولانا سروده، ساخت زبان از حیث الفاظ و تعبیرات به کلام صائب و عرفی و بیدل بیشتر از کلام عطار و سنایی و مولانا شباهت دارد» (همان : ۳۴۷). حال دیوان او را ورق می زنیم تا ببینیم این دیدگاه ها تا چه حد صحت دارد. دیوان او را که می گشاییم، اسرار خودی آشکار می شود.

هر چه می بینی ز اسرار خودی  
 است

آشکارا عالم پندار کرد  
 غیر او پیداست از اثبات او

پیکر هستی ز آثار خودی است

خویشتن را چون خودی بیدار کرد  
 صد جهان پوشیده اندر ذات او

اقبال لاهوری، ۱۳۸۹

(۴۱):

حیات خودی مبتنی است بر تخلیق (خلاقیت) و تولید مقاصد.

زندگانی را بقا از مدعا ست	کاروانش را درا از مدعا ست
زندگی در جستجو پوشیده است	اصل او در آرزو پوشیده است

(همان: ۴۳)

خودی از عشق و محبت استحکام می گیرد	نقطه ی نوری که نام او خودی است
زیر خاک ما شرار زندگی است	از محبت می شود پاینده تر
زنده تر، سوزنده تر، تابنده تر	از محبت اشتعال جوهرش
ارتقای ممکنات مُضمرش	

(همان: ۴۴)

خودی می تواند قوای ظاهره و مخفیّه عالم را مسخّر سازد:  
از محبت چون خودی محکم شود قوتش فرمانده ی عالم شود  
(همان: ۴۷)

در همین جا به افلاطون طعنه می زند که او عالم محسوس را انکار و بر عالم معقول تکیه کرده است:

از گروه گوسفندان قدیم	راهب دیرینه افلاطون حکیم
در کهستان وجود افکنده سُم	رخش او در ظلمت معقول گم
اعتبار از دست و چشم و گوش بُرد	آنچنان افسون نامحسوس خورد
شمع را صد جلوه از افسردن	گفت سرّ زندگی در مردن است
است...	
حکم او بر جان صوفی محکم	گوسفندی در لباس آدم است
است...	
حکمت او بود را ناپود گفت	فکر افلاطون زیان را سود گفت

(همان: ۵۰)

انتقاد اقبال معلوم نیست به مُثُل است یا چیز دیگر. او چرا افلاطون را گوسفند می داند؟ باز هم روشن نیست. همین قدر از این ابیات می فهمیم که افلاطون عالم محسوس را عالم متغیّرات و جزئیات می دانست و بدان وضعی نمی نهاد. شاید همین توجه بیش از حد به مُثُل است که اقبال را رنج می داد!

بعد از این حرف ها او به طور منظم سه ویژگی مهم خودی را بیان می دارد که عبارت اند: الف. اطاعت ب. ضبط نفس ج. نیابت الهی.

در اطاعت کوش ای غفلت شعار	می شود از جبر پیدا اختیار
ناکس از فرمان پذیری کس شود	آتش ار باشد ز طغیان خس شود

(همان: ۵۴)

نفس تو مثل شتر خود پرور است

خود پرست و خود سوار و خود  
سر است  
تا شوی گوهر اگر باشی خرف  
(همان :

مرد شو آور زمام او به کف

(۵۵)

نایب حق در جهان بودن خوش  
است

بر عناصر حکمران بودن خوش  
است

(همان : ۵۶)

داستان "پرنده و الماس"، "زغال و الماس" به همین مساله ی خودی مربوط  
می شود. پرنده وقتی به الماس نوک می زند می بیند محکم است از او علت  
را می پرسد و الماس هم می گوید:

ریزه ی الماس شو، شبنم مشو  
(همان : ۶۲)

غافل از حفظ خودی یک دم مشو

همین مناظره بین زغال و الماس، هم اتفاق می افتد:

تیره خاک از پختگی گردد نگیں  
پخته از پیکار مثل سنگ شد  
(همان : ۶۲)

گفت الماس ای رفیق نکته بین  
تا به پیرامون خود در جنگ شد

بازتاب فلسفه ی خودی را در دوبیتی های "ارمغان حجاز" او هم می توان  
دید. زرین کوب می گوید: «اما دوبیتی های او چیز دیگری است: گرم،  
تب ناک و آکنده از شعله و شور حیاتی» (زرین کوب، ۱۳۷۶ : ۳۶۰). به  
چند نمونه از دوبیتی های او دقت کنیم:

که تقدیرش به دست خویش بنوشت  
که دهقانش برای دیگران کشت  
(اقبال لاهوری، ۱۳۸۹ : ۴۸۲)  
به دین ما حرام آمد کرانه

خدا آن ملتی را سروری داد  
به آن ملت سر و کاری ندارد

همه دریاست ما را آشیانه  
(همان : ۴۹۵)

نهنگی بچه ی خود را چه خوش  
گفت:

به موج آویز و از ساحل بپرهیز

که نتوان زیست با خوی حریری

کبوتر، بچه ی خود را چه خوش  
گفت

کله را از سر شاهین بگیری  
(همان : ۴۹۸)

اگر «یاهو» زنی از مستی شوق

"رموز بی خودی" مربوط می شود به ربط فرد و ملت و نیز تکمیل تربیت  
و ارکان امت. اقبال فلسفه ی خودی را از فرد به جامعه کشانده، بدان  
توسعه معنایی هم می بخشد.

جوهر او را کمال از ملت است

فرد را ربط جماعت رحمت است

تا توانی با جماعت یار باش      رونق هنگامه ی احرار باش  
(همان : ۷۹)

ارکان ملت و امت از نظر اقبال عبارت اند از:

۱- توحید ۲- رسالت. سخن مهم اقبال در این جا چیست؟ او چه درکی از وطن دارد؟ دکتر شفیع کدکنی در کتاب "با چراغ و آینه" می گوید: «او معتقد است که مسلمانان باید ترک نَسَب کنند و از رنگ و پوست و خون و نژاد چشم پوشند.

نه افغانیم و نه ترک و تتاریم      چمن زادیم و از یک شاخساریم  
تمیز رنگ و بو بر ما حرام است      که ما پرورده ی یک نو بهاریم...  
(اقبال لاهوری، ۱۳۸۹ : ۲۲۱)

او با تمام هستی و عواطفش از این وطن بزرگ سخن می گوید...  
از حجاز و روم و ایرانیم ما      شبنم یک صبح خندانیم ما  
چون گل صد برگ ما را بو یکی      اوست جان این نظام و او یکی است  
است

(شفیعی کدکنی، ۱۳۹۰ : ۶۴۸).

اقبال در همین بخش ما را دعوت می کند به این که از قرآن کمک بگیریم.  
زیرا آیین ملت محمدیه، قرآن است.

آن کتاب زنده، قرآن حکیم      حکمت او لایزال است و قدیم  
حرف او را ریب نی تبدیل نی      آیه اش شرمنده ی تأویل نی  
(همان : ۹۸)

در جای دیگر، قرآن را این چنین وصف می کند:

نقش قرآن تا درین عالم نشست      نقشهای پاپ و کاهن را شکست  
فاش گویم آنچه در دل مُضمر است      این کتابی نیست چیزی دیگر است  
چون به جان در رفت جان دیگر      جان چو دیگر شد جهان دیگر شود  
شود

(همان : ۳۴۵)

ز قرآن پیش خود آئینه آویز      دگرگون گشته ای از خویش بگریز  
ترازویی بنه کردار خود را      قیامتهای پیشین را برانگیز  
(همان : ۴۸۴)

یک حرف مهم دیگر هم اقبال دارد و آن این است که:

اجتهاد اندر زمان انحطاط      قوم را برهم همی پیچد بساط  
ز اجتهاد عالمان کم نظر      افتدا بر رفتگان محفوظ تر  
(همان : ۱۰۰)

در "بازسازی اندیشه دینی در اسلام" ما را دعوت به اجتهاد می کرد ولی در این جا می گوید: "در روزگار انحطاط باید به تقلید پناه برد. تقلید از اجتهاد اولی تر است" (همان : ۹۹).

در نهایت تاویل خویش از سوره ی اخلاص را هم عیان می کند. کل حرفش در این هشتت صفحه این است که:

مُسلم استی بی نیاز از غیر شو  
بی نیازی رنگ حق پوشیدن است  
اهل عالم را سراپا خیر شو...  
رنگ غیر از پیرهن شوییدن است  
(همان : ۱۱۸-۱۱۹)

" زبور عجم " هم معلوم است که چه می گوید:  
می شود پرده ی چشم پر گاهی،  
دیده ام هر دو جهان را به نگاهی،  
گاهی  
وادی عشق بسی دور و دراز است  
طی شود جاده ی صد ساله به  
ولی  
آهی،  
در طلب کوش و مده دامن امید ز  
دولتی هست که یابی سر راهی،  
دست  
گاهی  
(همان : ۱۲۸)

شعر "از خواب گران خیز" نیز در همین دفتر آمده است که اظهر من الشمس است.

فریاد ز افرنگ و دلآویزی افرنگ  
فریاد ز شیرینی و پرویزی افرنگ  
عالم همه ویرانه ز چنگیزی افرنگ  
معمار حرم باز به تعمیر جهان خیز  
از خواب گران خواب گران خواب گران خیز  
از خواب گران خیز

(همان : ۱۵۳)

اقبال، فقط در همین شعر نیست که تمدن غرب را به چالش می کشد. بلکه او، در اکثر اشعارش، با غرب همین برخورد را دارد. در نقش فرنگ می گوید:

از من ای باد صبا گوی به دانای  
فرنگ  
عقل تا بال گشود است گرفتارتر  
است  
عجب آن نیست که اعجاز مسیحا  
داری  
عجب این است که بیمار تو بیمارتر  
است

(همان : ۲۸۴)

و در "پس چه باید کرد" ای اقوام شرق هم می گوید:  
آدمیت زار نالید از فرنگ  
زندگی هنگامه بر چید از فرنگ  
پس چه باید کرد ای اقوام شرق  
باز روشن می شود ایام شرق  
ای اسیر رنگ، پاک از رنگ شو  
مؤمن خود، کافر افرنگ شو  
رشته ی سود و زیان در دست  
آبروی خاوران در دست توست  
توست

(همان : ۴۳۷)

دانی از افرنگ و از کار فرنگ  
تا کجا در قید زنار فرنگ

زخم از او، نشتر از او، سوزن از او

ما و جوی خون و امید رفو

(همان : ۴۳۸)

شرقیان را عشق راز کاینات  
کار عشق از زیرکی محکم اساس  
نقش بند عالم دیگر شود

غربیان را زیرکی ساز حیات  
زیرکی از عشق گردد حق شناس  
عشق چون با زیرکی همبر شود

(همان : ۳۳۵)

اقبال به چه چیز غرب انتقاد دارد؟ عقل ابزاری، بی دینی، عقل معاش یا استعمار غرب؟ او در کتاب "بازسازی اندیشه دینی در اسلام" گاهی اوقات به اخلاقیات غرب حمله کرده، سخنان این چینی نیز می گوید: «امروز اروپا بزرگترین مانع دست و پا گیر در راه پیشرفت اخلاق انسان است» (اقبال لاهوری، ۱۳۶۸ : ۱۸۸)

دکتر شریعتی در کتاب "ما و اقبال" می گوید: «اقبال به شرق زدگی به عنوان نوعی موضع گیری منطقه ای در جهان دچار نشده است. اقبال با بازگشت به خویش، دعوت کننده به سیری قهقرایی و ارتجاعی و نوعی اریژینالیسم فرهنگی کهنه و تنگ نظرانه نیست و شکلی از یک نوستالژی رمانتیک را در روان شناسی مکتب فکری وی نمی توان یافت» (شریعتی، ۱۳۸۸، ۵ : ۱۹۸)

اقبال، در واقع می خواست بین عقلانیت غربی و اشراق شرقی تلفیق ایجاد کند. حال، پرسش این است که آیا او در این تلفیق موفق بود یا نه؟ به بحث مان ادامه می دهیم.

"گلشن راز جدید"، دفتر بعدی کلیات اقبال است. او به سبک شیخ محمود شبستری، سوالاتی از پیش خود مطرح کرده، و سپس خود به آن ها پاسخ می گوید. در این جا هم سخن اقبال حول و حوش "خود" می گردد.

فراق عارف و معروف خیر است...  
خودی زان کل که تو بینی فزون  
است

خودی را زندگی ایجاد غیر است  
خودی ز اندازه های ما فزون است

(همان : ۱۸۳)

"بندگی نامه" یکسره در نقد فرهنگ غلامی است.

از غلامی روح گردد بار تن  
از غلامی شیر غاب افکنده ناب

از غلامی دل بمیرد در بدن  
از غلامی ضعف پیری در شباب

(همان : ۱۹۴)

تا بدن را زنده دارد جان دهد  
قبله ی او طاقت فرمائوست  
(همان :

دین و دانش را غلام ارزان دهد  
گرچه بر لب های او نام خداست

گوهری داشت ولی نذر قباد و جم کرد	آدم از بی بصری بندگی آدم کرد
من ندیدم که سگی پیش سگی سر خمد	یعنی در خوی غلامی ز سگان پست تر است

(همان : ۲۵۸)

در " افکار " غزل زیبایی درباره ی خلقت انسان دارد که ذیلاً ذکر می  
کنیم:

حسن لرزید که صاحب نظری پیدا شد	نعره زد عشق که خونین جگری پیدا شد
خودگری، خودشکنی، خودنگری پیدا شد	فطرت آشفت که از خاک جهان مجبور
حذر ای پردگیان پرده دری پیدا شد	خبری رفت ز گردون به شبستان ازل
چشم وا کرد و جهان دگری پیدا شد	آرزو بی خبر از خویش به آغوش حیات
تا از این گنبد دیرینه دری پیدا شد	زندگی گفت که در خاک تپیدم همه عمر

(همان : ۲۳۶)

دکتر شفیع کدکنی درباره ی این غزل می گوید: «این بهترین استفاده و خلاقانه ترین برداشت از فرم غزل فارسی است. نوعی از جهان بینی انسان عصر ماست. برداشت مردی است که مارکس و انگلس را در کنار مولوی و شیخ شبستری و هگل و نیچه و حافظ خوانده و جذب کرده و به هر حال به یک نوع جهان بینی مستقل دست یافته است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۰ : ۶۷۴)

اقبال، باز در این جا، فلسفه ی خودی را پی می گیرد. او در مناظره ی دو غزال، زندگی را این چنین تفسیر می کند:

ازین پس در حرم گیرم کُنّامی	غزالی با غزالی درد دل گفت
به کام آهو ان صبحی نه شامی	به صحرا صیدبندان در کمین اند
امان از فتنه ی صیاد خواهم	
دلی ز اندیشه ها آزاد خواهم	
اگر خواهی حیات اندر خطر زی	رفیقش گفت ای یار خردمند

دمادم خویشتن را بر فسان زن ز تیغ پاک گوهر تیزتر زی  
خطر تاب و توان را امتحان است  
عیار ممکنات جسم و جان است

(همان : ۲۵۳)

\*\*\*



حال می رسیم به سوال بنیادین خویش. آیا اقبال از مولانا متأثر است؟ آیا مولانا مثنوی را دقیق و عمیق خوانده است؟ چرا زرین کوب می گوید: «آشنایی او با مثنوی مولانا، به رغم آن چه از ظاهر و در بادی نظر به خاطر می آید، عمقی نداشت» (زرین کوب، ۱۳۷۶ : ۳۴۷). زرین کوب معتقد است برخورد اقبال با مثنوی ابزاری بود: «اقبال مثنوی را بیشتر با این نظر خوانده است که در آن اندیشه‌ی شخصی خود را کشف کند» (همان : ۳۴۸). زرین کوب انکار نمی کند که «در مثنوی او لحن و آهنگ رومی و شبستری به هم آمیخته است» (همان : ۳۶۰) و حتی می پذیرد که او در معراج روحانی اش مولانا جلال الدین بزرگ را به منزله‌ی ویرژیل دانته برای راهنمایی اش انتخاب کرده است (همان : ۳۵۴). اکنون دیوان اقبال را از این نظر می خوانیم تا ببینیم که او چه قدر از مولانا متأثر است؟ و چند بار از او یاد کرده است؟

او در دفتر "افکار" بوعلی سینا و مولانا را این چنین با هم مقایسه کرده، می گوید:

دست رومی پرده‌ی محمل گرفت	بوعلی اندر غبار ناقه گم
آن به گردابی چو خس منزل گرفت	این فروتر رفت و تا گوهر رسید
شعر می گردد چو سوز از دل گرفت	حق اگر سوزی ندارد حکمت است

(همان : ۲۴۶)

در "نقش فرنگ" هم از فلسفه و حکمت این چنین، تبری می جوید:

سیلی عشق و محبت به دبستانش	حکمت و فلسفه کاری است که
نیست	نیست
فته‌ای نیست که در چشم	بیش تر راه دل مردم بیدار زند
نیست	سخندانش

(همان : ۲۸۳)

وابستگی و تعلق خاطر اقبال به مولانا را در معراج نامه‌ی او هم می توان دید. او در این معراج روحانی وارد جهان مردگان شده، با آن ها گفت و گو می کند. در این سفر، همه جا مولانا راهنمای اوست.

یک دو دم از غیر او بیگانه شو	هر کجا رومی برد آنجا پرو
تند رفت و بر سر غاری رسید	دست من آهسته سوی خود کشید

(همان : ۳۱۸)

تشنه کامان را کلامش سلسبیل	رومی آن عشق و محبت را دلیل
اصل او از گرمی الله	گفت: آن شعری که آتش اندروست

هوست

(همان : ۳۲۳)

در کهستان شورش دریا خوش	من به رومی گفتم: این صحرا
است	خوش است

من نیابم از حیات، اینجا نشان  
گفت رومی این مقام اولیاست

پیر رومی مرشد روشن ضمیر  
منزلش برتر ز ماه و آفتاب  
نور قرآن در میان سینه اش  
از نی آن نی نواز پاکزاد

نکته ها از پیر روم آموختم  
مال را گر بهر دین باشی حمول

به کام خود دگر آن کهنه می ریز  
ز اشعار جلال الدین رومی

چو رومی در حرم دادم اذان من  
به دور فتنه ی عصر کهن، او

عطا کن شور رومی، سوز خسرو  
چنان با بندگی در ساختن من

از کجا می آید آواز اذان؟  
آشنا این خاکدان با خاک ماست  
(همان : ۳۳۲)

کاروان عشق و مستی را امیر  
خیمه را از کهکشان سازد طناب  
جام جم شرمنده از آینه اش  
باز شوری در نهاد من فتاد  
(همان : ۴۱۹)

خویش را در حرف او واسوختم  
نعم مال صالح گوید رسول  
(همان : ۴۳۰)

که با جامش نیرزد ملک پرویز  
به دیوار حریم دل بیاویز  
(همان : ۴۸۵)

ازو آموختم اسرار جان من  
به دور فتنه ی عصر روان من  
(همان : ۴۷۸)

عطا کن صدق و اخلاص سنایی  
نگیرم گر مرا بخشی خدایی  
(همان : ۴۶۴)

استناد اقبال به مولانا گویا تمامی ندارد. و ما هر چه بیشتر در ساحت این  
کتاب جولان دهیم، به مثال ها و نمونه های بیشتر می رسیم. به این نمونه  
نیز دقت کنید:

می گشودم شبی به ناخن فکر  
آنکه اندیشه اش برهنه نمود  
پیش عرض خیال او گیتی  
چون به دریای او فرو رفتم  
خواب بر من دمید افسونی  
نگه شوق تیز تر گردید  
آفتابی که از تجلی او  
شعله اش در جهان تیره نهاد  
معنی از حرف او همی روید  
گفت با من چه خفته ای بر خیز  
به خرد راه عشق می پویی

عقده های حکیم آلمانی  
ابدی راز کسوت آبی  
خجل آمد ز تنگ دامانی  
کشتی عقل گشت طوفانی  
چشم بستم ز باقی و فانی  
چهره بنمود پیر یزدانی  
افق روم و شام نورانی  
به بیابان چراغ رهبانی  
صفت لاله های نعمانی  
به سرایی سفینه می رانی  
به چراغ آفتاب می جویی  
\*\*\*

(همان : ۲۸۹)

### چند نکته پایانی

اقبال، متفکری هم سطح برگسن نیست. درباره ی او مبالغه هم نباید کرد. "بازسازی اندیشه دینی در اسلام" و "سیر فلسفه در ایران"، حاوی بصیرت ها و مذاقه ها و بارقه های حرکت زا و خلاق است. شعر او نیز چیزی نیست جز ادامه دادن همان بصیرت ها، همان بارقه ها. کلّ فلسفه ی او خلاصه می شود در فلسفه ی خودی و اسرار بی خودی. فلسفه اش، ترکیبی است از آموزه های مک تاگارت و مولانا. البته به حافظ هم گوشه ی چشمی دارد. حافظ از نظر او «شاعری است که به بزرگی وی در آسیا متولد نشد و شاید در آینده نیز متولد نشود ولی اثری که وی بر قلب خواننده می گذارد قوای حیات را سُست می کند» (اقبال لاهوری، ۱۳۷۹ : ۱۲۲-۱۲۳)

اقبال در یک شعر معروف خود، حافظ را این چنین از عرش به فرش می کشاند:

هوشیار از حافظ صهبا گسار	جامش از زهر اجل سرمایه دار
طوف ساغر کرد مثل رنگ می	خواست فتوا از رباب و چنگ و نی
رفت و شغل ساغر و ساقی گذاشت	بزم رندان و می باقی گذاشت
در محبت پیرو فرهاد بود	برلب او شعله ی فریاد بود
تخم نخل آه در کھسار کاشت	طاقت پیکار با خسرو نداشت
آن فقیه ملت میخوارگان	آن امام امت بیچارگان

از تخیل جنتی پیدا کند  
مر ترا بر نیستی شیدا کند

این شعر البته شعر خامی بود. بعدها اقبال، تغییر رویه داد و حافظ را هم به دیوانش راه داد. برخورد او با عرفان ابن عربی هم، دقیق نبود. یک بار نوشت: «حالت سُکر ضد اصول دین مبین و قوانین حیات است و حالت صحو و بیداری که اسلام بر آن صحّه گذاشته، کاملاً مطابق قانون حیات انسانی است... عقاید وی در خصوص خدمت روح و مساله وحدت وجود از پشتوانه فلسفی برخوردار نیست. عقاید وی خواه درست یا نادرست مبتنی بر تاویل قرآنی نیست... عرفا در درک معانی توحید و وحدت وجود دچار اشتباه بزرگی شده اند. این دو مترادف هم نیستند» (همان : ۱۱۴). فلسفه ی اقبال را بیشتر باید فلسفه ی عملگرایانه (Pragmatic) دانست تا نظورورزانه (Theoretical). او می خواهد مسلمانان را بیدار سازد. رخوت و رکود را از جامعه بزدايد. او یک مصلح (Reformer) است. به قول دکتر شریعتی معمار تجدید بنای تفکر اسلامی است. شعر او هم مانند فلسفه ی او پست و بلند دارد. گاهی در اوج است و گاهی در فرود. نگاهش به شعر ابزاری است.

شاعری زین مثنوی مقصود نیست  
هندیم از پارسی بیگانه ام  
حسن انداز بیان از من مجو  
گرچه هندی در عنوبت شکر است  
فکر من از جلوه اش مسحور گشت  
پارسی از رفعت اندیشه ام  
خرده بر مینا مگیر ای هوشمند

نغمه ی من از جهان دیگر است  
ای بسا شاعر که بعد از مرگ، زاد

بت پرستی، بت گری مقصود نیست  
ماه نو باشم تهی پیمانہ ام  
خوانسار و اصفهان از من مجو  
طرز گفتار دری شیرین تر است  
خامه ی من شاخ نخل طور گشت  
در خورد با فطرت اندیشه ام  
دل به ذوق خرده ی مینا ببند  
(اقبال لاهوری، ۱۳۸۹ : ۴۰-۴۱)

این جرس را کاروانی دیگر است  
چشم خود بر بست و چشم ما گشاد  
(همان : ۳۸)

او نسبت به تائر شعرش، کاملاً آگاه بود. می دانست که بی مهری نسبت به دیوانش یک روز تمام می شود. بالاخره روزی روزگاری کسانی او را کشف خواهند کرد.

نسیمی از حجاز آید که ناید  
دگر دانای راز آید که ناید

سرود رفته باز آید که ناید  
سرامد روزگار این فقیری

\*\*\*

همه گفتند: با ما آشنا بود

چو رخت خویش بر بستم از این  
خاک

چه گفت؟ و با که گفت و از کجا  
بود؟

ولیکن کس ندانست این مسافر

(همان : ۵۱۰)

اقبال چه از مولانا متأثر باشد چه نباشد نسل جوان، امروز، به دیوان او کمتر تمایلی نشان می دهد. این بی مهری و بی میلی نشانه ی چیست؟ برخی از فیلسوفان و متفکران اسلامی، او را، مروج بنیادگرایی (Fundamentalism). هم لقب داده اند

نیکلسن می گفت: «شعر اقبال بیش از آن که عقل را بر بایند، دل را می برد» (صابر، ۱۳۸۸ : ۱۴۹). اگر حرف نیکلسن درست باشد، باز بی مهری و بی میلی به دیوان او را سببی نیست. پیش از انقلاب اسلامی، احمدعلی رجایی، غلامحسین یوسفی، سید جعفر شهیدی، محمد مهدی ناصح، غلامرضا سعیدی، علی شریعتی، مرتضی مطهری و... به او تمایل نشان دادند. اکنون، محمد بقایی (ماکان) با ترجمه ی آثار "کی یر کگارد و اقبال" اثر غلامرضا صابر (نشر یادآوران)، "فلسفه ی دین از دیدگاه اقبال" اثر محمد معروف (نشر مروارید)، "اقبال و اندیشه های دینی معاصر" اثر محمد معروف (نشر قصیده سرا)، "اقبال و شش فیلسوف

غربی" اثر نذیر قیصر (نشر یادآوران) می‌کوشد تا یاد و خاطره‌ی او را زنده نگه دارد. چه کار سختی در پیش دارد.

#### کتابنامه

- اقبال لاهوری، محمد (۱۳۶۸)، بازسازی اندیشه دینی در اسلام، ترجمه محمد بقائی (ماکان)، نشر ماکان، تهران، چاپ اول.
- اقبال لاهوری، محمد (۱۳۸۷)، سیر فلسفه در ایران، ترجمه ا.ح. آریان پور، انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ ششم.
- اقبال لاهوری، محمد (۱۳۸۹)، کلیات اقبال لاهوری، انتشارات الهام، تهران، چاپ چهارم.
- اقبال لاهوری، محمد (۱۳۷۹)، چه باید کرد؟، حواشی و ترجمه: محمد بقائی (ماکان)، انتشارات فردوس، تهران، چاپ اول.
- اقبال لاهوری، محمد (۱۳۷۹)، گلشن راز جدید، حواشی و ترجمه، محمد بقائی (ماکان)، انتشارات فردوس، تهران، چاپ اول.
- اقبال لاهوری، محمد (۱۳۷۹)، نامه‌های علامه اقبال لاهوری، گزینش و ترجمه، محمدیونس جعفری و فرهاد پالیزدار، ج ۱، نشر همراه، تهران، چاپ اول.
- بقائی، محمد (ماکان)، (۱۳۷۹)، اقبال با چهارده روایت، انتشارات فردوس، تهران، چاپ اول.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۶)، با کاروان حله، انتشارات فردوس، تهران، چاپ دهم.
- شریعتی، علی، (۱۳۸۸)، ما و اقبال (مجموعه آثار ۵)، نشر الهام، تهران، چاپ یازدهم.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۹۰)، با چراغ و آینه، انتشارات سخن، تهران، چاپ دوم.
- صابر، غلامرضا (۱۳۸۸)، کی یر کگارد و اقبال، ترجمه محمد بقائی (ماکان)، نشر یادآوران، تهران، چاپ اول.
- قیصر، نذیر (۱۳۸۴)، اقبال و شش فیلسوف غربی، ترجمه محمد بقائی (ماکان)، نشر یادآوران، تهران، چاپ اول.
- معروف، محمد (۱۳۸۲)، اقبال و اندیشه‌های دینی معاصر، ترجمه محمد بقائی (ماکان)، نشر قصیده سرا، تهران، چاپ اول.
- معروف، محمد (۱۳۸۷)، فلسفه‌ی دین از دیدگاه اقبال، ترجمه محمد بقائی (ماکان)، انتشارات مروارید، تهران، چاپ اول.

- Iqbal, Muhammad (2003), The Reconstruction of Religious Thought in Islam, Lahore, ILM-O-IRFAN PUBLISHERS.
- Iqbal, Muhammad (2004), The Development of Metaphysics in Persia, Lahore, Sang-Meel Publications.
- Malik. G. R. (2009), The Western horizon: a study of Iqbal's response to the West, Lahore, Shirkat Press.

**خودی و خودآگاهی در اندیشه ایران شناس شهیر  
علامه محمد اقبال**

محمد مهدی توسلی\*، بهروز گراوند\*\*

## چکیده

پیدایش ایران شناسی در دل شرق شناسی رابطه‌ی مستقیمی با تنش‌های بین غرب و شرق دارد. این تقابل در آثار کلاسیک غرب تا رواج شرق شناسی در سده‌های اخیر نمایان است. غرب، بنیانگذار شرق شناسی، با دید «دیگری» به دنیای شرق می‌نگرد و به گونه‌ای رابطه‌ی انکارناپذیر استعمار و شرق شناسی را نمایان می‌سازد. بنابراین شرق شناسی شرقی‌ها را می‌توان به خودشناسی و حذف دید برتری جویانه‌ی غرب قلمداد کرد. یکی از بنیانگذاران و توجه‌کنندگان به شرق و ایران نه به عنوان دیگری بلکه به عنوان خودی را می‌توان علامه محمد اقبال دانست. فلسفه خودی اقبال تنها علاج تعمیر و استحکام شخصیت افراد استعمارزده شرقی است که بر پایه‌های اسلام و فرهنگ ایرانی قرار دارد، بنابراین زبان فارسی را برای بیان افکار بلند خویش انتخاب می‌کند و مولوی را به عنوان پیر و مرشد خود برمی‌گزیند و در سراسر آثار خود به ایران عشق می‌ورزد. اقبال یک ایرانشناس به معنای واقعی می‌باشد زیرا او به شناخت قناعت نکرد و این شناخت را عملاً در آثار خود به کار گرفت و موجب توجه مجدد میلیون‌ها انسان در شبه‌قاره هند و بخصوص پاکستان به زبان و فرهنگ ایران شد. پژوهش حاضر سعی دارد با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی ضمن معرفی جنبه ایرانشناسی آثار اقبال سعی در اثبات ایرانشناس بودن اقبال در چهارچوب فلسفه خودی ایشان دارد و تاثیر ایرانشناسی وی را در گسترش مطالعات ایرانی در شبه‌قاره هند را مورد ارزیابی قرار دهد.

**کلید واژه:** شرق شناسی، ایران شناسی، علامه محمد اقبال، فرهنگ و تمدن ایران

## مقدمه

علامه اقبال عصاره و چکیده قرن‌ها تبادل فرهنگی دو سرزمین ایران و شبه‌قاره هند است، که خود او اینک حلقه‌ای مستحکم برای پیوند فرهنگی دوسرزمین محسوب می‌شود. این حلقه پیوند از ابعاد گوناگون مورد بحث و پژوهش قرار گرفته است آنچه تاکنون کمتر به آن پرداخته شده ایرانشناس بودن علامه محمد اقبال است. در حالی که «اقبال با در نظر داشتن حیثیت ایران در شرق نه تنها خود به شناختن آن مبادرت کرد، بلکه برای شناساندن ایران به جهان نیز کوشش‌های بلیغ به عمل آورد (اکرام: ۱۹۹۹، ص ۶۲) این جمله به راحتی در قالب تعریف ایرانشناسی می‌گنجد که می‌گوید «ایرانشناسی عبارت از مطالعه و تحقیق در تمامی جنبه‌ها و مظاهر تمدن ایرانی و شناساندن ایران به جهان است» (زرشناس: ۱۳۹۱، ص ۴۳).

---

\* . دانشیار گروه باستان شناسی دانشگاه سیستان و بلوچستان-زاهدان

[mohamadmehditavasoli@yahoo.com](mailto:mohamadmehditavasoli@yahoo.com)

\*\* . دانشجوی کارشناسی ارشد ایران شناسی، دانشگاه شهید بهشتی-تهران

[Behrooz.geravand@yahoo.com](mailto:Behrooz.geravand@yahoo.com)

بنابراین یکی از مصداق های راستین تعریف ایرانشناسی علامه اقبال می باشد که در شناختن و شناساندن ایران تلاش فراوانی انجام داد او نه تنها زبان فارسی را به کار می گیرد، بلکه «در تمامی کتابها و اشعار اردو و فارسی خود از اندیشه بزرگان، عارفان، شاعران، و سیاستمداران ایران استفاده می کند» (چوهدری: ۱۳۸۰، ص ۱۰۸) و کانونی برای انتشار فرهنگ ایرانی در جهان بخصوص در پاکستان می شود: «از سوز سخنان اقبال چراغ نیم مرده زبان فارسی در شبه قاره دوباره شعله ور گردید و به محض تاسیس پاکستان تدریس زبان فارسی در مدرسه ها و دانشکده ها و دانشگاه ها به صورت بهتری شروع شد (اکرام: ۱۹۹۹، ۶۳). در حالی که ایرانشناسی غربیان ریشه در جستجوی «دیگری» دارد، ایرانشناسی اقبال برای اثبات «خودی» و برای «خودآگاهی» است؛ همان خودی ای که خودش اینگونه شرح اش می دهد: «... عالی ترین و راقی ترین شکل این معنی عبارت است از ایجاد ارزشها و ایده آلهای و کوشش در راه تحقق دادن به آنها (سروش: ۱۳۸۱: درآمد، ص ۴۹). اقبال در حقیقت پیامبر «خودی» است. فلسفه خودی اقبال تنها علاج تعمیر و استحکام شخصیت افراد استعمارزده اقبال شرقی است که بر پایه های اسلام و فرهنگ ایرانی قرار دارد (همان: پیشگفتار چ دوم، ص ۲). خودی اقبال جهان شرق است، همان جهانی که دیگری غرب نام گرفته از این رو ایرانشناسی اقبال برای بدست آوردن ارزشها و ایده آلهای مشرق زمین شکل می گیرد و در اندیشه او ایران مرکز دنیای شرق است؛ به همین سبب است که او، تمدن ایرانی، زبان ایرانی، عرفان ایرانی و ادبیات ایرانی را برای رسیدن به خود آگاهی برمی گزیند.

پس از من شعر من خوانند و دریابند  
جهانی را دگرگون کرد یک  
مرد خودآگاهی

(کلیات اقبال: ۱۳۸۱، ص ۱۴۳)

اما نکته بسیار مهم آنست که اقبال کمتر به نام ایرانشناس معرفی شده است. یکی از دلایل این امر همین نگاه خودی وی به ایران است و دیگر اینکه ایرانشناسی وی در زیر لایه های اندیشه های سیاسی و فلسفی او قرار گرفته است و این پژوهش سعی در آشکار کردن این لایه زیرین دارد. شاید به همین دلیل است که کمتر کسی با نام ایرانشناس او را خطاب می کند. تعداد معدودی در مورد ایرانشناسی او مقاله نوشته اند و در این مقاله ها هم بسیار کم با لقب ایرانشناس برای اقبال رو برو می شویم.



## اهمیت اندیشه «خودی» در زمان اقبال برای شرق

ملتهای شرقی زمانی شروع به بازشناختن خود از طریق غرب کردند که بار ننگ و نکبت تاریخ بر گرده شان نهاده شده بود. آنها در هم شکسته و تحقیر شده، و ترس و احساس حقارت گریبانشان را گرفته شروع به بازنگریستن و تفسیر مجدد گذشته خود کردند، به گذشته خود با کینه و عداوت نگریستند و شروع به جستجوی ریشه های انحطاط و فلاکت خود در عمق تاریخ خود کردند. (آشوری: ۲۵۳۵/۱۳۵۷، ص ۲۰) که یکی از نتایج چنین دیدگاهی نفی «خود» می باشد و «هیچ چیز این سو-یعنی شرق- را از «خود» و خود را با هیچ چیز آن پیوند خورده نداند (همان، ص ۲۳). اقبال در این زمان زندگی می کند «زمانه ای که انسان غفلت زده مشرق زمین هویت و ملیت خویش را گم کرده است و متأثر از سلطه فرهنگی غرب، به هرگونه خواری و زبونی تن می دهد و حتی روشنفکران جامعه هم، از جایگاه و رسالت خویش بی خبرند. اقبال می خواهد که ارزشهای والای این انسان مشرق زمینی را به او بیاوراند و او را از آنچه پیرامونش می گذرد، باخبر سازد. (واعظی: ۱۳۸۰، ص ۱۲۹) علامه اقبال در ۲۱ آوریل ۱۹۳۸ م مطابق با سال ۱۳۵۷ هجری قمری در گذشته است و این زمان مقارن است با حکومت رضاخانی در ایران که نوعی شوونیزم و ملیت خواهی افراطی را رواج می دادند و روشنفکران سعی در جاری ساختن بی چون و چرای فرهنگ غربی در ایران کردند و برای رسیدن به اهدافشان تلاش در تخریب فرهنگ جامعه، بویژه باورهای اعتقادی مردم داشته اند. البته کشورهای دیگر مشرق زمین در شرایطی همانند ایران، به سر می برده اند... او در روزگاری به فرهنگ و تمدن و عرفان ایران می پردازد که روشنفکران بشدت با عرفان و ارزشهای متعالی فرهنگ و ادب گذشته ایران مخالفت می ورزند. کسانی همچون احمد کسروی به شاعران و عارفان می تازند و آثار آنان را مایه بدآموزی و باعث خواری و سرشکستگی مردم جامعه می دانند، و مثنوی مولوی، آثار سعدی، حافظ و عارفان نامدار را مورد اهانت قرار می دهند... او در زمانی می خواهد درس عرفان بدهد که روشنفکرانی نظیر آخوند زاده، آثار عرفانی... را خرافه می انگارد و عارفان بزرگ را به اتهام ایده آلیست مطرود می شمارند (همان، ص ۱۳۱) اما اقبال که خود سالیان دراز در غرب کسب علم کرده بود فریفته فرهنگ آنان نشد و تمام اندیشه خود را برای احیاء شرق به کار برد و از خود بیگانگی را ننگ می داند

کهن شاخی که زیر سایه او پر درآوردی      چو برگش ریخت از وی آشیان برداشتن  
ننگ است

او می داند که نباید خودشناسی را با خود بینی اشتباه کند و راه افراط پیش گیرد» تا شناسای خودم خود بین نیم / با تو گویم او که بود و من کیم» (کلیات اقبال، ص ۱۸۹) بنابراین اقبال در زمانه خودش که تفکرات شونیزم رو به رشد است با اندیشه های مترقی اش به دنبال آگاه کردن شرق بر می آید او با غرب دشمنی ندارد اما با استعمار سر ستیز دارد او با تقلید از غرب مخالف است و به تنقید غرب نظر دارد به این معنی که علم و فن غرب را شایسته آموختن میدانند ولی فرهنگ مخالف اعتقادات شرق را ترد می کند گویا تر خود شعر اقبال است که می گوید

شرق را از خود برد تقلید غرب	باید این اقوام را تنقید غرب
قوت مغرب نه از چنگ و رباب	نی ز رقص دختران بی حجاب
نی ز سحر ساحران لاله	نی ز عریان ساق و نی از قطع
روست محکمی او را نه از لادینی	نی فروغش از خط لاتینی
است	است
قوت افرنگ از علم و فن	از همین آتش چراغش روشن
است	است

## (کلیات)

اقبال: ۱۳۸۱، ص ۳۶۹

کوتاه سخن آنکه اقبال علم و دانش غرب را رد نمی کند چرا که مشرق زمین نیاز به پیشرفت در این زمینه را دارد و لازم است از این علم و دانش که در غرب است استفاده کند اما نباید خودی و باورهای مشرق زمین را زیر پا بگذارد و شیوه های مقارن با فرهنگ شرق را دلیل پیشرفت بدانند و گوش زد میکند که

غریبان را شیوه های ساحری است  
تکیه جز بر خویش کردن  
کافری است

(همان، ۳۷۰)

## آثار اقبال و ایران شناسی

مولوی شناسی: جلال الدین محمد بلخی باشعر خود از جمله مثنوی معنوی و غزلیات توانسته است جاذب دل و جان مردم فارسی زبان شبه قاره هند و پاکستان بشود و فکر روحانی و معنوی خود را در آنجا گسترش بدهد از جمله پیروان فکر او علامه محمد اقبال است.

اوج گرفتن فکر اقبال از برکت خواندن مثنوی معنوی شروع میشود و وزن اشعارش نیز ارتباط مستقیم با وزن مثنوی معنوی دارد. و شاید بتوان گفت عشق او به زبان فارسی ملهم از عشق او به مولانا می باشد تا آنجا که در جاویدنامه در سفرهای رویای اش همراه مولانا از گسترش زبان فارسی نیز در مریخ سخن گفته است:

محو حیرت بودم از گفتار

نطق و ادراکش روان چون آب جو

او

بر لب مریخیان حرف

این همه خوابست یا افسونگری

دری

(همان، ص ۳۲۷)

مولوی برای اقبال زیبایی حقیقی و نور مطلق است که اندیشه او آن را می پرستد چنانکه می گوید؛ فکر من بر آستانش در سجود. در تمام آثار اقبال نام جلالالدین محمد بلخی با کمال احترام و ارادت خاص برده شده و تاثیر افکار آن عارف در افکار اقبال به تمام و کمال مشهود است (اکرام: ۱۳۵۸/۲۵۳۶، ص ۲۷) این تاثیر گذاری مولوی و تأثیر پذیری اقبال تا به آن حد است که می توان بین این دو رابطه مراد و مریدی را دریابیم مرید هندی با تخیلات شاعرانه فاصله زمانی و مکانی را حذف می کند و با مراد رومی همزمان می شود و با او در سفرهای زمینی و آسمانی هم قدم می شود» پیش از اقبال لاهوری هیچکس اینقدر به مولانای روم نزدیک نشده بود و حقیقت اینست که فلسفه مولانا را آن طوری که اقبال در نظر دارد، قبل از او بررسی نشده بود (چوهدری: ۱۳۵۸/۲۵۳۶، ص ۲۵) مولوی شناسی اقبال که بخشی از ایرانشناسی اقبال است به شناختن صرف محدود نماند و به رسالتی برای «خودآگاهی» جامعه مبدل شد او از عرفان ایرانی در کالبد نیمه جان انسان شرقی میدمد تا به خود باوری برسند و برای این کار ستورگ از مولوی مدد میگیرد. برخلاف شرق شناسان غربی که «شرق شناسی و ایرانشناسی» نه بدان سبب بود که بخواهند برای بهبود و پیشرفت تمدن جهانی عناصری از فرهنگ غیر غربی را به کمک گیرند، بلکه قصد آنها بیشتر جستجوی سوابقی بود که بتواند مؤید و مکمل اصالت تمدن خود آنها باشد» (نراقی: ۱۳۵۷/۲۵۳۵، ص ۱۵۵) اما اقبال برای بهبود و پیشرفت شرق و ایران به شرق شناسی و ایرانشناسی رو می آورد بدین سبب مولوی شناسی اقبال به شناخت محدود نماند و به استفاده از مفاهیم و مضامین مولانا برای زنده کردن اقوام مشرق زمین اقدام میکند یک مولوی شناسی متفاوت و بی نظیری که منجر به خودباوری و خودآگاهی می شود.

اندیشه های ایرانی در آثار اقبال: در سرزمین های شبه قاره- هندو پاکستان، به دلیل سابقه ممتد زبان فارسی در آن نواحی و توجه خواص و عوام بدان، موضوع ایران و زبان فارسی عملاً وضعی دیگر داشته است و به کلی از امور سیاسی و مسائلی که وابسته اغراضی مختلف است به دور مانده است. با این وصف بحث شرق شناسی و به ویژه ایران شناسی در شبه قاره، رنگ خالصانه ای داشته است به دور از تزویرهای سیاسی... شکل گرفته است (ناصر: ۱۳۷۴، پیشگفتار ص ر) از این رو اقبال با دید خودی و همسانی های فرهنگی به ایران نظر داشته است. «اقبال اکثر آثار خود مانند اسرار خودی، رموز بیخودی، زبور عجم، مثنوی مسافر، مثنوی پس چه باید، پیام مشرق و جاویدنامه را به زبان فارسی سروده است. در اشعار اردوی وی نیز، نه فقط کلمات و واژه ها و اصطلاحات و تعبیرات فارسی بسیار زیاد است، بلکه اصولاً همه آثار وی تحت تاثیر زبان فارسی نوشته شده... اما گذشته از زبان، مهمترین ویژگی اقبال بهره گیری از فکر و اندیشه ایرانی است (چوهدری: ۱۳۸۰، ص ۱۰۷). ایشان همچنان که ذکر شد کتابی به نام «سیر فلسفه در ایران» دارند که از اولین گام ها در بررسی علمی فلسفه ایران می باشد. این تلاش برای شناخت و بهره برداری از اندیشه های ایران زمین، در دیوان اشعار او به خوبی انعکاس پیدا کرده و از این طریق فرهنگ و تمدن ایران را در بین مخاطبان بی شمارش ترویج داده است. و جالب اینکه ما ایرانیان دیرتر از همه اقبال را مورد شناسایی قرار داده ایم اقبالی که به ایران و ایرانیان عشق میورزید. ایشان در خصوص زرتشت، مانی، مزدک... به ایراد نظر پرداخته و در مورد تحول فکری و فلسفی در ایران و منشاء تصوف قلم فرسایی کرده است و در جای جای آثار خود از بایزید بسطامی، منصور حلاج، زکریای رازی، ابن مسکویه، حکیم ابوعلی سینا، ابوریحان بیرونی، ابو محمد غزالی، امام فخر رازی، شیخ شهاب الدین سهروردی، شیخ محمود شبستری، خواجه نصیرالدین طوسی، ملا صدرا شیرازی، حاج ملا هادی سبزواری... یاد می کند و از شاعرانی چون مولوی، سعدی، حافظ و... پیروی می نماید و با دیگر شاعران ایرانی چون منوچهری دامغانی، ناصر خسرو، سنایی، عطار نیشابوری، فخرالدین عراقی، عبدالرحمن جامی و... آشنایی کامل دارد و این جزء با مطالعه و آشنایی کامل با فرهنگ و تمدن و بزرگان علم و ادب ایران ممکن نیست

## تاثیر ایران شناسی اقبال در گسترش مطالعات ایرانی در شبه قاره هند و

### پاکستان

کمتر کسی مانند علامه اقبال پیدا شده که در جامعه خود تا به این اندازه در حوزه های مختلف تاثیر گذار باشد یکی از این حوزه ها تاثیر ایشان در گسترش مطالعات ایرانی در شبه قاره هند و پاکستان می باشد که به دلیل توجه ایشان به فرهنگ و تمدن ایران و برگزیدن زبان فارسی برای بیان اندیشه های سیاسی و فلسفی اش می باشد. باید توجه داشت که زبان فارسی در دوره طولانی سلطه بریتانیا به شدت ضعیف شده بود و مبارزه با زبان فارسی در برنامه استعمارگران بوده و زبان انگلیسی بر زبان فارسی غلبه کرده بود، اما علامه اقبال هوشمندانه و عاقلانه به ادبیات و فرهنگ ایران توجه می کند و این توجه بجا از جنبه های مختلف قابل بررسی می باشد (الف) پیشینه طولانی زبان و ادبیات فارسی در شبه قاره هند (ب) مبارزه با استعمار و استعمارگران و متوجه کردن ملت به گذشته نه چندان دور خودشان (ج) اعاده حق مسلمانان که زبان فارسی زبان دربار حاکمان مسلمان در شبه قاره بود به طوری که اقبال «نه تنها موسس معنوی پاکستان است بلکه شاعر ملی این کشور بشمار می رود و مایه افتخار ادبیات و زبان فارسی می باشد» (شریف چوهدری: ۲۵۳۶/۱۰۵، ۱۳۵۸) (ج) و قابلیت ادبیات و فرهنگ ایران برای بیان اندیشه و جذب بیشترین مخاطب در سرزمین های مختلف و... پس همچنان که زبان فارسی و ادبیات و فرهنگ تمدن ایران پشتوانه فکری و معنوی برای علامه اقبال ایجاد کرد به همان اندازه اقبال پشتوانه زبان و فرهنگ و تمدن ایران در شبه قاره هند و پاکستان شد. «از سوز سخنان اقبال چراغ نیم مرده زبان فارسی در شبه قاره دوباره شعله ور گردید و به محض تاسیس پاکستان تدریس زبان فارسی در مدرسه ها و دانشکده ها و دانشگاه ها به صورت بهتری شروع شد. بعضی متون قدیم فارسی نیز از طرف دانشگاه ها و موسسه های تحقیقی تصحیح و چاپ شد. دولت ایران وقتی متوجه شد که مردم همکیش و همجوار پاکستان، ایران را از دل و جان دوست دارند در شهرهای مختلف خانه های فرهنگ بازکرد تا افراد متفرقه ای که نمی توانند در دانشکده ها ثبت نام کنند از کلاس های رایگان فارسی خانه فرهنگ استفاده نمایند. در این راه تاسیس مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در اسلام آباد نشانه بارزی از محیط مساعد ایران شناسی در پاکستان می باشد امروز در پاکستان اغلب مردم فارسی را بدان جهت می خوانند که بتواند اشعار فارسی اقبال را مظهر و مبین روح فرهنگ

اسلامی و ایرانی است درک کنند. شعر فارسی اقبال بهترین نمودار ایران دوستی و ایرانشناسی اوست» (اکرام: ۱۹۹۹، ص ۶۳)

## نتیجه

علامه محمد اقبال عصاره و چکیده قرن‌ها تبادل فرهنگی دو سرزمین ایران و شبه قاره هند است، که خود او اینک حلقه‌ای مستحکم برای پیوند فرهنگی دوسرزمین محسوب می‌شود. او در سراسر آثار خود به زبان و ادبیات، بزرگان علم و ادب و فرهنگ و تمدن ایران توجه دارد که نشانه ایرانشناسی اوست ایرانشناسی که نه در راستای اهداف پیشبرانه استعمار و دیدبرتری جویانه شکل گرفته باشد بلکه بر عکس آن ایرانشناسی او در برابر استعمارگران قرار دارد و با دید همدلی و همدردی و ایجاد اتحاد به طور کلی بین مسلمانان و به طور خاص ایران و شبه قاره هند شکل گرفته است از این رو ایرانشناسی او ایرانشناسی خودی است. ایرانشناسی اقبال در زیر لایه‌های اشعار و اندیشه‌های سیاسی و فلسفی او نهفته می‌باشد که به همین دلیل کمتر به عنوان ایرانشناس معرفی شده است. اقبال به دلیل تاثیر گذاری که در مبارزه‌ی با استعمار و شکل‌گیری کشور پاکستان داشته در شبه قاره هند و پاکستان علاقه‌مندان زیادی دارد و توجه او به ایران به عنوان مهد تمدن و فرهنگ و همچنین توجه به زبان فارسی باعث علاقه‌مند کردن بسیاری به مطالعه‌ی ادبیات، تاریخ و فرهنگ ایران کرده است و موجی که ایجاد کرد موجب شد بعد از تاسیس کشور پاکستان مراکز تحقیقات و مطالعات ایرانی و کرسی‌های زبان فارسی رشد کنند.

## کتابنامه

- آشوری، داریوش. (۱۳۵۷/۲۵۳۵). «ایرانشناسی چیست»، در ایرانشناسی چیست؟! و چند مقاله دیگر به قلم خود او، تهران: آگاه
- اقبال لاهوری، محمد. ۱۳۸۱، کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری، تصحیح و اهتمام احمد سروش، تهران: چ ۸، انتشارات سنایی
- اکرم اکرام، سید محمد. (۱۹۹۹م، ۱۴۱۹ق)، اقبال و جهان فارسی، لاهور: شعبه اقبالیات دانشگاه پنجاب لاهور
- -----، -----، (۱۳۵۸/۲۵۳۶)، کوشش اقبال برای احیای ملی، هنرو مردم (ویژه نامه ایران و پاکستان- شماره دوم)

- چوهدری، شاهد. ۱۳۸۰، ایران و اقبال، مجموعه مقالات همایش علامه اقبال ۶ اسفند ۱۳۷۹، تهران: اداره کل هماهنگی های فرهنگی وزارت امور خارجه
- -----، (۱۳۵۸/۲۵۳۶)، اقبال مولوی شناس، هنرو مردم (ویژه نامه ایران و پاکستان- شماره دوم)
- چوهدری، محمدشریف. (۱۳۵۸/۲۵۳۶)، ایران شناسی اقبال، هنرو مردم (ویژه نامه ایران و پاکستان- شماره دوم)
- زرشناس، زهره. ۱۳۹۱، درآمدی بر ایرانشناسی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- سروش، احمد. ۱۳۸۱ پیش گفتار چاپ دوم، کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری، تصحیح و اهتمام احمد سروش، تهران: چ ۸، انتشارات سنایی
- -----، (۱۳۸۱)، درآمد، کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری، تصحیح و اهتمام احمد سروش، تهران: چ ۸، انتشارات سنایی
- ناصح، محمد مهدی. ۱۳۷۴، گنج شایگان (معرفی پاسداران زبان فارسی در شبه قاره هند و پاکستان)، تهران: شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی.
- نراقی، احسان. (۱۳۵۷/۲۵۳۵)، آنچه خود داشت...، تهران: انتشارات امیرکبیر
- واعظی، مواد علی. ۱۳۸۰، اسرار خودی اقبال، نگرش نو به عرفان پویا و زندگی ساز، مجموعه مقالات همایش علامه اقبال ۶ اسفند ۱۳۷۹، تهران: اداره کل هماهنگی های فرهنگی وزارت امور خارجه

## پس چه باید کرد ای اقوام شرق مع مسافر

روزینه انجم نقوی \*

**چکیده:** علامه اقبال یکی از نابغه‌روزگار مشرق زمین است که بر رسی به سایر ابعاد فکری و هنری وی و شناختن مقام ادبی در ادبیات فارسی کار آسانی نیست. زیرا که شعر اقبال مثل اغلب شاعران دیگر، قافیه پردازی نیست بلکه محور اندیشه‌ی پر مغز این شاعر بزرگ مسایل مهم سیاسی، اقتصادی و اخلاقی هستند. توجه اقبال بر خلوص بیان، باریک بینی و آفریدن صنایع شعری مرکوز است. همین طور علامه اقبال فکر نو و هنرهای تازه در قالب غزل بیان نموده است. گویا علامه اقبال باب تازه ای در غزل سرایی زبان فارسی گشوده است. در این مقاله به بررسی فکری و هنری

---

\*. استاد یار، زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اسلامیة بهاول پور



غزلهای مثنوی پس چه باید کرد ای اقوام شرق مع مسافر پرداخته شده است

**کلید واژه ها:** اقبال، غزل، شعر، فکر، هنر

این کتاب عبارت از دو مثنوی علامه محمد اقبال است "مثنوی مسافر" و "پس چه باید کرد ای اقوام شرق"

اقبال در ۱۹۳۳م به دعوت نادر شاه به افغانستان مسافرت نمود و از ۲۱ اکتبر ۱۹۳۳م تا ۲ نوامبر ۱۹۳۳م در آنجا اقامت گزید و این مثنوی "مسافر" در آن ایام مسافرت سروده است مثنوی مسافر اولین مرتبه در ۱۹۳۴م به چاپ رسید و بعد از آن این مثنوی مسافر در ۱۹۳۶م با مثنوی "پس چه باید کرد ای اقوام مشرق" به چاپ رسید سبب تألیف این مثنوی اقبال در طی نامه ای می نویسد:

"سوم ماه آوریل تقریباً ساعت سه بعد از نیمه شب که در شهر بهوپال بسر می بردم سرسید علیه الرحمه را در خواب دیدم که می پرسد تو از کی مریض شدی؟ عرض کردم بیشتر از دو سال می گذشتند، فرمود به حضور رسول اکرم عرض کن، آن گاه بیدارم شدم و چند بیت از این عریضه که اکنون منظومه ای مطول شده است بر زبان من روان شد....." (۱)

عبدالشکور احسن نیز در باب این حکایت از خود اقبال نقل می کند وقتی که بیدار شدم شعری که زیر درج است بر زبان من جاری بود

با پرستاران شب دارم ستیز  
باز روغن در چراغ من

بریز (۲)

این مثنوی در مقابل مثنوی های دیگر از لحاظ کمیت بسیار کوتاه است و اما از لحاظ فکری بسیار ارزش دارد در نظر یوسف سلیم چشتی:

"این مثنوی حاصل کل افکار دینی اقبال می باشد و همین سبب است که نوعیت مثنوی از کتاب های دیگر اقبال کاملاً جدا می باشد در این مثنوی غزلیاتی دارد نه نظم ها، نه برای تضمین کرده است و نه برای کسی انتقاد فلسفی نموده است، مناظر فطرت مطرح نشده و داستان هیچ فردی بیان ننموده است البته اسرار و رموز دین و سیاست را توضیح داده است که با معرفت و آشنایی آن اسرار درجهان ملت ها عروج می یابند و می توانند منشأی ایزدی را به کمال برسانند....." (۳)

وبه گفته صاحب روزگار فقیر:

"پروفسور یوسف سلیم چشتی در بارگاه اقبال گفت که همه شاعری شما جسم است و "مثنوی پس چه باید کرد" قلب اوست پروفسور یوسف سلیم چشتی می گوید که اقبال بدین طریق تبسم نمود مثل این که من راز قلب را گفته باشم" (۴)

در مثنوی مسافر اقبال درباره شخصیت و عادات نادر شاه نیز هدف شاه از دعوت مسافرت به منظومه "خطاب به ملت افغان" بیان نموده است. بالخصوص رموز دین اسلام و اسرار زندگی ذکر کرده است و ملت را دعوت مطالعه قرآن و حدیث داده است. اقبال به آرامگاه بابریه بنیان گزار سلسله تیموریان بزرگ در هند رفته است، میرود، و احساسات لطیفی را در غزلی ذکر می کند که مطلع اش از این قرار است:

بیا که ساز فرنگ از نوا بر افتاد است      درون پرده او نغمه نیست فریاد  
است (ص ۶۴)

بعد ازین به "غزیه" ورود می کند و بر مزارهای شعرای بزرگ حکیم سنایی و سلطان محمود حضور می یابد و درباره فلسفه فقر به نظر حکیم سنایی مطرح می کند کسی که به وسیله نور خودی خدا را می شناسد خودش می شناسد و درباره متاع عشق و مستی اظهار نظر می کند و مانند مردی که زخم خورده است برای اوضاع امت مسلمان ناله و داد و فریاد می کند و به بارگاه پروردگار متعال شکایت می کند و هم استدعا می نماید که مسلمانان عالم سر بلند باشند:

ای خدا ای نقشبند جان و تن	با تو این شوریده دارد یک سخن
فتنه ها بینم درین دیر کهن	فتنه ها در خلوت و در انجمن
عالم از تقدیر تو آمد پدید	یا خدای دیگر او را آفرید (ص ۷۳)

اقبال بعد از غزیه وارد قندهار می شود و اینجا تحت تاثیر مناظر فطرت قرار می گیرد ذکر زیارت "خرقه مبارک" می کند و احساسات لطیف و وجد آفرین که در این آوان ایجاد می شوند، را به صورت غزل می سراید که ازین مطلع آغاز می شود:

از دیر مغان آیم بی گردش صهبا مست      در منزل لا بودم از باده الامست  
(ص ۷۶)

بعد ازین غزل، مثنوی ادامه دارد همین شورش عشق و مستی و بی قراری قلب در سرار مثنوی نیز یافته می شود:

با دل من شوق بی پروا چه کرد	باده پر زور با مینا چه کرد
رقصد اندر سینه از زور جنون	تا ز راه دیده می آید برون (ص ۶۷)

اقبال به مزار احمد شاه که بنیان گذار کشور افغان به حساب می آید، می رود و در پایان این مثنوی خطاب به شاه افغان است از همه اول بطور

مقدمه چند تا اشعار سروده است و گوهر های بیش بها از پند و اندرز افشانده است و در آخر این مثنوی درباره تب و تاب قلب و آه سحرگاهی اظهار نموده است و افکار خود را ثمره از عقیده توحید و عشق رسول(ص) قرار داده است و به دیگران نیز دعوت توحید و عشق رسول(ص) داده است

در آغاز این مثنوی "بخواننده کتاب" به اشعار زیر خطاب کرده است:  
سپاه تازه بر انگیزم از ولایت عشق در حرم خطری از بغاوت خرد است  
(ص ۵)

زمانه هیچ نداند حقیقت او را	جنون قیاست که موزون به قامت
به آن مقام رسیدم چو در برش	خرد است
کردم	طواف بام و در من سعادت خرد است
گمان مبر که خرد را حساب و میزبان	نگاه بنده مومن قیامت خرد است
نیست	

در مقدمه از مرشد خود جلال الدین رومی ذکر نموده است و به زبان مولوی نقطه ای مطرح کرده است که ملتی به دون جذبه درون یعنی (عشق و جذب) احساسات و استقلال خواهی به طرف اوج نمی تواند، حرکت کند بلکه می توان گفت زنده نمی ماند و مرشد رومی از علامه اقبال تقاضا می کند که او رمز شناس فرهنگ هست ، پس مثل خلیل الله طلسم بتخانه کهنه را بشکنند برای این که شرق از خواب گران بیدار شده است

باش مانند خلیل الله مست هر کهن بتخانه را باید شکست(ص ۷)  
موضوع دیگر "حکمت کلیمی" درباره مقام عظیم نبوت اظهار نظر کرده است که که نبوت تنها پیام انقلاب آفرین نیست بلکه ملت آفرین هم است بعد از حکمت کلیمی به نام "حکمت فرعون" را تجزیه نموده است و حکمت ارباب دین را در مقابل حکمت ارباب کین تجزیه نموده است در دیدگاه محمد اکرم شاه:

"حکمت کلیمی این است که باید درجهان احکام خداوند متعال را رایج کرد و اگر فرعون مانع شود باید گردن او را زد تا بندگان خدا آزاد شوند و جنگهای پیغمبران و بزرگان دین برای اعلاى کلمة الله و اعتلاى پرچم حق بوده است به قول اقبال:

موسی و فرعون ، شبیر و یزید این دو قوت از حیات آید  
پدید" (۵)

افکار عالی خود در تفسیر لاله الا الله و شان "فقر" و عظمت مرد "حر" بیان نموده است "در اسرار شریعت" و "اشکی چند بر افتراق هندیان" سخن گفته است و غیر از این اسباب غلامی اهل هند را توضیح داده است و آنها را

برای آزادی و برپای انقلاب بر می‌انگیزد موضوع دیگر "سیاست حاضره" است و در آن چیره دستی‌های سیاست امروز و فسون کاری‌های جمهوریت حجاب‌ها را بر می‌دارد و آخرین موضوع در "حضور رسالت، ارادت و نیازمندی خودش که نتیجه عشق است، اظهار می‌نماید

### ویژگی‌های فکری:

چون موضوع این مقاله "غزل" است و در "مثنوی پس چه باید کرد ای اقوام شرق" فقط دو تا غزل وجود دارد لذا ما به تجزیه آنها می‌پردازیم اولین غزل که مطلع آن این است:

بیا که ساز فرنگ از نوا بر افتاد است      درون پرده او نغمه نیست، فریاد  
است (ص ۶۴)

### درس حریت:

در واقع افکار و احساساتی که بر مزار بابر شاه در قلب محمد اقبال پیدا می‌شود، اقبال آن‌ها را به صورت غزل سروده است، در این غزل محمد اقبال آرزوی ظهیر الدین بابر دیگری دارد که سبب عظمت امت اسلامی شود محمد اقبال درد امت را در قلب خود جای داده است و در اشعار غزل ذکر آن شده است و این درد همیشه قرار محمد اقبال را ربوده است احوال و اوضاع امت اسلامی قلبش خون می‌کند و در این غزل نیز محمد اقبال می‌گوید چشم‌هایم در این درد اشکبار اند ولی من خون جگر خود را خورده نمی‌گذارم اشکهای به زمین بیفتند زیرا همین اشکهای خونین سرمایه اصلی حیات من اند محمد اقبال مرد خُر است و علمبردار حریت است در نظر او غلامی لعنت و آزادی نعمت پروردگار متعال است غلامی مثل جوی کم آب و آزادی بحر بیکران است درس‌سراسر این غزل درس حریت به چشم می‌خورد اقبال منتفر از غلامی می‌باشد در غلامی هزاران عیب وجود دارد و آزادی رحمت و فقط رحمت الهی است و اینجاست که محمد اقبال به بابرشاه به همین سبب آفرین می‌گوید که جسم خاکی او در آن زمین دفن است که ملت دیگری بر آن حاکم نیست و امت مسلمان در این دیار به آزادی سر می‌برد شاعر حساس از احوال جامعه بی‌خبر نمی‌باشد و همیشه در وضع جامعه خود نظر عمیق دارد و درین غزل نیز علامه اقبال بی‌خبر نیست که ترک عثمانی‌مقامی که از دست داده بودند دوباره به وقار و عظمت خود رسیده اند ولی اظهار تأسف می‌کند که ترک تیموری برای یافتن عظمت گذشته خود موفق نشده اند در بال جبریل اقبال گفته است:

کوئی تقدیر کی منطق سمجھ سکتا نہیں ورنہ  
نہ تھے ترکان عثمانی سے کم، ترکان تیموری

(بال جبریل ، ص ۴۶)

(کسی این منطق تقدیر را پی نبرده است که در باب شجاعت ترکان تیموری  
کمتر از ترکان عثمانی نبوده اند)

محور و مرکز فکر اقبال اسلام است ما در حیات علامه اقبال سراغ نداریم  
که اقبال از اسلام غافل شده باشد و در این غزل نیز محمد اقبال حقانیت اسلام  
را توضیح داده است مذاهب گوناگون آمدند و رفتند امت های مختلف به  
وجود آمدند و از بین رفتند انجمن ها به وجود آمدند و تمام شدند لکن مرکز  
اسلام "حرم" از بسکه کامل مستحکم و سر جای خود وجود دارد که تمام  
اقوام عالم در آنجا جمع می شوند می توان گفت ، حق همین است که حرم  
علمبردار وحدت و اتحاد برای عالم انسانیت است امتیازات رنگ و نسل  
وجود ندارد زیرا اساس آنها یکی است

در نظر اقبال شناخت مرد مومن از نگاه پاک بینی است :

چه باید مرد را طبع بلندی مشرب نابی  
و جان بی تابی

ولی وقتی که محمد اقبال حتی در علما و صوفیاء را ازین قدرت معنوی  
عالی بی بهره می بیند پس آرزوی مرد مومن می کند که نگاه اش از شمشیر  
تیز تر باشد و اگر دقت کنیم می بینیم در آغاز مثنوی اول اسرار خودی  
محمد اقبال اشعاری از مولوی نقل کرده است که در آن مرد مومن را آرزو  
می کند و در آخر این مثنوی نیز همین تمنا ادامه دارد

عشق رسول (ص):

غزل دوم در "قندهار و زیارت خرقه مبارک" نوشته است محمد اقبال  
برای قشنگی و دلآویزی مناظر قندهار را در پنج اشعار ذکر کرده است و  
شعر زیر نیز به همین سخن دلالت می کند:

خاک یشرب از دو عالم خوش تر است  
ای خنک شهری که آنجا دلبر  
است

(اسرار خودی، ص ۱۲) یعنی محمد اقبال تحت تاثیر حسن قندهار قرار گرفته  
است که آنجا خرقه مبارک محبوب (ص) خدا وجود دارد می گوید:

می سرایم دیگر از یاران نجد  
از نوای ناقه را آرم به وجد

(پس چه باید کرد

مع مسافر ، ص ۷۵)

در ارمغان حجاز ضمن "حضور رسالت" اقبال لاهوری عشق و مستی و ارادت خود با حضرت محمد مصطفی ذکر نموده است و در این مقام احساسات قلبی خود را به صورت غزل عاشقانه مطرح می کند در حالیکه مشغول زیارت خرقه مبارک است مطلع غزل را ملاحظه بکنید:

از دیر مغان آیم بی گردش صهبا مست  
در منزل لا بودم از پاده الا  
مست (ص ۶۶)

به اعتبار موضوع در غزل جذبه عشق رسول (ص) می بینیم اصطلاحات تصوف این غزل را بسیار دل آفرین کرده است لا والا یعنی با گذشتن منزل فنا و رسیدن مقام بقا احتیاج مرشد نمی ماند از اصطلاح "لا والا" قبل ازین در غزل زبور عجم استفاده شده است اقبال لاهوری درین مقام نیز مرشد رومی را فراموش نکرده است و آشنائی با تعلیمات رومی را لازم می داند زیرا اقبال شکایت می کند که پیران حرم سر خود را در مقابل جهان استکبار خم کرده اند حالانکه قلب مسلم مرکز عشق رسول است عشق و خرد همیشه در ستیزاند و صاحب عشق همیشه پیروز است اهل خرد مبتلای به وسوسه ها هستند و اهل قلب به منزل یقین رسیده اند

با برکت عشق رسول (ص) همین اسرار دین و دنیا ظاهر می شوند زیرا محبت رسول محبت خدا است و محبت خدا عین عبادت است و حالت عشق و مستی در این غزل به نظر می رسد و شوق دیدار از بسکه زیاد است که هر ذره ای از جسم و هر موی از پیکر جسم هویدا می شود  
سینا است که فاران است یا رب؟ چه مقام است این؟ هر ذره خاک من چشمی است  
تماشا مست (ص ۷۷)

### ویژگی های هنری

علامه اقبال از رموز و علامات غزل فارسی کاملاً آشنایی داشته بود و ازین اصطلاحات استفاده هم نموده است و اگرچه برای رنگینی و دلکشی غزل را از صنایع لفظی و معنوی مزین ساخته است ولی هیچ گاه اعتدال را از دست نداده است در غزلیات این اثر هم این چیزی دیده می شود

سلاست و جزالت:

”سخن ادبی که روان و مطبوع و از پیچیدگی و اغلاق خالی باشد آن را سلیس مُنسجم و آن حالت را سلاست و انسجام گویند و جزالت آن است که سخن فشرده و پُر مغز و جمله دارای الفاظ قوی و محکم باشد“ (۶)

محمد اقبال در شعر خودش الفاظ ساده و تراکیب روشن و نزدیک به فهم و ادراک به کار برده است و از لغات ثقیل و دیگر آن که بر گوش سنگین و ناخوش باشد، احتراز نمود همین به سبب است که در شعر او سلاست و جزالت پیدا شد به طور نمونه غزلی را به ببینید

از دیر مغان آیم بی گردش صهبامست  
در منزل لا بودم از باده الا  
مست (ص ۷۶)

#### تلمیحات:

سینا است که فاران است؟ یا رب چه مقام است این؟  
هر ذرّه خاک من چشمی است تماشا مست  
هزار مرتبه کابل نکوتر از دلی  
است  
”که آن عجوزه عروس هزار داماد است“ (ص ۴۶)

#### صنعت لف و نشر:

بیا که ساز فرنگ از نوا بر افتاد است  
درون پرده او نغمه نیست فریاد  
دل را بچمن بردم از باد چمن افسرد  
میرد به خیابانها این لاله صحرا  
مست (ص ۷۶)

#### صنعت تضاد:

از دیر مغان آیم بی گردش صهبامست!  
مست! (ص ۷۶)  
در منزل لا بودم از باده الا

#### صنعت مراعات النظیر:

مثالهایی در شعر اقبال را ملاحظه کنید:

چه گویمت که به تیموریان چه	که من فقیرم و این دولت خدا داد
افتاد	است (ص ۵۶)
درفش ملت عثمانیه دوپاره بلند	درون دیده نگه دارم اشک خونین را
از دیر مغان آیم بی گردش صهبامست	در منزل لا بودم از باده الا مست

کرد است مرا ساقی از عشوه وایما  
مست  
صد بنده ساحل مست ، یک بنده دریا  
مست  
دی کافر کی دیدم در وادی بطحا  
مست(ص ۷۶)

دائم که نگاه او ظرف همه کس  
بیند  
این کار حکیمی نیست، دامان  
کلیمی گیر  
از حرف دلآویزش اسرار حرم پیدا

تأثیر شاعران فارسی گوی در مثنوی مسا فر  
سعدی شیرازی:

اقبال:  
بیا که ساز فرنگ از نوا بر افتاد است  
است(ص ۶۴)  
سعدی:  
هر آن نصیبه که پیش از وجود نهاد است  
هر آن که در طلبش سعی می کند باد  
است(۷)  
به همین وزن غزل حافظ شیرازی ببینید:  
حافظ:

بیا که قصر امل سخت سست بنیاد است  
بیار باده که بنیاد عمر بریاد است (۸)  
اقبال:  
از دیرمغان آیم ، بی گردش صهبا مست  
در منزل لا بودم از باده الا مست  
است(ص ۶۷)  
رومی:  
ساریانا! اشتران بین ، سر به سر قطار مست  
میر مست ، خواجه مست و یار  
مست (۹)

تضمین

اقبال:  
هزار مرتبه کابل نکوتر از دلی است  
که آن عجوزه عروس هزار داماد است  
است(ص ۴۶)

مصرع ثانی سروده حافظ شیرازی است و این همچنین است

مجو درستی عهد از جهان سست نهاد  
است(ص ۸۲)



## کتابنامہ

۱. عطاء اللہ شیخ (مرتبہ)، اقبال نامہ، لاہور، ۱۹۵۱م، ص ۴۱۴
۲. عبدالشکور احسن، اقبال کی فارسی شاعری کا تنقیدی جائزہ، اقبال اکادمی لاہور، ۱۹۷۷م ص ۱۷۶
۳. یوسف سلیم چشتی، شرح مثنوی پس چہ باید کرد مع مسافر، لاہور، چاپ اول، ۱۹۵۷م، ص ۱۵۱
۴. فقیر سید وحید الدین، روزگار فقیر، کراچی، چاپ دوم، ۱۹۶۳م، ص ۱۸۴
۵. محمد اکرم شاہ، اقبال وجہان فارسی، شعبہ اقبالیات دانشگاه پنجاب، لاہور، ۱۹۹۹م، ص ۱۴۴
۶. جلال الدین ہمایی، فنون بلاغت و صناعات ادبی، انتشارات توس، تہران، چاپ سوم، ۱۳۶۴ش، ج ۱، ص ۴ - ۱۳
۷. محمد بقایی ماکان، لعل روان، چاپ و انتشارات اقبال تہران، ص ۱۱۲
۸. شمس الدین محمد حافظ، دیوان حافظ، تہران، ۱۳۶۱ش، ص ۲۷
۹. مولانا روم، کلیات شمس تبریزی، بدیع الزمان فروز انفر، انتشارات جاویدان، تہران، ۱۳۶۱ش، ص ۱۵۵

# نقد ادبی



## سهم وارسته در نقد ادبی میان ادیبان هندی نژاد و ایرانی شبه قاره

انجم طاهره\*

### چکیده

مهمترین حوزه نقد ادبی ادبیات فارسی در هند به وجود آمد. حضور درازمدت فرهنگ ایران در هند- از عهد غزنویان تا اندکی پیش از سلطه انگلیسیان بر هند - سر انجام در پایان عصر ثمری خوش داد. نهضت ادبی میان ادیبان هندی و ایرانی در باره زبان فارسی و سخن سنجی پیشینه طولانی دارد. به ظاهر این منازعه از حضرت امیر خسرو آغاز شده و به عرفی شیرازی (۹۹۹ هـ ق)، فیضی (د: ۱۰۰۴ هـ ق)، منیر لاهوری (۱۰۱۹ - ۱۰۵۴ هـ ق)، حاجی محمدجان قدسی (د: ۱۰۵۶ هـ ق) و ملا شیدا (د: ۱۰۸۰ هـ ق) می رسد. معروفترین مناقشه ادبی بین شیخ علی حزین (د: ۱۱۸۰ هـ ق) - شاعر برجسته و نویسنده بلندفکرت- و سراج الدین علی خان آرزو (د: ۱۱۶۹ هـ ق) - ناقد بزرگ و ادیب اریب- باعث پیدایش چند کتاب ارزشمند شد که عبارتند از: تنبیه الغافلین، آرزو، ابطال الباطل فتح علی خان گردیزی، قول فیصل امام بخش صهبایی، محاکمات الشعرا از میرمحسن اکبرآبادی، نقد محمدعظیم ثبات و کتابهای بعدی در این زمینه مثل شاعری در هجوم منتقدان از شفیع کدکنی و غیره. سیالکوتی مل وارسته (اسم کاملش-لاله اندر بهان معروف به سیالکوتی مل وارسته- فقط از یک ماخذ «چار باغ پنجاب» از «گنیش داس ودیره» معلوم می شود) سهمی بزرگ در این جریان ادبی دارد. او استاد سخن شناس و نقاد نکته دان شبه قاره به شمار می رود. آثار نقدی وارسته احقاق حق (در پاسخ به خردهگیریهای آرزو در دفاع از شیخ علی حزین،

\* عضو هیات علمی بخش فارسی، دانشگاه بانوان آل.سی. لاهور، پاکستان

تألیف پیش از ۱۱۵۲ هـ. ق) و جوابِ شافی (در پاسخ به ایرادهای آرزو بر شعر عبدالحکیم حاکم تألیف: ۱۱۶۳ هـ. ق) و مهارت منتقدانه وی در تألیفاتِ دیگر (مصطلحاتِ شعرا، مطلع السعدین، {منشآت و ارسته}، بیاض و ارسته) آشناییِ زداییِ نقد ادبی در سبکِ هندی را در پی داشته است. در پاسخ ایرادها و ارسته با کشفِ مفاهیم ترکیب‌ها و اصطلاح‌های بلاغی، دستوری، فلسفی و موسیقی و وزن و قافیه شعر گنجینه‌ای پر بار برای نقد ادبیاتِ فارسی فراهم کرده است.

کلیدواژه‌ها: نقد ادبی در شبه قاره، حزین لاهیجی، سراج الدین علی خان آرزو، و ارسته، احقاق حق، جوابِ شافی.

#### مقدمه

نهضت ادبی میان ادیبان هندی و ایرانی دربارهٔ نحوهٔ زبان فارسی و سخن سنجی سابقه طولانی دارد. سخن‌سنجان شبه قاره به منظور تسلط بر زبان فارسی سعی بلیغ کرده و هر واژه و ترکیب را با توجه تمام آموخته‌اند تا از دقایق مفهوم و معانی فارسی‌زبانان آگاه شوند. کتاب‌های لغت و آثار دستور زبان فارسی نگاشته شده در هند، در برابر تألیفات ایران پایهٔ بلندی داشت. شاعر ارجمند امیر خسرو در هند متولد شد و تمام نقادان و محققان استادی وی را می‌ستایند و قایل به محاسن شعر و سخن سنجی او هستند دولت‌شاه سمرقندی دربارهٔ وی می‌نویسد:

«کمالات او از شرح مستغنی است و ذات ملک صفات او به غنایم عالم معنی غنی، کان ایقان و در دریای عرفان است... در حق او مرتبه سخن‌گذاری ختم تمام است.»<sup>۱</sup>  
و عرفی می‌نویسد:

«به روح خسرو ازین پارسی شکر دارم که کام طوطی هندوستان

شود شیرین»

ولي بعضي‌ها سبک نگارش خسرو را مورد نقد قرار داده‌اند. عبید زاکانی  
معاصر خسرو مي‌گويد:

«غلط افتاد خسرو را ز خامي      که سگيا پخت در ديگ نظامي» ۲

در دوره اکبر پادشاه اين درگيري ادبي ميان عرفي و فيضي شهرت  
بسياری يافت. شيفتگي و وابستگي فيضي با سگان معروف بود. بداوني  
حکاييتی جالب درين مورد مي‌نويسد:

«[عرفي] روزی به خانه شيخ فيضي آمد. چون سگ بچه را با شيخ  
مخلوط ديد، پرسيد که اين مخدوم زاده را چه نام است؟ شيخ گفت: «عرفي»  
او در بديهه گفت: «مبارک باشد.» و شيخ بسيار درهم و برهم شد» ۳  
جالب توجه اين که مبارک هم نام پدر فيضي است و هم کلمه تبریک است.  
«روزی مابين ابوالفضل و عرفي منازعه روی داد. شيخ ابوالفضل با  
عرفي گفت: «ما فارسي زبانان از انوری و خاقاني فراگرفته‌ايم و شما از  
پير زالان آموخته‌ايد.» عرفي فرمود: «انوری و خاقاني نیز از پيرزنان  
آموخته باشند.» ۴

ملاً شيدا (د: ۱۰۸۰ / ۷۰-۱۶۶۹م) شاعری چيره دست و طباع و زودگو  
بود و در دربار جهانگیر و شاهجهان هم تقرب يافته، اما شهرتش بيشتر به  
سبب هجویاتش است. تندخو بودن شيدا بدون علت نبوده است. از عبارت  
نثری که شيدا در توصيف کشمير ساخته، پيداست که چون ايرانيان به علت  
هندي‌نژاد بودن شيدا توجهي به او نمي‌کردند او خيلي عصباني مي‌شد، عليه  
ايرانيان اشعار هجويه مي‌ساخت. ۵

سپس مي‌نويسد:

«ايرانيان مرا به هندي‌نژاد بودن مقداری نمي‌نهند... ايراني و هندي بودن

فخر را سند نگردد. پايه مرد به سبب ذاتي باشد.» ۶

محمدجان قدسی (د: ۱۰۵۶هـ.) شاعر معروف ايراني در دوره

شاهجهان قصيده‌ای در شصت و دو بيت در منقبت حضرت علي بن موسی

الرضا سرود. شیدا فتح‌پوری در اعتراض بر این قصیده شعری به همان وزن و قافیه سرود. شیرعلی‌خان لودی در این مورد می‌نویسد:

«چنانچه [شیدا] بر یک قصیده حاجی محمدجان قدسی از اول تا آخر اعتراض کرده و هر بیتش را جداگانه جواب گفته است... در اینجا یک بیت مطلع مع ابیات اعتراضی قلمی گردید، قدسی گفته:

عالم از ناله من بی تو چنان تنگ فضا ست که سپند از سر آتش نتواند

برخواست

شیدا پس از تمهید فراوان مقدماتی، در اعتراض می‌گوید:

خود گرفتم که جهان تنگ شد از

که ز تنگی نظر از چشم نیارد دست

ناله

تو

نیست ترتیب دو مصراع به هم

که سیاق سخن از هر دو به اندیشه

ربط

پذیر

جداست

تنگی جا ز کجا تنگی اندوه کجا

بیشتر از تن و جان تفرقه ای هم

پیداست « ۷

سراج الدین علی خان آرزو (د: ۱۱۶۹ هـ. / ۱۷۵۵م) - ناقد بزرگ و ادیب اریب و زبان‌شناس برجسته شبه قاره - در تألیف خود «داد سخن» نقد شیدا را بی‌طرفانه تجزیه و تحلیل کرده است.

منیر لاهوری شاعر معروف عهد شاهجهان در کتاب خود «کارنامه» بر بعضی ابیات عرفی (د: ۹۹۹ هـ. / ۱۵۹۰م) و زلالی خوانساری (د: ۱۰۳۴ هـ. / ۱۶۲۴م) و طالب آملی (د: ۱۰۳۶ هـ. / ۱۶۲۶م) و ظهوری ترشیزی (د: ۱۰۳۵ هـ. / ۱۶۲۵م) خرده‌گیری کرد. در انگیزه تألیف این کتاب وی زکری از مجلسی می‌آورد که در آن سخن‌سنجی و مضمون‌آفرینی عرفی و زلالی و طالب آملی و ظهوری را ستایش می‌کردند و شعر رضی الدین نیشاپوری، کمال اصفهانی، امیر خسرو و سلمان ساوجی را در مقابل

آنان کوچک و حقیر می شمردند. منیر سخنان آن را نپسندید. او بعضی اشعار عرفی، زلالی، طالب آملی و ظهوری ترشیزی را برگزیده سستی و کاستی‌های آن را در کتاب «کارنامه» نشان داد. آرزو در ردّ اعتراضات و پاسخ به خرده‌گیری‌های منیر لاهوری کتابی به نام «سراج منیر» - که در نقد شعر اهمیت خاصی برخوردار است - تألیف کرد. این کتاب بر شش بخش است و آخرین بخش آن مشتمل بر خاتمه و ایرادات بر شعر منیر لاهوری و در شرح «معنی شعر» است.

### پیشینه

یکی از دلایل این مناقشه‌ها این بود که ایرانیان عقیده داشتند که استعمال لغت هندی در فارسی ممنوع است و هندیان در وضع زبان و ساختن اصطلاحات حقی ندارند، ولی نویسندگان هند چون ملاشیدا و سراج الدین علی‌خان آرزو معتقد بودند که استعمال لغات هندی در فارسی هیچ اشکالی ندارد. این نظریه و تئوری آرزو به بحث «استعمال لغت هندی» معروف شد. سراج الدین علی‌خان آرزو مدعی بود که:

«بودن کلمه هندی محل فصاحت نیست. چه بودن الفاظ عربی و ترکی

در عبارات فارسی محل فصاحت نیست، پس لفظ هندی چرا باشد؟» ۸

برخی از ادبا مثل وارسته و غلامعلی آزاد بلغرامی با این نظر آرزو مخالف بودند. آزاد در خزانه عامره در ترجمه بیدل سبک نگارش وی را مورد نقد قرار داده است و نظرات آرزو را هم بیان می‌کند:

«میرزا بیدل در زبان فارسی چیزهای غریب اختراع نموده که اهل محاوره قبول ندارند. بلی قرآن کریم که کلام خالق السنه است سررشته موافقت زبان در دست دارد، اگر اختراعی خلاف زبان میداشت فصحای عرب قبول نمی‌کردند... اما خان آرزو در مجمع النفایس می‌گوید که چون میرزا از راه قدرت تصرفات نمایان در فارسی نموده، مردم ولایت و کاسه



لیسان. اینها که از هند اند، در کلام این بزرگوار سخن‌ها دارند و فقیر در صحت تصرف صاحب‌قدرتان هند هیچ سخن ندارد. چنانچه در رساله «داد سخن» به براهین ثابت نموده هر چند خود تصرف نمی‌کند ...» ۹

این منازعه ادبی میان دو گروه هندی و ایرانی ادامه داشت تا اینکه شیخ علی‌حزین (۱۱۰۳ هـ - ۱۱۸۰ هـ) شاعر برجسته و نویسنده بلندفکرت از ایران به هند آمد. شخصیت وی به علت انتقاد و ایرادهایی که بر مردم و ادب فارسی هند می‌گرفت، مورد انتقام ادیبان شبه‌قاره گشت. ۱۰

این منازعه ادبی باعث پیدایش چند کتاب شد که عبارتند از: تنبیه الغافلین از سراج‌الدین علی‌خان آرزو، ابطال الباطل از فتح‌علی‌خان آرزو، قول فیصل از امام بخش صهبایی، احقاق حق از سیالکوتی مل و ارسته، محاکمات الشعرا از میرمحسن اکبرآبادی، نقد محمد عظیم ثبات در رد شعر محمدحزین لاهیجی (واله داغستانی در ریاض الشعرا از ص ۶۴۸ تا ۶۵۷ پنجاه و پنج بیت حزین لاهیجی را نقد کرده است).

این نقدهای ادبی در پی خود میراث‌های گرانبها و ارزشمند یادگار گذاشت. این قسمت را با سخنی از دکتر شفیع‌ی کدکنی به پایان می‌برم.

«مجموعه این آثار، نمونه‌های برجسته‌ای از تاریخ نقد ادبی در زبان فارسی عصر صفوی تا پایان قاجاریه است. از ملاحظه این آثار می‌توان نتیجه گرفت که حلقه ادیبان فارسی هند - که در راه گسترش زبان ملی ما، تا سرحد ایثار و شهادت میکوشیده‌اند، و آنان خود از سهامداران بزرگ این فرهنگ و ادب پهنورند. . .» ۱۱

### سهم وارسته

وارسته در اواخر دوره تیموریان هند چهره‌ای است بسیار ممتاز و برجسته که از سرزمین شبه‌قاره هند و پاکستان خاسته است. او نه فقط نشانگار و

لغت نویس ماهر که در نقد شعر نیز بسیار ماهر بود. نام وی لاله اندر بهان است (درباره نام اصلی وی فقط یک مأخذ «چار باغ پنجاب» از گنیش داس و دیره در دست داریم: «در عهد آخرین محمد شاه و احمد شاه، قاضی بدر الدین مرد خوبی از اکابر شهر سیالکوت بود. در همین عهد لاله اندر بهان المعروف سیالکوتی وارسته تخلص قوم خطری {کھتری} صاحب علم و قلم بوده است). ۱۲.

آثار وارسته: مصطلحات الشعرا (تالیف ۱۱۴۹ هـ)، احقاق حق (تالیف قبل از سال ۱۱۵۲ هـ ق)، جواب شافی (تالیف ۱۱۶۳ هـ ق)، مطلع السعدین (آغاز تالیف ۱۱۶۸ هـ ق)، انتخاب منشآت، بیاض وارسته (تالیف بین سال-های ۱۱۷۹-۱۱۸۱ هـ ق)، تذکره الشعرا (هیچ نسخه ای از این تذکره به ما نرسیده). مؤلف تذکره بی نظیر (تالیف ۱۱۷۲ هـ ق) عبدالوهاب افتخار در تالیف این تذکره خود از مقدمه تذکره الشعرا و وارسته استفاده کرده است. وارسته از همه اوضاع ادبی زمان خود آگاه بود و بر زبان و بیان - از لحاظ معنوی و لفظی - قدرت کامل داشت، لذا سهم او در جریان نقد ادبی از اهمیت ویژه ای برخوردار است. مباحث انتقادی و مهارت منتقدانه وی در احقاق حق و جواب شافی به طور خاص آمده و آثار دیگر او نیز ستودنی است. اشعاری که او در ردّ ایرادها انتخاب می‌کند، نشان دهنده ذوق ادبی اوست. در آثار وارسته علوم بلاغی با مباحث نقد ادبی و خرده گیری بر آثار نویسندگان در آمیخته است. این نوع نگرش نشان دهنده شیفتگی وارسته به مباحث انتقادی است و همه این نظریات و نکات انتقادی او بسیار خواندنی است. در این پژوهش سعی شده که سهم وارسته در حوزه نقد ادبی نموده شود.

**احقاق حق و نقد ادبی:**

احقاق حق ۱۳ یکی از آثار برجسته حوزه نقد شعر فارسی است. وارسته این کتاب را در پاسخ به خرده گیری های آرزو و در دفاع از شیخ علی حزین تالیف کرده است. آرزو در کتاب خود - تنبیه الغافلین ۱۴ - به نقد و بررسی شعر حزین در دیوان چهارم ۱۵ پرداخته است. وارسته درباره تالیف احقاق حق می نویسد:

«... خان سراج المحققین زاد تحقیقه بر اکثر اشعار شیخ دقت آیین، تفرد گزین، شیخ محمدعلی حزین ایرادها گرفته رساله مسمی به «تنبیه الغافلین» ترتیب داده است. چون بنده وارسته رساله مذکور را به نظر امعان دیدم و به کنه آن وارسیدم، دریافتم که بیشتر ناشی از تعصّب بی جا است. در ملت سخن شناسی، احقاق حق واجب دانسته، این چند ورق به قلم آوردم و احقاق حق نام گذاشتم. یاران خدا را انصاف که «الانصاف خیر الاوصاف» {ورق ۱۱۸ الف}.

وارسته در احقاق حق ۶۷ بیت حزین (که آرزو آن را نقد کرده است) را پاسخ گفته است. او می خواست به تمام ایراد های آرزو پاسخ دهد، ولی بنا بر دشواری های سیر و سفر نتوانست این کار را انجام بدهد {نک: ۱۱۸ الف} لذا وارسته ابیاتی از سروده شیخ علی حزین را برگزیده و معایب آن را می نویسد. آنگاه آن ایرادها را یک به یک بی طرفانه از دیدگاه های گوناگون نقد و بررسی کرده است. پاسخهای او بیشتر از دید زبانی و دستور و عروض و بلاغت است. وارسته بیت شیخ حزین را ذیل عنوان «قوله» و ایراد آرزو را به عنوان «قال» و در آخر پاسخ خود را با عنوان «اقول» می آورد. ۱۶

و اینک چند نمونه نقد ادبی از وارسته در دفاع از شیخ حزین:

### حزین:

نیست به بزم زمانه عیش مصفا      شیشه گردون می زلال ندارد

## ایراد آرزو:

«زال را در کتب لغت به معنی آب خوش نوشته اند. در این صورت می زال، می صافی است از روی مجاز پس سند می باید؛ زیرا چه در مجاز هم آمدن شرط است». وارسته می گوید:

«می زال با توجه به گفته بابا فغانی، مقتدای اهل سخن، درست است:

دُر در صدف اگر به لطافت کند سخن      برگ گلی است جلوه کنان در  
می زال

عجب است خان همه دان که جواب دیوان فغانی را غزل غزل گفته اند از این شعر غافل مانده اند شاید این بیت را ندیده اند» ۱۷  
حزین:

آگه نه ای اگر تو ز حال درون من      دل را بگو ز چاک گریبان بر آورم

## آرزو:

«ترکیب لفظ «گو» با «زاء» معجمه بسیار ناخوشایند است. هر چند در کلام دیگران نیز واقع شده، اما اجتناب از واجب شرع سخن است به خصوص هرگاه نسبت فعل به خود واقع شود. پس بهتر است چنین گفته شود:

کی آگهی ز حال درون منت بود      دل را مگر ز چاک گریبان بر آورم

«

## وارسته:

«گفته اند هر چند در کلام دیگران نیز واقع شده نمی دانم از دیگران مراد کیانند؛ زیرا در کلام اساتذۀ سلف واقع شده. پس مقتدی را بر مقتدا گرفت نمی رسد؛ چرا که کوتاهی سخن است. حاجی محمدجان قدسی گوید:

گوهر ارزنده را در همه جا می‌خرند      مرد هنر ور مکن کوز غریبی

ابا « ۱۸ »

حزین :

چشم و دل ز آینه و آب مرا پاکتر است      چشم پوشی مکن از ما دو سه  
عریانی چند

آرزو :

«عزیزی از مردم هند بر لفظ «دو سه عریانی چند»  
اعتراض نموده که این عبارت صحیح نیست یا دو سه  
عریان می‌باید یا عریانی چند و این اعتراض را یکی از  
نصیریان شیخ {علی حزین} در وقتی که ایشان از شاهجهان  
آباد به لاهور تشریف برده بودند در خدمت ایشان نوشته ،  
جواب طلب نمود . جناب شیخ جواب آن را به عبارتی که  
نوشته بود، در اینجا نوشته آید:

«اینها ناشی از جهل و قلّت خلت ایشان است. بدانند  
که در امثال این مقدمات بر فقیر روا نیست و اگر نشنیده  
بودند چه عجب لیکن به مقتضای آن که قیاس بر اشباه خود  
نکنند و همین را حجت صحت انگارد. در صحت آن چه  
شبه است و محاورات عرب و عجم هر دو بر آن است و  
مرا فرصت بیان آن نیست.

خواجو کرمانی گوید:

دو روزی چند اگر با ما نشیند      خرد از بیخودی

خود را نبیند

و همچنین خواجه حافظ شیرازی:

حسب حالی ننوشتیم و شد ایامی چند

و ظاهر است که ایام دو سه روز است یا بیشتر .»

### آرزو:

«در واقع کلام زبان‌دان سند است، اما به شرطی که به پایه استادی رسیده باشد و احتمال غلط در کلام او کم بود و سقمی در نظم او نباشد و حق تحقیق آن است که زبان مردم ولایت هر چند اعتبار دارد اما زبان شعر و زبان محاوره از هم جدا است که وزن و قافیه سخت خلل اندازند . . .».

### وارسته:

«بدیهی است که در شعر خواجه معنی مذهبون معترض اصلاً راست نمی‌آید؛ زیرا که صورت مقصود بودن چند ساعت و چند نفس آوردن دو روز بی‌جا است و جوابی که در شعر خواجه شیرازی از استعمال فارسیان که صیغه جمع عربی را گاهی در محل مفرد استعمال نمایند، نوشته اند جواب مسکت نیست چه این ضابطه آن همه نیست که هر صیغه جمع عربی در فارسی این حال را داشته باشد و جمع آن در فارسی به جای مفرد آرند، چنانکه خود گفته اند که گاهی چنین واقع شود. از آن جا است که خان منبه الغافلین {خان آرزو} در مثنوی بحر خالق باری «رقوم» را در این شعر مفرد اختیار نموده اند:

بود در آن کاغذ مرقوم      بعد وصیت چند رقوم

. به هر حال سند گفته اکابر موجود است و جای انکار ندارد .

و مسعود سعد سلمان در رباعی خود چنین می‌گوید :

حفظ تلخکامی دگر قند است      یکسان باشد چو دهر کم پیوند است

اقبال تو ای خسرو و ادبار رهی است      چون در نگرستم دو سه

روزی چند است

و میرزا صائب نیز فرماید:

هست هشیار درین میکده شخصی صایب      مست این جام و صراحی دو

سه چند عریانی

و میرزا مهدی که طاهر نصرآبادی در تذکره خود او را از بزرگان اهل  
فضل و ادب دانسته چنین می‌گوید:

نیست انعام خدا روزی انعامی چند      نشود خاصه حق ماحضر عامی چند

۱۹

احقاق حق با توجه به محتوایش بین منتقدان و نویسندگان شبه قاره  
اهمیتی وافر داشت و ادیبانی چون لاله تیک چند بهار (نک: بهار عجم،  
مرتبه: دکتر کاظم دزفولیان، ص ۱۴۲۹) و امام بخش صهبایی از آن بهره‌ها  
برده‌اند. این کتاب نمونه بارزی از ادبیات نقدآمیز و در بردارنده اطلاعات  
وافی درباره فن بلاغت و فصاحت است و در باب نقد شعر یکی از آثار  
بارزش و رساله مختصر با اسناد معتبر به شمار می‌رود.

وارسته با دقت و هوشیاری سعی کرده است که نکته های بسیار  
شگفت آور در مسائل سبک و شعر شناسی بازگو کند. دفاع از حزین در  
حقیقت نشان‌گر دفاع و رشد و گسترش نقد ادبی فارسی در هند قرن دوازدهم  
است؛ یعنی دوره‌ای که نقد ادبی در ایران ضعیف بود.  
همه تالیفات دیگر وارسته با بحث های نقد ادبی درآمیخته است و از  
این برمی‌آید که وارسته به طور ذاتی شیفته چنین مباحثی است. او ذوق نقادی  
خودش را در همه آثار به صور گوناگون جلوه‌گر می‌سازد.

**جواب شافی و نقد ادبی :**

جواب شافى (تالیف ۱۱۶۳ هـ ق) کتابى است کم‌حجم اما مفید و ارزشمند که در ردّ حواشى سراج الدین علی خان آرزو بر دیوان حاکم لاهورى و جواب نقد و ایراد آرزو بر ۱۱ شعر منیر لاهورى است. عبدالحکیم حاکم لاهورى دیوان خود را نزد آرزو برد تا پس از مطالعه و بررسی او را از حسن و قبح کلامش آگاهی بخشد. سراج الدین علی خان آرزو بعد از اعتراضات زیاد دیوان را به حاکم لاهورى پس داد. بنا به گفته حاکم: «اکثر آن از راه سهو و فراموشی مرقوم نموده بود، مگر در بعضی جاها که دخل بی جا کرده ...» ۲۰

ابوالبرکات منیر لاهورى در کتابى به نام «کارنامه» بر اشعار عرفى شیرازى ( ۹۹۹ هـ. ق ) ، طالب آملی ( ۱۰۳۶ هـ. ق ) ، زلالی خوانسارى ( : ۱۰۳۴ هـ. ق ) و ظهورى ترشیزی ( ۱۰۳۵ هـ. ق ) نوشت. آرزو در مقام دفاع برآمد و در رساله ای موسوم به سراج منیر ایرادهای منیر لاهورى را از جنبه های گوناگون با دلایل و شواهد علمى پاسخ داد . وارسته در جواب شافى به این ایرادهای آرزو بر ۳۴ شعر حاکم و ۱۱ شعر منیر لاهورى پاسخ می‌دهد. او نخست بیتی از حاکم می آورد که آرزو آن را نقد کرده او نکات مورد توجه آرزو را بیان می‌کند و در پایان ایراد او را با مستندات و شواهد شعرى و نثرى

پاسخ می دهد و در ادامه نیز با همان روش نقد آرزو را بر شعر منیر بررسی می‌کند. به طور مثال :

### حاکم:

ز دست جامه تلخ فلک دلم تنگ است      دهان مار از این به گر آستین این

است

آرزو می نویسد:

«استعلام شده که جامه معلوم فقیر نیست.»



وارسته می نویسد :

«معلوم بود تلخ به معنی سیاه بسیار آمده و میرزا صائبا جامه تلخ  
مکرر بسته است؛ از آن جمله است:

گر ندارد ماتم ایمان این دل مردگان      از چه دارد جامه خود کعبه اسلام تلخ  
وارسته مثالی از شعر خود می آورد :

نیست در دهر زبان بازی اگر مایه درد      از چه رو جامه تلخ است به بر سوسن را

«

( جواب شافی ، مرتبه : دکتر سیروس شمیسا ، صص ۶۴

- ۶۵ )

منیر لاهوری در خردمگیری بر این بیت عرفی (جواب شافی، صص ۹ -  
۹۱) چنین می گوید:

ای طعن فلک نوشته بر سم      وی زلف صبا پریده از دم  
آرزو گفته:

«نوشتن به رسم اختراعی است که قلم او تراشیده و زلف صبا استعاره-  
ای است پا در هوا!»  
وارسته پاسخ میدهد:

«خان مدقق زلف گرفته را چنین تاب داده که تراشیدن به  
معنی نوشتن از زبان تیشه قلم او ریخته و همچنین استعاره  
پا در هوا موج خیز طبع برعکس فهم بر او انگیزته .  
استغفرالله که تراشیدن به معنی نوشتن باشد. تراشیدن به  
معنی ساختن و پیدا کردن است و آن بسیار است؛ صائبا  
گوید: :

جنون بهانه تراش است و شوق طفل مزاج      ز رقص نرّه مرا  
وجد و حال می گیرد

سالک یزدی گوید:

به حسن و قبح جهانت چه کار افتاده است      به عیب خلق مبین  
و هنر تراش میباش

وارسته در پاسخ مثالی از گفته‌های خود آرزو می‌آورد:  
«مع هذا خان مدقق در رساله ای که در تحقیق لغات هندی  
تصنیف فرموده در تحقیق باد فروش خود گفته که این فارسی،  
تراشیده {یعنی ساخته} اهل هند است. پس در اینجا این  
اعتراض از چه رو ناشی می‌شود؟ و عجب‌تر اینکه خود در  
جواب منیر در دفع ایراد همین بیت نوشته که نوشتن در اینجا  
به معنی فرض کردن است. سبحان الله! نوشتن را فرض  
کردن فرض کنم و تراشیدن را نوشتن نویسم! فافهم و انصف.  
و ایراد استعاره پا در هوای زلف صبا که پا در هوای واقع  
است پا در هواست، چه نزد منصفان سخن فهم پیچش ندارد».

جواب شافی وارسته با توجه به محتوای مناسبش شهرت بسیار یافته  
است. مؤلف آن به بررسی علمی و بی طرفانه و تجزیه و تحلیل پرداخته  
است. در ضمن انتقادهای خان آرزو و پاسخ‌های وارسته، نظریات مختلف  
ادبی مطرح شده است که برخی درست و برخی نادرست است، اما مسأله  
این است که به هر حال این نقادان به جایی رسیده بودند که فتوای ادبی از  
آنها صادر شدند.

### مصطلحات شعرا و نقد ادبی:

فرهنگ مصطلحات شعرا معروف به مصطلحات وارسته مشتمل بر  
بیش از سه هزار (۲۱) اصطلاح کنایی و مثل فارسی به همراه مفردات و  
ترکیبات فارسی و عربی و ترکی و نیز دارای شواهد شعری و نثری است.  
مؤلف ضمن شرح اصطلاحات اشعار از سخنورانی به عنوان شاهد گفته-

هایش یاد می‌کند که بیشتر آنان وابسته به عصر تیموریان و صفویان هستند. یکی از مزایای مصطلحات شعرا نقد مؤلف بر شرح اصطلاحات و ابیات بعضی از گویندگان است. وارسته نه تنها آثار شعرا را مطالعه کرده بلکه آنها را محک زده و ارزیابی کرده است؛ برای مثال در شرح «ترک» ایراد بر لاله تیک چند بهار (نک: مصطلحات شعرا، مرتبه: دکتر سیروس شمیسا، ص ۲۵۱)؛ و در ترجمه «حق خدا» نقد بر لاله تیک چند (رک: مصطلحات، مرتبه: شمیسا، صص ۳۳۷-۳۳۸) و غیره را می‌توانید ببینید.

#### مطلع السعدین و نقد ادبی:

کتاب مطلع السعدین در فن بلاغت و آیین ترسل است که در یک مقدمه، دو باب و یک خاتمه تدوین یافته است. وارسته در این اثر اطلاعات خود در زمینه نقد ادبی را به نمایش می‌گذارد. او انتقادات خود را بدون پرده پوشی و به صراحت بیان می‌کند؛ برای اطلاع بیشتر درباره «ضعف تالیف» نقد بر آرزو (نک: مطلع السعدین، ص ۸۴)؛ ایراد بر شعر فقیر الله آفرین لاهوری در شرح «معایب شعر» (نک: مطلع السعدین، صص ۹۰ و ۹۱) و غیره را می‌توانید ببینید.

#### بیاض وارسته و نقد اصلاحی:

بیاض وارسته در بردارنده گزیده اشعار شاعران متقدم و متاخر و معاصر است. نسخه خطی این بیاض تحت شماره ۱۴۷۴ / ۴۵۲۴ در کتابخانه دانشگاه پنجاب موجود است. این بیاض با توجه به اینکه دستنوشته خود مؤلف است، اهمیت بیشتری دارد. از مطالعه دقیق این تالیف معلوم می‌شود که وارسته در گردآوری شعر شاعران همراه ذوق و توانایی ادبی تمایلی هم به نقد شعر از خود نشان داده است. برای مثال بر این شعر نظیر بیگ خادم:

خوش نهال قامتش در باغ یک شمشاد نیست      سرو هم او را بصد جان بنده آزاد  
نیست

ذوق انتقادی خود را ارایه کرده و در اصلاح این بیت چنین گوید:  
«فقیر و ارسته» به صد دل» {به جای به صد جان} بهتر  
پندارد» (نسخه خطی بیاض، برگ ۷۰ ب).

#### تذکره الشعرا و نقد ادبی:

بنا به گفته لچهمی نراین شفیق اورنگ آبادی (در گل رعنا) و عبدالوهاب  
افتخار (در تذکره بی نظیر) و ارسته در تذکره الشعرا بیشتر نگرشی  
انتقادی همراه با ایرادگیری دارد. این تذکره گویا اعتراض نامه است. مؤلف  
تذکره بی نظیر در تألیف خود از این تذکره استفاده کرده و بر خلاف آزاد  
بلگرامی به ایرادهای و ارسته پاسخ داده است. و ارسته می نویسد:  
«میر غلامعلی آزاد تذکره ای به بیاض برده. یکی از اغلاط او  
آنکه اشعار عمرو بنام زید و افکار زیدبنام عمرو قلمی ساخته . . .» ۲۲

#### ایراد بر چراغ هدایت:

بنا به گفته دکتر سید عبدالله و ارسته بر حاشیه چراغ هدایت تألیف خان  
آرزو در شرح اصطلاحات نیز ایراد و نقد کرده است. ۲۳

#### نتیجه گیری:

مهمترین حوزه نقد ادبی در طول تاریخ ادبیات فارسی در هند به وجود آمد  
و حضور دراز مدت فرهنگ و ادب ایران سرانجام در پایان عمر ثمری  
خوش داد. و ارسته استادی سخن شناس و نقادی نکته دان است. روح انتقادی  
یکی از ویژگی های بارز نوشته های او است. نقدی که بر شعر شاعران  
کرده، دیگران را نیز به تحقیق و پژوهش در این زمینه برانگیخته است.  
ارائه شواهدی از انتقادات ادبی وی مجال بیشتری می طلبد. در کل می توان

گفت مطالعه و تامل در این حوزه ادبی در کنار همه فوایدی که دارد به خوبی می‌تواند خواننده را از جریان ادبی عصر مورد نظر آگاه نماید.

یادداشتها:

۱. امیر دولتشاه سمرقندی، تذکره الشعرا، مرتبه: محمد رضائی، ص ۱۷۹
۲. پرفسور مختار الدین احمد، احوال غالب، ص ۸۴
۳. عبد القادر بدآونی، منتخب التواریخ، جلد سوم، مرتبه مولوی احمد علی، ص ۱۹۵
۴. غالب دهلوی، عود هندی، ص ۶۱؛ غالب اور فن تنقید، ص ۲۰۰
۵. استاد سید امیر حسن عابدی، سیمای عابدی، گردآورده سیده بلقیس فاطمه حسینی، صص ۱۶۱-۱۶۷
۶. شیر علی خان لودی مرآة الخیال، ص ۷۳
۷. مرآة الخیال، ص ۷۳؛ نیز رک مقاله از دکتر رعنا خورشید، عنوان: ملا شیدا، شامل در فصلنامه «دانش» شماره ۷۸-۷۹، ۱۳۸۳ ش  
مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد
۸. برای اطلاعات بیشتر رک: دکتر سید عبدالله، فارسی زبان و ادب، مجموعه مقالات، صص ۱۲۷-۱۴۱
۹. غلام علی آزاد بلگرامی، خزانه عامره، ص ۱۵۳
۱۰. برای اطلاعات بیشتر در باره مناقشه نقد ادبی رک: سراج الدین علی خان، تنبیه الغافلین، دکتر سید محمد اکرم اکرام؛ وارسته

سیالکوتی مل ، احقاق حق ; وارسته سیالکوتی مل ، جواب شافی ،  
مرتبہ : دکتر سیروس شمیسا; امام بخش صہبایی ، قول فیصل ; غلام  
علی آزاد بلگرامی ، خزانه عامرہ; بہگوان داس ہندی ، سفینہ ہندی  
، ص ۱۰۴ ; محمد حسین آزاد ، نگارستان فارس ، صص ۲۷۰ - ۲۷۱  
; دکتر سید عبداللہ ، فارسی زبان و ادب ، صص ۱۲۷ - ۱۴۱ و صص  
۱۴۸ - ۱۵۴; دکتر محمودہ ہاشمی ، تحول نثر فارسی در شبہ قارہ ،  
ص ۲۸۵ - ۲۹۰; پرفسور مختار الدین احمد ، احوال غالب ، صص  
۱۸۳ - ۲۰۰ ; دکتر سید علی رضا نقوی ، تذکرہ نویسی فارسی در  
ہند و پاکستان وغیرہ )

۱۱ - شاعری در ہجوم منتقدان ، ص ۱۸

۱۲- چار باغ پنجاب ، مرتبہ کریال سنگہ ، صص ۲۲۷ - ۲۲۸ ; Char

Bagh i Panjab [Early Nineteenth Century Punjab ]

Translated by :J.S. Grewal ,pp 86-87

۱۳. نسخہ های خطی احقاق حق در کتابخانہ رضا ، رام پور ( ہند ) تحت  
شمارہ ۲۴۵۲ و در کتابخانہ عمومی صولت ، رام پور( ہند ) ذیل  
شمارہ ۱۸۴ و در کتابخانہ خدا بخش ، پتتا ( ہند ) تحت شمارہ ۱۹۸۶  
نگہداری می شود . در ذیل تالیفات وارستہ هیچ کس ذکری از این کتاب  
نیاورده است . نسخہ خطی احقاق حق توسط دکتر حسن عباس ، استاد  
دانشگاہ ہندوی ، بنارس ، وارانسی تصحیح شدہ در دست چاپ است

۱۴ . تنبیہ الغافلین کتابی است تالیف خان آرزو . در نقد شعر فارسی بہ  
اہمیت خاصی برخوردار است . آرزو در حدود ۳۲۳ بیت از دیوان  
حزین برآوردہ بہ معایب آنها پرداختہ است

۱۵ . آرزو ابیات شیخ علی حزین سرودہ در دیوان چہارم - کہ شامل  
غزلیات ، متفرقات و رباعیات و قطعات می باشد ، را مورد نقد قرار

داده است. همین دیوان چهارم باعث منازعه ادبی میان نویسندگان و منتقدان شبه قاره شد.

۱۶. دکتر شفیعی کدکنی در کتابی ارزشمند - شاعری در هجوم منتقدان - ایرادات آرزو و پاسخهای امام بخش صهبایی (مؤلف قول فیصل) را گرد آوری کرده است. او نظرات خود را در دفاع از حزین ارائه کرده است و بحث مفصلی مربوط به مسایل نقد شعر که در دوره مورد نظر ما پیش نویسندگان بود، باز گو می کند و کوشیده است که شرح ذوقی مختصری از نیز در زمینه ساخت و صورت شعر، معنی شناسی شعر، عروض، اصطلاحات تازه بلاغی و دستوری، استعاره، ابتذال و سرقات انجام دهد.

۱۷. احقاق حق، ۱۲۳ ب - ۱۲۴ الف؛ تنبیه الغافلین ص ۴۴؛ شاعری در هجوم منتقدان، ص ۱۸۹.

۱۸. همان، ۱۲۶ ب

۱۹. همان، ۱۳۲ ب - ۱۳۳ ب

۲۰. عبد الحکیم حاکم، تذکره مردم دیده، مرتبه: دکتر سید عبدالله، ص ۵۷؛ نیز نک: میر

غلام علی آزاد بلگرامی، خزانة عامره، منشی نولکشور، صص ۲۰۲ - ۲۰۳؛ لچهمی نراین شفیق اورنگ آبادی، گل رعنا؛

۲۱. برخی تعداد مدخل های مصطلحات را در حدود دو هزار تخمین زده اند. ولی به نظر بنده تعدادش بیش از سه هزار است

۲۲. عبدالوهاب افتخار، تذکره بینظیر، ص ۵

۲۳. ادبیات فارسی مین هندوون کا حصه، صص ۱۵۱ - ۱۵۲

فارسی :

نسخه های خطی :

- ۱ . شفیق اورنگ آبادی ، لچمی نراین ، گل رعنا ، نسخه خطی مجموعه شیرانی ، کتابخانه دانشگاه پنجاب ، لاهور ، شماره ۱۴۹۰ / ۴۵۴۰
- ۲ . وارسته ، سیالکوتی مل ، احقاق حق ، نسخه خطی ، تصحیح : دکتر حسن عباس ، دانشگاه هندوی ، بنارس وارانسی
- ۳ . وارسته ، سیالکوتی مل ، بیاض وارسته ، انتخاب از کلام شعرا ، نسخه خطی مجموعه شیرانی ، کتابخانه دانشگاه پنجاب ، لاهور ، شماره : ۴۵۲۴ / ۱۴۷۴
- ۴ . وارسته ، سیالکوتی مل ، جواب شافی ، تصحیح : دکتر حسن عباس ، دانشگاه هندوی ، بنارس وارانسی

#### کتابهای فارسی

- ۵ . آرزو ، سراج الدین علی خان ، تنبیه الغافلین ، مرتبه : دکتر سید اکرم اکرام ، دانشگاه پنجاب ، لاهور ۱۴۰۱ هـ
- ۶ . آزاد ، میر غلام علی ، خزانه عامره ، منشی نولکشور ، کانپور ، ۱۹۰۰ م
- ۷ . بداونی ، عبدالقادر بن ملوک شاه ، منتخب التواریخ ، مرتبه : مولوی احمد علی صاحب ، با مقدمه و توضیحات : توفیق هـ . سبحانی ، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی ، تهران ، ۱۳۷۹ هـ ش
- ۸ . بهار ، لاله تیک چند ، بهار عجم ، تصحیح : دکتر کاظم دزفولیان ، انتشارات طلایه ، تهران ، ۱۳۸۰ هـ ش
- ۹ . حاکم ، عبدالحکیم ، تذکره مردم دیده ، مرتبه : سید شاه محمد عطا الرحمن کاکوی ، اداره تحقیقات عربی و فارسی ، پتنه ، ۱۹۵۸ م
- ۱۰ . دولتشاه سمرقندی ، تذکره الشعرا ، مرتبه : محمد رضائی ، انتشارات پدیده خاور ، تهران ، ۱۳۶۶ هـ ش



- ۱۱ . شفیق اورنگ آبادی ، لچهمی نراین ، گل رعنا ، فصل دوم ، در ذکر  
نکته پردازان اصنامیان ، حیدر آباد ، دکن
- ۱۲ . شفیعی کدکنی، دکتر محمد ، شاعری در هجوم منتقدان ، انتشارات آگه  
تهران ، ۱۳۷۵ هـ ش
- ۱۳ . شیر علی خان لودهی ، تذکره مرات الخیال ، به اهتمام : حمید حسنی  
، انتشارات روزنه ، تهران ، ۱۳۷۷ هـ ش
- ۱۴ . عابدی ، سید امیر حسن ، سیمای عابدی ، گرد آورنده : دکتر سید ه  
بلقیس فاطمه حسینی ، انتشارات بخش فارسی ، دانشکده هنر ،  
دانشگاه ، دهلی ، ۲۰۰۴ م ،
- ۱۵ . عبد الوهاب افتخار ، سید ، تذکره بینظیر ، مرتبه سید منظور علی  
، اله آباد ، ۱۹۴۰ م
- ۱۶ . گنیش داس ودیره ، چار باغ پنجاب ، مرتبه : کرپال سنگه ، سیک  
هستری ریسرچ ، دپارتمنت ، خالصه کالج ، امرتسر ، ۱۹۶۵ م
- ۱۷ . منیر لاهوری ، ابوالبرکات ، کارنامه ، مرتبه : دکتر سید اکرم اکرام  
، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد ، ۱۹۷۷ م
- ۱۸ . و ارسته ، سیالکوتی مل ، جواب شافی ، مرتبه : سیروس شمیسا  
، انتشارات فردوس ، تهران ، ۱۳۸۰ هـ ش
- ۱۹ . و ارسته ، سیالکوتی مل ، مصطلحات الشعرا ، مرتبه : سیروس  
شمیسا ، انتشارات فردوس ، تهران ، ۱۳۸۰ هـ ش
- ۲۰ . و ارسته ، سیالکوتی مل ، مطلع السعدین ، مرتبه : بشیش دیال  
، مطبع منشی نولکشور ، کانپور ، ۱۸۸۰ م
- ۲۱ . واله داغستانی ، علیقلی ، تذکره ریاض الشعرا ، جلد اول ، مرتبه :  
محسن ناجی ، نصر آبادی ، انتشارات اساطیر ، تهران ، ۱۳۸۴ هـ ش

کتابهای اردو :

۲۲ . عبدالله ، سید ، ادبیات فارسی مین هندوون کا حصہ ، مجلس ترقی

ادب ، لاہور ، ۱۹۶۸

۲۳ . عبدالله ، سید ، فارسی زبان و ادب ، مجلس ترقی ادب

، لاہور ، ۱۹۷۷

۲۴ . غالب ، عود ہندی ، مرتبہ : کیسری داس ، مطبع منشی

نولکشور، لکھنؤ، ۱۹۴۱ م

انگلیسی:

25 . Ganesh Das Wadehra , Char Bagh I Panjab [Early Ninteenth  
Century Punjab ] Translated by :J.S. Grewal ,Guru Nanak University,  
Amritsar ,1975

**سیر قصیدہ سرایی**

**در دورہ های مغول، تیموریان و قاجاریہ**

#### چکیده:

در قرن پنجم و ششم هجری استادان قصیده‌سرا نظیر فرخی، عنصری و منوچهری قصاید غزایی سرودند اما در این گفتار به قصیده‌سرایی کمال‌الدین، امیر خسرو، خواجه کرمانی و سعدی در دوره مغول، لطف‌الله نیشاپوری و شاه نعمت‌الله در دوره تیموری و طالب و کلیم، نظیری و عرفی معاصر گورکانیان و صبا، نشاط، وصال. مجمر، سروش، محمود و قآنی عهد قاجاریه مورد بررسی مجمل قرار گرفته است. کلید واژه‌ها: قصیده‌سرایی، مغول، تیموریان گورکانی، صفویه، قاجاریه.

#### مقدمه

حمله خانمانسوز مغول<sup>۱</sup> و خرابی شهرهای خراسان و آشفته‌گی اوضاع یکباره طومار شعر و شاعری را در نوردید و بساط سخن و سخنوری را برچید سموم قتل و غارت، گلستان خرم و شاداب ادب را خشک کرد و صرصر فتنه و آشوب شمع فروزان سخن را خاموش ساخت. دانشمندان و

---

\* گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پشاور

۱. داستان خونچکان فتنه تاتار چنان دلدوز و جگر سوز است که برای مورخان همت گماشتن به تحریر تفصیلات این واقعه خیلی مشکل است. مورخ معروف این الاثیر می گوید: «این حادثه جانگاہ به قدری هولناک و ناگوار است که من سالی چند در پیش و پس بوده ام که آن را بنویسم یا ننویسم. حالا هم با تأملی بسیار ذکر آن می‌کنم. ای کاش! من چشم به دنیا نکشودمی یا قبل ازین حادثه از دنیا رحلت کرده بودمی. در دنیا مثال این حادثه عظمی و مصیبت کبری یافته نمیشود» (الکامل فی التاریخ، ج ۱۲، ص ۳۵۸).

فضلاً عموماً شربت شهادت نوشیدند<sup>۱</sup> و بعضی به هندوستان<sup>۲</sup> و برخی به ولایت جنوبی ایران و گروهی به شام و آسیای صغیر گریختند. خراسان مرکزیت ادبی خود را از دست داد.

از نتایج حمله مغول یکی انتقال مرکز شاعری به عراق است. تغییرات بسیاری اعم از لفظ و معنی در روش گویندگان این عصر پدید آمد. شعر عرفانی به آخرین درجه کمال خود رسید. مثنوی معنوی مولانا جلال الدین رومی، گلستان شیخ مصلح الدین شیرازی و گلشن راز سروده شیخ محمود شبستری به وجود آمد. به همین گونه غزل در کامل‌ترین صورت خویش جلوه‌گر شد و قصیده رونق و اهمیت خود را از دست داد.

رویه‌م رفته قصیده سرائی و مدیحه‌گویی به کلی از میان نرفت و شاعرانی مانند امیرخسرو، اوحدی مراغه‌ای، خواجوی کرمانی، ابن یمین، سلمان ساوجی میراث گرانبهای گذشتگان را حفظ کردند. آنچه از لحاظ تحول قصیده زودتر از هر چیز به چشم می‌خورد تغییر لحن و آهنگ قصیده است؛ در این مورد باید گفت قصیده تا حد زیادی صلابت و فخامت خود را از دست داد و به لحن غزل نزدیک شد.

---

۲. حافظ ابن کثیر که به چشم خود آثار این واقعه هولناک مشاهده کرده است رقم‌طراز است در بغداد تا چهل روز بازار قتل و غارت گرم بوده و بعد از چهل روز این شهر پررونق که عروس البلاد بوده چنین ویران شده و در معرض تاراج بود که تعدادی اندک از مردم جان به در بردند در بازارها و کوچه‌ها قلل مردگان دیده می‌شدند (البدایه و النهایه، ج ۱۳، ص ۲۰۲-۲۰۳) به قول شیخ تاج الدین سبکی «چون هلاکو مقتولین را شمار کرد هیجده صد هزار بودند» (طبقات الشافعیه الکبری، ج ۵، ص ۱۱۵) شیخ نجم الدین رازی المعروف به نجم الدین دایه (متوفی ۶۶۴هـ) که به چشم خود شاهد این حمله خانمانسوز بوده و مولد وی ری و مسکنش همدان نشانه غارتگری تاتار شده بودند رقم‌طرازند: در تاریخ شهور سنه عشر و سبع و ستماته (۶۱۷) لشکر مغول کفار تاتار خذلهم الله تعالی و دمهم استیلا یافت بر آن دیار فتنه و فساد و قتل و همدم و حرق که از آن ملاعین ظاهر شد و در هیچ عصر در بلاد کفر و اسلام کس نشان نداده است و در هیچ تاریخ نیامده است؛ قتل از این بیشتر چگونه بود که از در ترکستان تا در شام و روم چندین شهر و ولایت قتل و خرابی کردند تا از یک شهر ری که مولد و منشأ این ضعیف است قیاس کرده اند کمابیش هفت هزار آدمی به قتل رسیدند (مقدمه مرصاد العباد چاپ تهران، ص ۱۰).

۱. به قول مورخ هندوستان ضیاء الدین برنی از فهرست خانواده‌ها اساتذده وقت علمای نامدار و مشایخ کبار که در فتنه تاتار هجرت کرده به هندوستان آمده بودند، معلوم می‌شود که جوهر شرافت همه عالم اسلام همین جا آمده بود (تاریخ فیروز شاهی، ص ۱۱۱-۱۱۲).

## روش کمال الدین در قصیده سرایی

در حقیقت سلسله استادان قدیم به او ختم می‌شود. سبک او حدی فاصل<sup>۱</sup> بین روش استادان قدیم و قصیده‌سرایان عصر مغول و تیموری است. قصاید او اگرچه بیشتر مشخصات گویندگان متقدم را داراست، ولی از لحاظ اشتغال به پاره‌های ترکیبات و الفاظ و معانی و خصوصیات شعر دوره مغول و تیموری را به‌خاطر می‌آورد.

## امیر خسرو دهلوی

امیر خسرو دهلوی پیرو سبک گویندگان پیشین چون حکیم سنایی غزنوی و خاقانی شروانی بوده است. اختلاف سبک او با اشعار پیشینیان و حتی معاصران کاملاً محسوس می‌شود. می‌توان گفت از تحول و تکامل این سبک به تدریج سبک معروف هندی به‌وجود آمده است.

درتیمم مسح کردن خاک بر سر  
کردن  
پیوه زن چون رخ بیاراید به بند  
شوهر  
است

در تصوف رسم جستن خنده بر خود  
کردن  
راهرو چون در ریا کوشد مرید شهوت  
است

## خواجوی کرمانی

۱. شاعری کمال اسماعیل سرحد مشترک متقدمان و متاخران است. متانت و پختگی و استواری قدما و مضمون آفرینی و خیال بندی متاخران در کلام کمال جمع شده‌اند. از این رو متوسطان و متاخران هر دو معترف کمال اند. خواجه حافظ گوید:

گر باورت نمی شود از بنده این حدیث  
گر بر کنم دل از تو و بر دارم از تو مهر  
از گفته کمال دلیلی بیاورم  
آن مهر به که افکنم و دل کجا برم  
(دیوان حافظ ، ص ۴۵۷)

صبا در زمره ندیمان خاص دربار قاجار بود. ابیاتی از قصیده مشهور وی که در تقریب جشن سالگره فتح علی شاه قاجار گفته بود:

بیال ای تخت اسکندر نیاز ای مسند دارا  
زمانرا شاه دریا دل ، زمین را خسرو عادل  
که شد اسکندر دیگر بدارائی سریر آرا  
زمان بر عهد او قائل زمین بر عهد او شیدا  
به تخت آسمان رختش بر اوج آسمان تختش  
براست از آسمان بختش که آن پیراست و این برنا  
(ادب نامه ایران ، ص ۶۹۵)

در قصیده‌سرایی تابع سبک و روش معمول زمان خود یعنی سبک عراقی بود؛ گاهی نیز به شیوه انوری و خاقانی و کمال الدین نزدیک شده است. خواجه به صنایع شعری و آوردن الفاظ مصنوع و معانی رنگین توجهی خاص داشت. در توحید و موعظه و نعت رسول اکرم (ص) و ائمه اطهار قصاید فراوان داشت و همچنین از علوم و معارفی چون نجوم و فلسفه و حدیث و تفسیر متأثر است.

### سعدی شیرازی

تا پیش از سعدی شعرای مدیحه سرا جز یک سلسله مدح و ثنای مبالغه آمیز در حق ممدوحان خود چیزی نمی‌گفتند ولی سعدی طومار اینگونه دروغ‌بافی و گزافه‌گویی را درهم پیچیده و با جساراتی بی‌سابقه و شهامتی بی‌نظیر ممدوحان خود را پدرا نه اندرز داد و حقایق گفتنی و تلخ را در الفاظ صریح بیان نمود و اگر به طریق متقدمان مدحی و ستایشی گفت هرگز گرد مبالغه نگشت:

بعدل و عفو و کرم

مزید رفعت دنیا و آخرت طلبی

کوش و در صلاح فرزانی<sup>۲</sup>

سبک سعدی در قصیده‌سرایی ساده، بی‌تکلف و طبیعی است ولی کیفیت استعمال الفاظ و ترکیبات و آهنگ مخصوص که از ترکیب ایجاد می‌شود آن را تا حد محسوس از شعر عصر سامانی و غزنوی که آن نیز ساده و طبیعی است، ممتاز می‌سازد.

### دوره تیموریان

استیلای مغول تا اواسط قرن هشتم به طول انجامید. در نیمه دوم این قرن ملوک الطوائفی در کشور ایران حکمفرما بود و حکومت‌های

۱. نمونه نعت گویی خواجهی کرمانی:

آن شاه ابطحی که سلیمان گدای اوست      تعظیم مروه و عرفات از صفای اوست

طاؤس بوستان رسالت که جبرئیل      هنگام وحی بلبل دستان سرای اوست

سلطان بارگاه رسالت که آسمان      فراش آستانه خلوت سرای اوست

(دیوان خواجه کرمانی، ص ۱۳۳)

۲. کلیات سعدی ص ۴۷۱ در کلیات سعدی قصائد زیادی در اندرز و موعظت یافته می‌شوند.

مطلع های بعضی از قصاید اینجا درج می‌شود:

خوشست عمر دریغا که جاویدانی نیست      پس اعتماد برین پنج روز فانی نیست (ص ۴۳۵)

ایها الناس جهان جای تن آسانی نیست      مرد دانا به جهان داشتن ارزانی نیست (ص ۴۳۴)

جهان بر آب نهادست و زندگی برباد      غلام همت آنم که دل بر او نهاد (ص ۴۳۶)

کوچک و متزلزلی مانند جلاپریان و سرامداران و آل کرت و مظفریان در نواحی مختلف ایران فرمانروایی می کردند. بر اثر حمله بی رحمانه تیمور به سرزمین ایران خسارت‌های جانی و مالی بر مردم این کشور وارد آمد. خوشبختانه تیمور با همه قساوت و بی رحمی- اش از ذوق و حال خالی نبود و حرمت اهل فضل و هنر را نگاه می‌داشت و به‌خصوص نسبت به اهل طریقت و مشایخ صوفیه ارادت و حسن ظن نشان می‌داد. دیگر پادشاهان و شاهزادگان تیموری به‌خصوص سلطان حسین بایقرا و وزیر دانش پرورش امیرعلی شیر نوایی<sup>۱</sup> مشوق و حامی بزرگ شعر و ادب به شمار می‌رفت و تعداد زیادی از شاعران و دانشمندان و هنرمندان از تربیت و حمایت این پادشاه و وزیرش برخوردار بودند.<sup>۲</sup> بعضی از آنان مانند لطف الله نیشابوری و شاه نعمت الله ابن حسام قصاید نسبتاً خوبی در مدح پادشاهان و سران قوم و یا در مدایح مذهبی و گاهی نیز در عرفان و حکمت و مفاخره سروده اند.

### دوره صفویه

شاهان صفویه چندان به شعر و شاعری اهمیت نمی دادند و به- خصوص از مداحی و تملق‌گویی شاعران متنفر بودند.<sup>۳</sup> معروف است که

---

۱. میر علی شیر در ترکی جغتایی «نوایی» و در فارسی «فانی» تخلص می‌کرد و به همین سبب به لقب «ذواللسانین» معروف بود (ادب نامه ایران، ص ۵۷۷). نمونه اشعاری که او تخلص فانی را به‌کار برده است:

در دیر مغان فانی یک جام خورد اکنون	یک جام دگر خواهد با ناله یارها
زین نظم نوچرخ کهن، یکباره گو حیرت مکن	فانی چو تعلیم سخن دارد ز جامی یادها
فانیا راه فنا نتوان به پندار و خودی	قطع این ره بایدت بفکن ز خود این بار را

(دیوان ص ۸)

۲. پرفسور ادوارد براون امیر علی شیر نوایی را به‌وجه سرپرستی و حمایت شعرا و دانشمندان و هنرمندان به کالی ماسیناس سیلیوس Maecenas یکی از ثروتمندان روم که حامی و طرفدار شعرا و ادبا بوده مانند می‌کند (تاریخ ادبیات فارسی، ج ۳، ص ۵۰۵). با مولانا عبدالرحمان جامی عقیدت داشت. جامی در ۱۴۹۲/۸۹۸م وفات یافت، میر علی شیر ترکیب‌بندی در رثای او سرود که مشتمل به هفتاد بیت است:

هر دم از انجمن چرخ جفائی دگرست	هریک از انجم او داغ بلائی دگرست
--------------------------------	---------------------------------

(ادب نامه ص ۵۷۲)

۳. به‌قول رضازاده شفق «چون صفویان شیعی متعصب بودند، تشیع را مذهب رسمی ایران قرار دادند؛ از این رو نظم و نثر مذهبی در این عصر ترقی کرد. شعرا به‌جای مدح شاهان به نعت انبیا و اولیا

محتشم کاشانی در مدح شاه طهماسب اشعاری ساخته به خدمت وی ارسال کرد ولی ممدوح نه تنها او را با اعطای صلتی نخواست، بلکه از این گونه اشعار نیز که عموماً مشحون بر کذب و تملق و چاپلوسی است و به قولی « احسن اوست اکذب او» اظهار تنفر و انزجار نمود و گفت: «من راضی نیستم که شعرا زبان به مدح و ثنای من آلائند. قصاید در ثنای شاه ولایت پناه - حضرت علی(ع) - و ائمه معصومین(ع) بگویند. «در نتیجه محتشم کاشانی روش فکری خود را تغییر داد و از آن پس گرد مدح سلاطین نگشت و شاید نیز بر اثر دلتنگی از چنین محیط نامساعد بوده که علی قلی سلیم گفته است:

نیست در ایران زمین سامان تحصیل کمال  
هندوستان حنا رنگین نشد  
تا نیامد سوی

در مقابل این بی اعتنایی که از طرف سلاطین صفویه اعمال می‌شد، پادشاهان گورگانی هند به‌خصوص اکبر و جهانگیر و شاهجهان و همچنین امرای آنان مانند حکیم ابوالفتح گیلانی و عبدالرحیم خانخانان و ظفر خان احسن نسبت به زبان و ادبیات فارسی توجه شایانی مبذول می‌داشتند؛<sup>۲</sup> به همین جهت سرزمین هند رفته رفته از مراکز مهم شعر و ادب فارسی گردید. تنها در دربار اکبرشاه قریب دویست شاعر که بیشتر آنها ایرانی بودند، وجود داشتند.

سبک شعری این زمان به علت انتساب به محل ظهور و نشو و نمای آن، به سبک هندی معروف است و از لحاظ اشتغال بر معانی دقیق و مضامین تازه و استعارات و کنایات غریب و الفاظ و ترکیبات مخصوص به کلی از سبک-های قبل متمایز است. عصر صفوی را می‌توان دوره مضمون سازی و دقیقه‌یابی و نکته پردازی و معماگویی نامید. غزل بیش از اقسام دیگر شاعر مورد توجه شعرای این عصر بود.

---

پرداختند و مدح و مرثیه آل رسول (ص) را موضوع اصلی آثار خود قرار دادند و علما در جمع اخبار و آثار شیعه و شرح و بسط فقه و حدیث کوشیدند .....» (تاریخ ادبیات ایران، ص ۳۴۰).

۱. در مدح شاه طهماسب سه قصیده در دیوان محتشم کاشانی به مطلع زیر یافت می‌شود:

ز آهم بر عذار نازکش زلف آنچنان لرزد      که عکس سنبل اندر آب از بادوزان لرزد(ص ۱۴۷)  
صد شکر کزار شفای شهنشاہ کامران      نوشد لباس امن و امان در بر جهان (ص ۱۴۹)  
تا بدن دستگاه جان باشد      دست دست خدایگان باشد (ص ۱۵۲)

۲. دربار های عبدالرحیم خانخانان و ابوالفتح گیلانی مرجع شعرا بود. خانخانان شاعر و شاعر دوست و صاحب دیوان بود و در احمدآباد کتابخانه ای بیش بها داشت.(مختصر تاریخ ادب فارسی از محمد طاهر فاروقی، یونیورسیتی بک ایجنسی، پشاور).



قصیده و به خصوص قصاید مدحی در این دوره اهمیت و اعتبار چندانی نداشت؛ با این وصف جمعی از گویندگان بودند که در قصیده سرایی بر دیگر اقران خود برتری داشتند. طالب آملی، کلیم همدانی، نظیری نیشاپوری و سرخیل آنان از روی قصیده عرفی شیرازی از جمله قصیده سرایان این دوره اند. عرفی شیرازی با اینکه بیشتر در فن قصیده سرایی شهرت دارد باز هم با توجه به طبع خودشیفته‌اش دربارهٔ قصیده می‌گوید:

قصیده نظم هوس پیشگان بود عرفی  
 تو از قبیله عشقی  
 وظیفه ات غزلست<sup>۱</sup>

قصیده در این دوره اگرچه خالی از مضامین باریک و خیال‌بافی و سایر مشخصات عمده سبک هندی نیست ولی هم رفته ساده تر از غزل است و فهم معانی آن چندان محتاج به غور و تأمل نیست و شاید قصیده سرایان این عهد به خیال خود از شیوهٔ گذشتگان پیروی کرده اند. تشبیب این قصاید مبتنی بر شکوه و مفاخر و گریز و مدح و تمنا و دعا و حسن طلب بوده و شباهت بسیاری با قصاید متقدمان دارد. ولی از لحاظ لفظ و عبارت و طرز بیان مقصود و آهنگ کلمات و ترکیبات و خضوع و خشوع بی‌حد در مقابل ممدوح و اعتقاد بیش از حد به مراتب فضل و کمال خود و سعی در ساختن مضامین تازه و معانی بکر و وفور اقسام مجازات و پیچیدگی و ابهام لفظ و معنی فرق فاحشی با قصاید پیشینیان دارد:

جهان بگشتم و دردا به هیچ شهر و دیار کفن بیار و تابوت و جامه نیلی کن	نیافتم که فروشد بخت در بازار که روزگار طبیب است و عافیت بیمار
ز منجنیق فلک سنگ فتنه می بارد	من ابلهانه گریزم در آبگینه حصار
دلم چو رنگ زلیخا شکست در خلوت	غمم چو تهمت یوسف دویده در بازار
چنین که ناله ز دل جوشد و نفس نزنم	عجب مدار گر آتش بر آورم چو چنار

۱. دیوان عرفی شیرازی، ص ۴۵۳. در قصیده ای که در ستایش رسول اکرم (ص) گفته احساس خودشیفتگی و عزت نفس خود را چنین اظهار نموده است:

اقبال کرم می گزد ارباب همم را از رغبت دنیا الم آشوب نگردم بی برگی من داغ نهد بر دل سامان المنته لله که نیازم به نسب نیست	همت نخورد نیشتر لا و نعم را زین باد پریشان نکنم زلف علم را بی مهری من زرد کند روی درم را اینک به شهادت طلبم لوح قلم را
---	---

دماغم از گله خالی چو خاطر م ز  
غبار  
که وارهد ز زمانه بدستگیری  
دار

دل م ز درد گرنامهیه چون جگر م ز  
فغان  
یقین شناس که منصور ازان انا  
زد  
الحق

### دوره قاجاریه

ظهور دوره قاجاریه و تمرکز حکومت و ایجاد آسایش و امنیت و توجه به مردم و تحکیم مقام سلطنت کمک بزرگی در پیشرفت نهضت ادبی و ترقی و تکامل شعر و سایر فنون ادب نمود. دولت قاجاریه از بسیاری جهات شباهت به حکومت غزنویان دارد. همان عواملی که سبب ترقی و رونق بازار شعر و ادب در آن دوره گردید موجب پیشرفت و به کمال رسیدن آن در این دوره گردید. امرا و سلاطین قاجاریه درست مانند غزنویان در صدد بر آمدند تا قلوب ایرانیان را با تعظیم شعائر مذهبی و توسل به دامان شعر و ادب به خود جلب نمایند؛ ازین رو از طرفی لوی دین خواهی برافراشتند و از جانبی به تربیت و حمایت شعرا و ادبا و دانشمندان همت گماشتند. سلاطین و شهزادگان نیز مانند فتحعلی شاه، ناصرالدین شاه، فرهاد میرزا، محمود میرزا و بسیاری دیگر بیشتر صاحب ذوق و طبع موزون بودند<sup>۱</sup> و بعضی از آنان دیوان داشتند.

در قرن سیزدهم تقریباً صد تن شاعر معروف و صاحب دیوان در نواحی مختلف ایران می زیسته و از حقوق و مواجب دولتی و صلوات و جوایز گوناگون برخوردار بودند.

### مشخصات نهضت ادبی اخیر

هر چند در این دوره ترقی شایانی نصیب همه اقسام شعر گردید، لیکن قصیده بیشتر از سایر فنون سخن مراحل تجدد و کمال را پیمود. قصیده سرایان دوره قاجاریه نه تنها به بهترین شکل شیوه استادان قدیم را احیا کردند بلکه خود نیز تا حدی در روش قصیده پردازی و مدیحه گویی مبتکر و صاحب نظر بودند، حتی بعضی از آنان مانند فتح علی صبا کاشانی و

۱. دیوان عرفی شیرازی، ص ۳۷

۲. فتح علی شاه خود دل داده شعر و ادب بود و شعر می گفت و خاقان تخلص داشت (ادب نامه ایران

میرزا حبیب الله قآانی شیرازی از خود مکتبی داشتند و سبک روش آنها مدت‌ها مورد تقلید و تتبع گویندگان بود.

روی هم رفته شاعران این عصر از گویندگانی مانند عنصری، فرخی، منوچهری، امیر معزی، ناصر خسرو و مسعود سعد تقلید میکردند؛ از طرفی عقاید فلسفی و دینی و اجتماعی که از بسیاری جهات با عقاید عمومی گویندگان قرن پنجم تفاوت دارد، در قصاید این دوره نمایان است. نمونه این تفاوت و امتیاز قصایدی است که شعرای قرن سیزدهم در مباحث مذهبی و ستایش خدا و منقبت رسول اکرم (ص) و امیر المؤمنین علی و دیگر ائمه اطهار گفته اند و نظایر آن جز در دیوان ناصر خسرو به ندرت قابل مشاهده است. خشوع و خضوع در مقابل ممدوح، اعتقاد به مراتب فضل و کمال خود و شکایت از روزگار و مفاخره از جمله مشخصات ادبی قرن ششم است. تاثیر این مراتب نیز کم و بیش در قصاید دوره قاجاریه محسوس است.

حاصل اینکه شعرای این عهد اگرچه از لحاظ لفظ و طرز بیان و ادای مقصود بیشتر پیرو گویندگان قرن پنجم و اوایل قرن ششم بوده اند، ولی از لحاظ فکر و معنی از تأثیرات معنوی محیط خود که عصاره و چکیده تمام عقاید و افکار قرن‌های گذشته است، برکنار نمانده اند.

قصاید دوره قاجاریه از جهاتی نیز به قصاید استادان قدیم برتری دارد؛ بدین معنا که گویندگان این عصر که وارث ادبیات گذشته و کلید تحولات و تطورات ادبی بوده اند بی‌شک متوجه پاره ای نقایص گذشته و به تکمیل آن موفق شده اند. با این حال بعضی از گویندگان این عصر به قدری در تقلید از گذشتگان افراط کرده اند که سخن آنان رنگ طبیعی را که از مشخصات عمده شعر خوب است، از دست داده و صورتی ناپسند و غیر مأنوس به خود گرفته است.

فتح علی صبا کاشانی، میرزا عبدالوهاب نشاط، میرزا شفیع وصال، مجمر، سروش اصفهانی، ملک الشعرا محمودخان، قره العین و سالار این قافله قصیده سرایان دوره قاجاریه، میرزا حبیب الله قآانی از شاعران مشهور این دوره بوده اند. قآانی نخست از مکتب صبا پیروی می‌کرد ولی سرانجام به واسطه استعداد و قریحه فطری و با تتبع در اشعار استادان قدیم سبکی خاص ایجاد کرد. قآانی مانند فرخی و منوچهری روحی شاد و طبعی عشرت طلب و دلی هوسباز دارد و به همین جهت شعرش طرب انگیز و نشاط آور است. وی اگرچه از معلومات زمان بهره کافی داشته و از آن در سرودن شعر و ایراد معانی استمداد هم کرده، با این همه در رام کردن معانی مشکل

فلسفی و تسهیل نکات غامض علمی و قدرت قابل ملاحظه به خرج داده و شعرش در هر حال به سهولت معنی و روانی لفظ ممتاز است.

#### کتابنامه

- ۱ - البدایه و النهایه تالیف حافظ ابن کثیر طبع دوم مکتبه معارف بیروت ۱۹۷۷ م
- ۲ - ادب نامه ایران ، تالیف مرزا مقبول بیگ بدخشانی ، یونیورسٹی بک ایجنسی لاهور (بی تا)
- ۳ - تاریخ الکامل فی التاریخ ، تالیف ابن الاثیر طبع بیروت ۱۹۶۵ م
- ۴ - تاریخ ادبیات ایران ، تالیف رضا زاده شفق چاپ انتشارات آهنگ تهران ، ۱۳۶۹ ش
- ۵ - تاریخ فیروز شاهی ، تالیف ضیاء الدین برنی ، به اهتمام کیتان ولیم ناسولیس ، کلکتہ ۱۸۶۲ م.
- ۶ - دیوان حافظ شیرازی مترجم اردو قاضی سجاد حسین ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد ، ۱۴۰۵ هـ
- ۷ - دیوان میر علی شیر نوانی فانی و اهتمام همایون فرخ ، انتشارات کتابخانه ابن سینا ۱۳۴۲ ش
- ۸ - دیوان محتشم کاشانی ، به کوشش میر علی گرگانی ، چاپ انتشارات کتابفروشی محمودی (بی تا)
- ۹ - دیوان عرفی شیرازی مرتبه جواهری طبع کتابخانه سنائی ، تهران ، ۱۳۴۲ ش.
- ۱۰ - دیوان خواجه کرمانی ، چاپ انتشارات ارسطو (بی تا)
- ۱۱ - شعر العجم ، تالیف مولانا شبلی نعمانی ، طبع الفیصل ، اردو بازار لاهور . ۱۹۹۹ م.
- ۱۲ - طبقات شافعیه الکبری ، تالیف تاج الدین سبکی طبع اول مصر (بی تا)
- ۱۳ - کلیات شیخ سعدی شیرازی ، مرتبه محمد علی فروغی طبع تهران ، ۱۳۳۰ ش
- ۱۴ - لئری هستری آف پرشیا ، پرفسور ادوارد براون ، کیمبرج یونیورسٹی پریس ۱۹۵۲ م.
- ۱۵ - مختصر تاریخ ادب فارسی ، تالیف محمد طاهر فاروقی و عظیم الحق جنیدی ، یونیورسٹی بک ایجنسی پشاور (بی تا)
- ۱۶ - مرصاد العباد ، شیخ نجم الدین رازی المعروف به شیخ نجم الدین دایه ، چاپ تهران ، (بی تا)

## صائب قهرمان سبک هندی

طاهره پروین \*

### چکیده

در عصر صفویان دربار توجه چندانی به ادبیات نداشت. در نتیجه عده‌ای بزرگ از شاعران و نویسندگان در جستجوی یک دربار دوستدار ادب از ایران خارج شده به دربار پرشکوه هند روی آوردند که در آن روزگار . کانون پررونق ادبیات فارسی به شمار می رفت. سبک رایج این دوره سبک هندی نام گرفته بود . درین شیوه سخن سرایان در به کار گرفتن بدیع و بیان نظیر کنایات و استعارات و تشبیهات و جناس و ایهام و معنی دقیق و مضامین عجیب و اشاره به امثال و اصطلاحات خاص توجه کردند : مانند محتشم کاشانی صائب، کلیم کاشانی، بیدل، نظیری، عرفی، فیضی و غیر ..... در میان سخن سرایان نام‌برده صائب به سبب مختصات سبکی خاص شایسته ای تذکر بیشتری است .

**کلید واژه ها:** صائب ، سبک هندی ، غزل گویی، عرفان، اخلاق

سبکی که از اوایل قرن یازدهم تا اواسط قرن دوازدهم هجری برحوزه‌های ادبی ایران تسلط داشت، به نام سبک هندی معروف گشت. بعضی ها آن را سبک دوران صفوی هم می نامند. دربار وجه تسمیه این سبک گفته می

---

\* . دانشیار گروه فارسی ، دانشگاه ملی زبانهای نوین ، اسلام آباد

شود، شعرای معروفی که این سبک را ایجاد کردند و به همین سبک شعر سرودند، اغلب ایرانیانی بودند که در سرزمین هند می زیستند.

درین روزگار دربار شاهان هند کانون بزرگ زبان و ادب فارسی محسوب می شد: چون امراء و درباریان این ناحیه ادب دوست و ادب پرور (سید عبدالله ، ۱۹۷۷م ، ص ۱۳۷) بودند. آشنایی با زبان فارسی باعثی فضل و کمال به شمار می رفت به حدی که شاهزاده خانم های درباری هم به این زبان شیرین ملایم و قابل انعطاف شعر می سرودند.

### زیب النساء مخفی

بت پرستی کی کند گر برهنم بیند	بلبل از گل بگذرد چون در چمن
مرا	بیند مرا
هر که خواهد دیدنم گو در سخن	در سخن مخفی شدم مانند بو در
بیند مرا	برگ گل
(سدا رنگانی ،	

هر و مل، ص ۱۳۶)

### (شاه جهان بیگم)

چشم بود در هر نظر محو	هر دم ز حسن یار من ریزد تجلای
دگر	دگر
تماشای	
( علی اکبر - مشیر	

سلیمی ، ص ۲۸۳)

بهر نماز عاشقان باشد مصلا	از بوریای زاهدان بوی ریا آید بجان
دگر	
)	

همان ، ص ۲۸۴)

من می روم جای دگر ، دل برود	من می دوم سوی حرم، دل می کشد
دگر	صنم
جای	سوی

( همان ،

ص ۲۸۴)

گاهی نکته هایی بسیار دقیق، لطیف و پرمغز در شعر سرایندگان سبک هندی به چشم می خورد که شایسته تذکر می باشد.

(ناصر علی سرهندي)

بتي مي گفت پنهان با برهن  
خدای من تویی، ای بنده من  
مرا بر صورت خوش آفریدی  
برون ز نقش خود آخر چه دیدی؟  
(همان، ۱۳۵-)

(۱۳۶)

با این همه نباید فصاحت و بلاغت سعدی و دیگران را در گویندگان این منطقه جستجو کرد. این ها احساسات و عواطف خود را به روش خاصی ابراز می نمودند.

صدای ناله گشتم بی تو گل گشتم،  
به گوش و دست و پایت هر چه گشتم  
حنا گشتم  
آشنا گشتم

سخن سرایان این شیوه به ابداع مضمون و آوردن تشبیهات تازه، باریک خیالی، تصورات دقیق، اغراق و مبالغه علاقه وافر دارند: به همین دلیل فصاحت و سادگی را به دست اهمال سپرده اند. خاکساری، بیچارگی، تواضع و فروتنی در گویندگان این سبک به حدی است که گویا تمام عمر ایشان در ناکامی و نامرادی، خواری و حرمان سپری شده است.

بامطالعه تاریخ، آشکار می شود که ریشه های این سبک در غزل های حافظ و قبل از او در سخن خاقانی، نظامی، انوری، امیر خسرو و حسن دهلوی به طور پراکنده وجود داشت. هم چنین در سوز و حال بابا فغانی، شیخ آذری، لسانی و حالتی هم نشانه های این سبک به چشم می خورد.

بعد ها همین سیاق سخن توسط محتشم، ولی دشت بیاضی، وحشی، ملک قمی، ضمیری اصفهانی و طبقه بعد از ایشان یعنی عرفی، نظیری، کلیم و طالب آملی سبک مشخص و مستقلی شد و به دست صائب به کمال خود رسید. (کریمی، ۱۳۶۶ش، ص ۱۱)

میرزا محمد علی فرزند میرزا عبدالرحیم بازرگان متخلص به صائب و معروف به میرزا صائبا بین سال های ۱۰۰۰ - ۱۰۰۷هـ در تبریز دیده به جهان گشود. چنانکه خودش می گوید:

صائب از خاک پاک تبریز است      هست سعدی گر از گل شیراز

خانواده وی بعداً به امر شاه عباس به اصفهان مهاجرت نموده همان جا سکنی گزید. تحصیلات را در همین سرزمین فرا گرفت. از استادان وی می توان حکیم رکناکاشی و حکیم شفائی را نام برد. او در اوان کودکی به زیارت خانه خدا مشرف گردید. بعد از حج بیت الله سفر به هندوستان کرد.

در آن روزگار سفر به هند درمیان طبقه جوان اعم از شاعر، هنرمند، تاجر و سیاح رسمی جاری و دایر بود. (کریمی، ۱۳۶۶ش، ص ۸)

بلند نام نگردد کسی که در وطن      ز نقش ساده بود تا عقیق در یمن

است

است

دل رمیده ما شکوه از وطن دارد      عقیق ما دل پرخونی از یمن دارد  
مدتی در کابل اقامت گزید و مورد توجه ظفرخان. والی آن جا که خود قریحه شاعرانه داشت، واقع شد. در نزد آن فرمانروا تقرب پیدا کرد. اقامتش در کابل و هند شش سال طول کشید. سپس پدرش او را از هند به اصفهان خواند.

شش سال پیش رفت که از      افتاده است توسن عزم مرا

گذار

هند

به

اصفهان

این زمانی بود که آوازه سخنش در هند و ایران بلند بود. پس بلافاصله مورد توجه شاه عباس ثانی قرار گرفت و عظمت و شهرت فوق العاده به دست آورده به منزلت ملک الشعرايي ایران رسید. شاه عباس



ثانی از دوستداران ادب فارسی به شمار می رفت. خود هم به زبان فارسی و ترکی شعر می گفت و ثانی تخلص می کرد.

هنگام سلطنت شاه سلیمان صائب پیر شده بود. پس عزلت و گوشه نشینی اختیار نمود. عمرش به موجب بیت زیر هشتاد یا متجاوز از هشتاد سال بود.

دو اربعین به سرآمد ز زندگانی  
هنوز درخم گردون شراب نیم  
من  
رسم  
(ماخذ پیشین ،

ص ۱۱)

صائب در سال ۱۰۸۰هـ (۷۰ - ۱۶۶۹م) در اصفهان ازین دار فانی به عالم باقی شتافت و در همان جا در باغ زیبایی مدفون گشت. بیت زیر بر آرامگاهش نگاشته شده است :

محو کی از صفحه دل ها شود آثار  
من همان ذوقم که می یابند از  
من  
گفتار  
من  
(دیوان صائب به خط

صائب ، ص ۴)

صائب یکی از شعرایی است که آثار بزرگی را از خود به یادگار گذاشت به ترکی نیز شعر می سرود. به قول پرفسور رپیکا تعداد اشعار وی به سی صد هزار می رسد که نصف از آن مشتمل بر غزلیات می باشد. شعر وی از لحاظ موضوع بسیار گسترده است. صائب در شبه قاره پاک و هند به عنوان یکی از بزرگ ترین غزل سرایان فارسی شناخته می شود.

از میان تذکره نگاران کسی نیست که اسم او را به کمال احترام ذکر نکرده باشد. شبلی وی را «آخرین شاعر بزرگ ایران می خواند»:

غلام علی آزاد در خزانه عامره صائب را به عنوان پیمبر چهارم شعر فارسی اسم برده است. سه پیمبر دیگر شعر فارسی در مثنوی، قصیده و غزل به ترتیب فردوسی، انوری و سعدی هستند.

از میان فضایی معاصر پرفسور یان ریپکا صائب را بعد از سعدی و حافظ سومین و بزرگترین غزل سرای فارسی شمرده است. (دیوان صائب به خط صائب، ص ۷)

درباره غزل گوئی فارسی، استاد دکتر خانلری عقیده دارند که غزل فارسی از سنایی تا حافظ در یک راه سیر تکامل را طی کرد و با حافظ به سرحد کمال رسید. در این فاصله یعنی از اوایل قرن ششم تا اواخر قرن هشتم غزل فارسی همان راههایی را که سنایی و انوری نشان داده بودند، طی کرد. راه انوری به سعدی منجر شد و راه سنایی یعنی غزل آمیخته با اندیشه های عرفانی به حافظ رسید و در هر دو راه به کمال انجامید. اما هر کمالی زوالی در پی دارد. صائب تنها شاعری است که پس از حافظ شیرازی سبک مستقل و ممتازی را به وجود آورد. وی نماینده کامل سبک زمان و زبان هم عصران خویش است.

غزل گویی صائب از نمک عرفان نیز بهره ای دارد. ازین یک نوع انسجام و پختگی به چشم می خورد.

چشم بینا، جان آگاه و دل بیدار ده	یارب از عرفان مرا پیمانه ای
	سرشار ده
این پریشان سیر را در بزم وحدت	هر سر موئی حواس به جایی می
ده	برد
خانه تن را چراغی از دل بیدار ده	در دل تنگم ز داغ عشق شمعی
	برفروز

صائب از زاهدان ریائی و دو رو نفرت ورزیده اشارات لطیف انتقادی نسبت بدان طبقه نموده است :

مخور صائب فریب فضل از عمامه      که در گنبد، ز بی مغزی صدا بسیار

زاهد      می      پیچد

تمثیل نگاری از زمان رودکی در شعر فارسی به کار می رفت. بعدها در مثنوی های عارفانه سنایی، عطار و مولانا راه یافت. صائب معمولاً مسئله ای از زندگی را در مصراع اول آورده در مصراع دوم علت آن را ذکر می کند. این سبک مدتی بین مردم طرفدار فراوان داشت :

با سبک دستان سخاوت سرخ رویی بر      هر چه سازم جمع چون مینا به ساغر

می      دهد      می      کنم

شدند جمع دل و زلف از آشنایی هم      شکستگان جهانند مومیایی هم

در نمود نقش هایی اختیار افتاده ام      مهره موم بدست روزگار افتاده ام

مرا تعیّن ناقص ز بحر دارد دور      بقای من به نسیم فناست همچو حباب

چه عاجز گره دل شدی به باغ خرام      که تیز کرده بهار از شکوفه دندان

از خواص سبک صائب مضمون سازی و باریک اندیشی و نازک کاریست که آن هم در واقع از مشخصات سبک هندی است. دیگر به کار بردن صنایع و محسنات شعری مانند ارسال المثل، استعارات و کنایه و مجاز و مراعات النظیر و آوردن امثال سایر در ضمن شعر است. این سبک تا مدتی رواج یافت حتی بعضی از اشعار صائب مقام مثلی به خود گرفته ست :

تهی دستان قسمت را چه سود از رهبر      که خضر از آب حیوان تشنه می آرد

کامل      سکندر      را

آدمی پیر چو شد حرص جوان می      خواب در وقت سحرگاه گران می

گردد      گردد

صحبت ناجنس آتش را به فریاد  
آورد  
آب در روغن چو باشد می کند شیون  
چراغ

برای نشان دادن شیوه سخن این سراینده چندی از مفردات او که به  
منزله کلمات قصار و حاوی حکمت عملی است ذکر می شود :

عشق بی پروا چه می داند زیان و  
سود را  
شعله یکسان می شمارد چوب بید  
و عود را  
\*\*\*

صدای آب روان خواب را گران  
سازد  
از خوش عنانی عمر است خواب  
ما غفلت  
کور بودم تا نظر بر عیب مردم  
داشتم  
ریشه نخل کهن سال از جوان  
افزون تر است  
گریه شمع از برای ماتم پروانه  
نیست  
کثرت موج ترا در غلط انداخته است  
ز خاک بازی اطفال می توان  
دریافت  
در شعر صائب ترکیب «دل روشن» زیاد به چشم می خورد. به  
قول وی دیدن حقیقت اشیاء فقط به وسیله دل روشن امکان پذیر است. (سید  
عبد الله ، ۱۹۷۷م، ص ۲۰۱)

به روشنایی دل می توان جهان را  
دید  
وگرنه سهل بود دیدن و ندیدن  
چشم  
\*\*\*

هیچ نقشی نیست کز آینه رو پنهان  
کند  
دل چو روشن شد کتاب و دفتری  
درکار نیست

\*\*\*

خانه دل روشن از نور خدانی می  
شود

هر سرای را چراغی هست صائب  
درجهان

\*\*\*

موم چون بارشته سازد شمع محفل  
می شود

دوستی با ناتوانان مایه روشن دلی  
است

\*\*\*

فلک به مردم روشن گهر چه  
خواهد کرد

ز خشک سال نگردد دهان گوهر  
خشک

\*\*\*

صائب به مولانا علاقه و ارادت خاصی داشت :

این ساغر روحانی صهبای دگر  
دارد

از باده مولانا مدهوش شدم صائب

هم چنین به استاد سخن سعدی شیرازی توجهی وافر داشت و در استقبال  
بیت ذیل:

مسلم نیست طوطی را در ایامت  
شکر خایی

قیامت می کنی سعدی بدین شیرین  
سخن گفتن

چنین می گوید :

مسلم بود گر زین پیش برسعدی،  
شکرخانی

دراین ایام شد ختم سخن برخامه  
صائب

نسبت به خواجه حافظ نیز ارادتی خاصی داشت و سخن او را در وی تأثیر  
بزرگی بوده است.

مرید زمزمه حافظ خوش الحان،  
باش

ز بلبلان خوش الحان این چمن،  
صائب

\*\*\*

از مبحث بالا می توان نتیجه بدست آورد که صائب از مختصات سبک هندی به وفور بهره مند است. مضمون های بدیع خود را از حوادث زندگانی و مشاهدات روزانه گرفته است و دلیل روی آوردن مردم به شعر وی نیز همین است. علاوه بر جنبه های روحانی درس اخلاق و عبرت گرفتن از حوادث و پیروی از ملکات اخلاقی در دیوان وی گسترده است و همه به شیوه ای گفته شده است که دریافتن آن دشوار نیست. به عبارت دیگر تمام بدایع سخن در صائب یکجا وجود دارد. تذکره نویسان همه شعرای سبک هندی را پیروان سبک صائب به شمار می آورند. پس اگر او را به عنوان قهرمان سبک هندی بخوانیم، بی مناسبت نخواهد بود.

که چون فرشته ز ایناء دهر ممتاز  
است  
بنگر که از کجا به کجا می توان  
رسید

ز جمع اهل سخن شاعر آن کسی  
است  
امیر  
شبیم به آفتاب رسید از افتادگی

#### کتابنامه

۱. پارسی گویان هند و سند، تالیف دکتر هروهل سدارنگانی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۲۴۳۵
۲. دویست و یک غزل صائب به انتخاب و شرح و تفسیر، دکتر امیر بانو کریمی (امیری فیروز کوهی)، تهران زوار، ۱۳۶۶ش..
۳. دیوان صائب به خط میرزا صائب، ناشر غلام علی، کراچی، داکا، اکتبر ۱۹۷۱م.
۴. زنان سخنور، دفتر اول، علی اکبر - مشیر سلیمی، موسسه مطبوعاتی علی اکبر علمی، ۱۳۳۵ش
۵. فارسی زبان و ادب (اردو) (مجموعه مقالات) از دکتر سید عبدالله، ناشر: احمد ندیم قاسمی، ژوئن ۱۹۷۷م.

۶. کلیات صائب تبریزی، کتاب فروشی خیام، مهرماه ۱۳۶۲ش.
۷. نگاهی به صائب، مؤلف علی دشتی، انتشارات اساطیر، ۱۳۶۴ش.

## ادب و فرهنگ





**آموزه های تربیتی و اخلاقی داستان «گل و نوروز» در خمسه ی  
خواجوی کرمانی**

مهدی

نجفیان

## چکیده

بیان ارزشها و اصول اخلاقی و تربیتی در قالب نظم با تکیه بر احکام اسلامی و هویت ایرانی نیازمند بصیرتی ژرف، معرفتی ناب و دانشی متشکل از علوم مختلف است که مثنوی گل و نوروز خواجوی کرمانی از آن دست میباشد. این مقاله با ارائه آموزه های تربیتی و اخلاقی موجود در داستان گل و نوروز که از یک نظم عاشقانه برخوردار است، جنبه های تربیتی دوره های مختلف و پراهمیت زندگی خصوصاً کودکی و جوانی را به تفکیک و همراه با دستورالعملهای تربیتی مناسب آن مرحله، با تکیه بر خداجویی و طبیعتگرایی خواجوی بیان نموده و به اصول اخلاقی چون حرمت و احترام، خویشتنداری، بخشش، دلسوزی، امانتداری، رازداری، تواضع و غیره می پردازد. آموزه های تربیتی و اخلاقی مثنوی یادشده با تکیه بر اخلاق اسلامی و جوانمردی ایرانی، حاکی از دیدگاه ژرف خواجوی در زمینه تربیت اخلاقی است.

## کلید واژه ها

آموزه های تربیتی، آموزه های اخلاقی، داستان گل و نوروز، خواجوی کرمانی

## مقدمه

شعر را میتوان مجموعه ای از آراء، عقاید و اندیشه های شاعر قلمداد کرد که در زمینه های فلسفی، عرفانی، تربیتی، اخلاقی، سیاسی، اجتماعی و... بیان می شود. گاهی در قالب نظم عاشقانه و در سایه سار الفاظ و واژه هایی که رنگ و بوی دلدادگی و دلباختگی دارند، آراء فیلسوفانه ای ارائه میشود که در نثر شاید امکان بیان آن وجود نداشته باشد و یا با مخالفت و مقاومت دیگران مواجه شود.

«بن مایه و ریشه ی فرهنگ و شخصیت هر قوم یا هویت فرهنگی هر جامعه در دل داستانها و افسانه های نهفته است که سینه به سینه و نسل به

\*. کارشناس ارشد بخش علوم تربیتی دانشگاه شهید باهنر کرمان .

[mn3215@yahoo.com](mailto:mn3215@yahoo.com)

\*\* . استاد بخش علوم تربیتی دانشگاه شهید باهنر کرمان [hamidreza\\_alavi@yahoo.com.hk](mailto:hamidreza_alavi@yahoo.com.hk)

نسل منتقل شده است، از تأمل در متن داستانه‌ها پندهای بسیاری می‌توان آموخت و درس‌های زیادی می‌توان گرفت و چون این افسانه‌ها غالباً دربرگیرنده قسمتی از تاریخ می‌باشند نباید صرفاً به صورت افسانه بدانها نگاه کرد» (سعید نیاز کرمانی، ۱۳۷۰: ۲۹)

خمسه خواجوي کرمانی و به ویژه داستان «گل و نوروز» از آن دست مثنوي‌هایی است که علیرغم بیان يك عشق ناب، سرشار از آموزه‌های تربیتی - اخلاقی منحصر به فرد است که این نکته را می‌توان در بسیاری از آثار شعرا و ادیبان پارسی‌گوي دیگر نیز مشاهده نمود.

این مقاله با بررسی توصیفی داستان «گل و نوروز» به استخراج و بیان آموزه‌های تربیتی و اخلاقی موجود در این اثر ارزشمند پرداخته است.

گل و نوروز «یکی از آثار پنجگانه ابوالعطا کمال الدین محمود بن علی بن محمود خواجوي کرمانی «گل نوروز» است که با آن که قرن‌ها از سرودن آن می‌گذرد، هنوز ناشناخته مانده است. این اثر ارزشمند ادبی، مثنوي عاشقانه‌ای است با ابعاد حکمی، اخلاقی، عرفانی و حماسی درخشان که پس از خواندن آن به وضوح تمام چنین می‌توان دریافت که خواجوي توانا این منظومه را علیرغم عاشقانه بودن آن، به منظور بیان و تصور اعتقادات و دیدگاه‌های عرفانی و اخلاقی خویش انتخاب کرده است» (جهانگرد، ۱۳۸۶: ۳۰ - ۲۹)

«خواجوي کرمانی، عارف و بزرگ استاد ایران یکی از ره‌یافتگان به سرمنزل حقیقت است که همانند بسیاری از عارفان بزرگ قبل از خود در خصوص «شناخت انسان» و «چگونه بودن» رسالتی عظیم را بر دوش کشیده است و در خمسه خویش بر «چگونگی آفرینش انسان، ذکر کرامت و عظمت او» و «چگونه زیستن» پرداخته است» (اسدالهی نژاد کرمانی، ۱۳۷۸)

مثنوي گل و نوروز شامل ۲۶۵۱ بیت است که به نوبه خود از زیبایی خاصی برخوردار بوده و در میان دیگر مثنوي‌های خواجو جایگاه ویژه‌ای دارد.

### تربیت :

تربیت به اعتقاد برخی صاحب نظران از ریشه «رَبَو» گرفته شده است که از معانی آن می‌توان به افزایش دادن، رشد دادن، به فعلیت رساندن، شکوفا ساختن، پرورش دادن و پاک و مهذب ساختن اشاره کرد و از نظر لغوی به اختصار به معنای پرورش دادن است و در تعریف شکوفا ساختن استعدادهای انسان در تمام زمینه‌ها است (علوی، ۱۳۸۶)

فرهنگ فارسی عمید (۱۳۸۹) نیز تربیت را اسم مصدر عربی و به معنای پروردن، پروراندن، پرورش دادن و ادب و اخلاق به کسی یاد دادن معنا نموده است.

### اخلاق :

اخلاق جمع «خُلُق» است که به معنای سرشت، طبیعت، عادت، خوی و... به کار می رود و برخی صاحب نظران آن را صفات نفسانی که در نفس انسان رسوخ کرده و پایدار شده است می دانند و برخی صفات نفسانی غیر پایدار (خواص، حسینی قلعه بهمن، دبیری، شریفی و پاکپور، ۱۳۸۸)

### تفاوت اخلاق و تربیت:

«میان اخلاق و تربیت تفاوت است، اخلاق امری مقدس و ویژه حوزه افعال اختیاری انسانها است و از این رو، معنای آن خاص است، برخلاف تربیت که معنای عامی دارد و شامل حیوانات نیز می شود. تربیت مفهوم پرورش و ساختن را میسراند، اما در مفهوم اخلاق قداستی نهاده شده است که آن را در مورد حیوان یا گیاه به کار نمی برند و اخلاق اختصاص به انسان دارد» (مطهری، ۱۳۸۷ : ۵۹)

### آموزه های تربیتی و اخلاقی داستان «گل و نوروز» درخمسۀ خواجه کرمانی:

در این تحقیق سعی شده است با مطالعه حکایات و داستان هایی که در قالب نظم در مثنوی گل و نوروز ذکر شده است و با بررسی فلسفی الفاظ و عبارات ذکر شده در آن در دو بعد تربیتی و اخلاقی، دیدگاه های خواجه کرمانی را در این خصوص استخراج نموده و ماحصل در قالب آموزه های تربیتی و اخلاقی داستان گل و نوروز در خمسۀ خواجه کرمانی ارائه و نتیجه گیری گردد.

### ۱) آموزه های تربیتی داستان «گل و نوروز» در خمسۀ خواجه کرمانی:

آموزه های تربیتی برگرفته از داستان «گل و نوروز» حاکی از خداجویی، دینداری، اعتقادات دینی و مذهبی، و همچنین طبیعت گرایی خواجه است که آن را در بطن مضامین عاشقانه و عارفانه به خوبی بیان نموده است. وی سرچشمۀ تربیت را ابتدا در خداجویی و سپس در دامان طبیعت می داند و پس از آن برای هر یک از دوران زندگی کودک طرح تربیتی - آموزشی خاصی بیان می کند تا ریشه اعتقادات دینی و مذهبی، اخلاقی، تربیتی و

... كودك تا بزرگسالي قوی تر و محكم تر شود. لذا آموزه هاي تربيتي اين داستان عبارتند از :

۱ - ۱. خداجویی: خواجه مجموعه «گل و نوروز» را همچون دیگر بزرگان شعر و ادب پارسی با نام آفریدگار باری تعالی آغاز و به ستایش پروردگار با صفاتی بسیار زیبا و خاص می پردازد. کیفیت تفکر خواجه در ستایش خداوند از واژه ها، تشبیه ها و ترکیب های زیبا و دلنشین ذکر شده در آغاز مثنوی گل و نوروز و سپس در بیان فضائل سیدالمرسلین حضرت محمد(ص) کاملاً مشهود است:

عذار افروز مه رویان افلاك  
زبور آموز كيك كوهساري  
زر افشاننده صبح شكر خند  
دلیل ره بران كوي بيش  
جنیبت ران وهم راه پيمای  
جهانداري كه در ملكش خلل  
نیست

به نام نقش بند صفحه خاك  
عبیر آمیز انفاس بهاري  
گهر بخشنده ابر تتق بند  
چمن پيراي باغ آفرینش  
خلافت بخش عقل ملكت آرای  
خداوندي كه در ذاتش علل  
نیست

(خواجهی کرمانی، ۱۳۷۰: ۴۶۹)

وي همچنین شخصیت های ذکر شده در این داستان را چه در غم ها و چه در شادی ها خداجوی و معتقد به ذات لایزال الهی بیان نموده که این امریکی از مهمترین آموزه های تربیتی این مثنوی است و از آن جمله می توان به آغاز داستان گل و نوروز اشاره کرد که پیروز، شاه خراسان تمام هستی اش را از لطف پروردگار دانسته و حتی آرزوهایش را نیز از خدای خویش استمداد می نماید:

جزین حاجت كه باقي ماند آتش  
درآید گوهری روشن به درجش  
نسب را روز و شب می جست  
فرزند  
آتش خانه ها قربان فرستاد

نیبودي از خدای بی مثالش  
برآید اختری عالی به برجش  
به نذر از ایزد بی خویش و  
پیوند  
عبادت خانه ها را شمع بنهاد

(خواجهی کرمانی، ۱۳۷۰:

۴۸۹)

خواجه خداجویی را حتی در عشق نوروز به گل و حتی در هنگام نبرد و در سرانجام داستان نیز چنین زیبا به تصویر می کشد که:

تماشای جهان بسیار کرده  
و یا خورشید یثرب را به  
معراج  
زمین بوسید و بر خسرو ثنا  
گفت  
دعا را معجز نو در سر افکند  
(خواجوی کرمانی، ۱۳۷۰: ۵۶۹)

پس آنکه با گروهي سال خورده  
روان کردش چوسوي كعبه  
حجاج  
ملك زاده دلش چون غنچه  
پشكفت  
ستایش را نقاب از رخ برافکند

\*\*\*

به دادار جهان گفت ای جهاندار  
بدان ساغر کزوزمزم شرابیست  
بدان نوري که محجوبست از  
افلاك  
بدان رمزي که آدم مظهر اوست  
به دودي کز سر آتش بر آید  
من خسته روان را دست گیری  
(خواجوی کرمانی، ۱۳۷۰: ۶۱۴)

شهنشه خیره شد در آن سیه  
مار  
بدان درگه که از وي كعبه  
پایبست  
بدان سري که مستوراست از  
ادراك  
بدان سطرې که عالم مسطر  
اوست  
به آهي کز دل غمکش برآید  
که چون افتادگان رادست گیری

\*\*\*

پس آنکه گفت کاری فرخنده  
نوروز  
بود آئینه ذات الهی  
به معنی در نگر کان اوست یا  
نه  
نظر در یار کن و آئینه بگذار  
که آن بت نیست الا نفس نقاش  
(خواجوی کرمانی، ۱۳۷۰: ۶۸۳)

تبسم کرد پیر دانش افروز  
چو روشن شد که از مه تا به  
ماهي  
هر آن صورت که بینی در میانه  
اگر فرقي نهی آئینه از یار  
و گر بت در نظر داري یقین باش

«می بینیم که معرفت خواجو نسبت به ذات پروردگار وقتی با ذوق لطیف شاعرانه اش درهم می آمیزد، چگونه جهان هستی را چون شبنمی از دریای وجود آفریدگار توانا ودانا توصیف می کند» (جهانگرد، ۱۳۸۷: ۳۹)

توجه به ارزش های دینی و تربیتی و حرکت به سمت تهذیب نفس و کمال انسانی از جمله نکات بارز تربیتی این مثنوی است که خواجوی کرمانی سعی نموده است همواره از ابتدا تا انتهای داستان گل و نوروز خداجویی در راس امور قرار داده و بنیان روابط موجود را بر پایه ی اصول دینی و تربیتی استوار بدارد.

۲ - ۱. طبیعت گرایی: خواجه از جمله ادیبانی است که به نقش طبیعت در تربیت انسان خصوصاً در دوران کودکی تأکید بسیار دارد و طبیعت را عامل تأثیرگذار بر روح و جسم و تربیت کودک به ویژه از يك سالگی تا شش سالگی می داند و بهره گیری از اصول و قواعد طبیعی و در دامان طبیعت رشد یافتن را برای کودک لازم می شمارد:

چو شد یکساله شد شمعی شب  
افروز  
و یا خورشید در گهواره ای بود  
ز مهدش رفت خاطر سوی  
بستان  
مسلسل کرد بر گل شاخ سنبل  
(خواجهی کرمانی، ۱۳۷۰: ۴۹۱)

چو شد يك ماهه شد ماهی دل  
افروز  
به خوبی گونیا مه پاره ای بود  
چو شهدهش سیر گشت از شیر  
بستان  
گره زد سنبل سر حلقه بر گل

«انتخاب نام «گل» که آمدنش در طبیعت، آمدن «نوروز» را به همراه دارد، برای این اثر جاودانه خود بارزترین گواه طبیعت گرایی و ذوق لطیف و زیبایی شناسی سخن سرایی هوشمند است. استفاده و کاربرد عوامل و پدیده های طبیعی برای خواجه بسیار عادی است و بدون آنکه تکلفی ناپسند و غیرقابل فهم ایجاد کند، باعث آرایش کلام و وسعت میدان سخن می شود» (جهانگرد، ۱۳۸۷: ۵۷).

### ۳ - ۱. آغاز تربیت رسمی کودک از شش سالگی:

خواجهی کرمانی آغاز تربیت رسمی کودک را همراه با آموزش قوانین کلی و معانی و مفاهیمی که نیاز به درک و فهم بالایی ندارند از شش سالگی مطرح نموده است که در این زمان کودک در مکتب اساتید و معلمان به کسب دانش و فضل پرداخته و قواعد و اصول کلی را به درستی آموزش می بیند:

دوهفته ماه ازو در ششدر افتاد  
به لطف از هشت خلد افزون تر  
آمد  
ز مدهوشی فتادی در بن چاه  
به فضل ودانشش ترغیب کردند  
برو قانون کلی عرضه دادند  
شد از آموزگاران دانش اندوز

چو عمر او به سال شش در  
افتاد  
به حسن از هفت کشور بر سر  
آمد  
گرش یوسف پدیدي بر سر راه  
ز بهرش مکتبی ترتیب کردند  
سر درج معانی بر گشادند  
شده دانشورانیش دانش آموز

به اهلیت علم شد در زمانه  
به دانش گشت در عالم یگانه  
(خواجوی کرمانی، ۱۳۷۰: ۴۹۱)

۴ - ۱. آموزش مفاهیم و قوانینی که نیاز به استدلال و درک انتزاعی دارند از ده سالگی:

خواجو ده سالگی را اوج تفکر انتزاعی و توانایی کودک در آموختن منطق معانی می داند و برای تقویت آن آموزش شطرنج را کامل کننده پرورش عقلانی او دانسته و ورزش هایی چون چوگان، اسب سواری، تیراندازی، و شمشیر بازی را تأثیرگذار بر تقویت بعد جسمانی

کودک بیان می نماید، همچنین وی در این زمان بر پرورش بعد دینی نیز اهمیت زیادی قائل است:

چو شد ده ساله زین نه لوح زر کار ز منطق ریختی در معانی به شطرنج آن زمان کو دست بردی زدی شاه سپهری را به شه رخ چو از ایوان به صحرا کردی آهنگ و گر شبرنگ در میدان فکندی چو زین بر پشت که پیکر نهادی به تیر از شاه انجم بستدی تیغ چو بگرفتی به کف شمشیر بران چو افتادی به چین پر چین کمندش	بیان می کرد راز هفت سیر چو دریا دم زدی از درفشانی به یک دست از فلک نه دست بردی نهادندی شهان پیش رخس رخ به جنبش در فتادی چند فرسنگ فلک را در خم چوگان فکندی به کوه و در زلازل در فتادی بدریدی به خنجر پرده بر میغ برآوردی فغان از شیر غران شدی فغفور و خاقان پای بندش
--	---

(خواجوی کرمانی، ۱۳۷۰:

۴۹۱)

۵ - ۱. آموزش مهارت های سیاسی، جغرافیایی و فلسفی از ۱۴ سالگی:

آموختن اسرار عالم، جهان هستی و اسرار و رموز سیاست و احوال کشورهای دیگر را خواجو از ۱۴ سالگی لازم دانسته و همچنان در این دوره از زندگی



و سایر دوره ها بر نقش طبیعت به عنوان بزرگترین استاد کودک در پرورش استعدادها و توانایی هایش تأکید می نماید:

چو شد سالش دو هفت از هفت اختر درین شش پیشگاه از بیش و از کم به اندک عمر شد گیتی ستانی گهی راز فلک تقدیر کردی به دیدارش فلک را دیده روشن سری بودیش با صحرا و نخجیر دلش تنگ آمدی در کاخ و ایوان چو شاهینی شکار افکن بدیدی ز گیتی خواستی گیتی نوردی گهی کردی به میدان گوی بازی	معین کرد حال هفت کشور برو پنهان نماند اسرار عالم به عقل و هوش در گیتی جهانی گه از بهر جهان تدبیر کردی ز رویش شاه را کاشانه گلشن گهی بودش کمان در دست و گه تیر ز دی هر دم علم بر صحن میدان دلش همچون کبوتر بر پریدی دگر اندیشه از گردون نکردی گهی کردی به صحرا صید سازی کنار سبزه ای و صحن باغی سر کوه و هوای دشت بودی (خواجوی کرمانی، ۱۳۷۰:
نجستی خاطرش جز طرف راغی مدامش آرزوی گشت بودی	

( ۴۹۲ )

۶ - ۱. انتخاب همسر و ازدواج: داستان گل و نوروژ که پایه و اساس آن بر دلدادگی نوروژ به گل بنا نهاده شده است حکایت از يك رابطه پاك عاشقانه و عاری از هوس دارد که از ابتدا تا انتهای داستان مسیر خود را به همین صورت طی می نماید. لذا شاه پیروز پدر نوروژ که از دلباختگی فرزندش آگاه می شود تدبیر نموده و سعی می کند راه درست را به وی نشان دهد بنابراین درصدد آزمودن عشق واقعی نوروژ برآمده و با فرستادن افرادی که مورد اعتماد بودند نزد ایشان، سعی در منصرف کردن او از این عشق دارد.

البته شایان توجه است که شاه پیروز برای حفظ حرمت و احترامی که میان خود و فرزندش بود افراد دیگری را برای پند و اندرز دادن نزد او می فرستد که از جمله مهرسب حکیم و فرزندش مهران است که هر يك با بیان حکایتی برای نوروژ درباب بی فرجامی عشق سعی در انصراف او نمودند

که نوروز نیز حکایاتی در خصوص وصال دو دل‌داده برای آنها بیان نمود و آنان را از عشق واقعی خود آگاه کرد:

چو صبح از دل برآورد آتشین  
آه  
پس آنگه برقع از فکرت  
برانداخت  
برون برده ز میدان سخن گوی  
به دانش عقل کل را دانش آموز  
به اندرزش زیبان را درفشان  
کن

(خواجوی کرمانی، ۱۳۷۰: ۵۰۷)

پریشان گشت همچون سنبل از باد  
بر آن مهر آزمای مهریان تاب  
سوی نوروز شو از راه یاری  
به عقل از ورطه عشقش بدر بر  
به هر راهی طریقی چند می جوی  
به دست آرش که رفت از آشیانه  
دمش می ده و لیکن همدمش باش  
چو گیرد گوشه ای می دار گوشش  
تو پای دیگرش بر نقطه می دار  
(خواجوی کرمانی، ۱۳۷۰: ۵۳۰)

لذا شاه پیروز تدبیر را در فرستادن نوروز به زیارتگاه کوه نزد زاهدی که آن جا به عبادت مشغول بود دانست تا شاید نوروز از تقابل عقل و عشق سرافراز بیرون آمده و راه درست را در پیش گیرد:

نرفته گامی و کامی ندیده  
برآ بر باد پای آتش انگیز  
بر آن گلبن صفیری زن چو  
بلبل  
بپرواز آ در آن مقصوره  
حور  
بنه پایي و خود را بر سر  
آور  
اگر کاری کنی کارت بر آید

چو بشنید این سخن پیروزه گر  
شاه  
زمانی از تفکر سر در  
انداخت  
یکی را از حکیمان سخن  
گوی  
طلب فرمود و گفت ای دانش  
افروز  
به منزلگاه نوروز آشیان  
کن

شه از اندیشه آن سرو آزاد  
به مهران گفت کای مهر جهان تاب  
سبک برخیز چون باد بهاری  
اگر دستت دهد با او بسر بر  
ز هر پایي حدیثی چند می گوی  
خرد را دام ساز و وعظ دانه  
گرش مجروح بینی مرهمش باش  
چو سودایی بزد بنشان ز جوشش  
اگر بیرون نهد پایي چو پرگار

سرش بوسید و گفت ای نور  
دیده  
گرت دل می نشیند ورنه بر  
خیز  
درآن گلشن نفیری کن چو  
صلصل  
طوافی کن درآن معموره نور  
فرود آور سر و دستی بر آور  
برو باشد که قفلت بر گشاید

تماشای جهان بسیار کرده	پس آنگه با گروهی سال خورده
و یا خورشید یثرب را به معراج	روان کردش چو سوی کعبه حجاج
زمین بوسید و بر خسرو ثنا گفت	ملك زاده دلش چون غنچه بشکفت
دعارا معجز نو در سرافکند	ستایش را نقاب از رخ برافکند

(خواجوی کرمانی، ۱۳۷۰: ۵۶۹)

## ۲- آموزه های اخلاقی داستان «گل و نوروز» در خسته خواجوی کرمانی:

«رعایت جنبه های اخلاقی در گل و نوروز باعث چنان فضای پاکیزه‌ای می‌شود که شمیم پارسایی و رایحه ی روحانی آن مشام جهان را نزهت و آرامش می‌بخشد. قهرمانان داستان اصلی و داستانهای متن «گل و نوروز» هرگز پا را از دایرة اخلاق بیرون نمی‌نهند. بر رفتار آنها شرف، جوانمردی، داورى، شجاعت، مهربانی، صبوری، مبارزه و پایداری و عفت کلام حکم فرماست. پرهیزگاری، اعتدال، نجابت و اصالت از دیگر ارزش های حاکم بر فضای «گل و نوروز» است (جهانگرد، ۱۳۸۷: ۶۴)

گرایش های اخلاقی شخصیت هایی که در مثنوی «گل و نوروز» نام برده می‌شوند حاکی از جایگاه رفیع و ارزشمند اخلاق در پیشگاه خواجوی کرمانی و اهمیت دادن به آن است که در سروده های بسیاری از شاعران پارسی گوی این امر یافت می‌شود. خواجو در این داستان از فضائل اخلاقی و الایی بهره جسته است که به خوبی می‌تواند شکوه و عظمت ارزش های اخلاقی را به تصویر بکشد. آموزه های اخلاقی که از این مثنوی استخراج گردیده اند عبارتند از:

۱-۲. حرمت و احترام: یکی از مهم ترین ارزش های اخلاقی که خواجو در این مثنوی به آن بسیار پرداخته و آن را چاشنی روابط میان افراد نموده است حفظ حرمت و احترام پدر، استاد، پیر، مرشد و دیگران است که از آن جمله می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

**الف- حرمت و احترام پدر:** احترام به پدر یکی از بارزترین نکات اخلاقی این داستان است که نوروز هیچ گاه از آن غافل نبوده و در هر شرایطی حرمت پدر را نگاه داشته حتی زمانی که دلباخته ی گل می‌شود و همواره با افتادگی و تواضع خاص شنوای سخنان پدر می‌باشد:

چنین از حال نوروز آگهی داد

صبا چون از رخ گل پرده  
بگشاد

به گل چیدن درآمد سوی گلزار

علم زد بر بساط خسروانی  
فروزان کرد از رخ قصر پیروز

لبالب کرد از در دامن خاک  
زمانه چاکر و گردون غلامت

روان از چشمه جود تو آبی  
سپهر آبگون خاک رخت باد  
کواکب را جهان گردی نمایم  
(خواجوی کرمانی، ۱۳۷۰: ۵۰۴)

که چون گلچهر این اورنگ زر  
کار

رکاب افشانند بر کاخ کیانی  
به پیروزی چو مهر عالم  
افروز

به دیده خاک ره را کرد نمناک  
زمین بوسید کای عالم به  
کامت

جهان از دفتر قدر تو بایی  
شه انجم گدای درگهت باد  
اجازت ده که بر انجم برآیم

ب- حرمت و احترام بزرگتر: در داستان گل و نوروز افرادی هستند که به عنوان بزرگتر و راهنما به نصیحت و یا مصاحبت با نوروز می پردازند که خواجوی کرمانی در این وادی نیز با نکته سنجی تمام حرمت و احترام افراد را در مقام بزرگتر از سوی نوروز محفوظ داشته و فروتنی را چاشنی این ارتباط نموده است:

زمین بوسید پیش سلم سرکش  
ثنا را جیب و دامن پر گهر کرد

ز گوهر بحر را سرمایه بخشید

دل و طوطی شکر خای بشکست

که بتواند خرد تقریر آن کرد

فر و فرهنگ و رای کسروی دید

در آمد نامور چون آب و آتش  
زبان را طوطی و لب را شکر  
کرد

سخن را ز آفرین پیرایه  
بخشید

شکر را کلک نی در پای  
بشکست

به فرق شه نه آن گوهر  
فشان کرد

ملک در وی شکوه خسروی  
دید

(خواجوی کرمانی، ۱۳۷۰: ۵۸۱)

ج- حرمت و احترام پیر و مرشد و استاد: علاوه بر پدر و بزرگترها مثنوی گل و نوروز به بیان حفظ حرمت و منزلت و احترام استاد، پیر و مرشد از سوی شاگرد می پردازد که این نکته ی اخلاقی از اهمیت به سزایی برخوردار است به ویژه زمانی که پای دلباختگی و عشق به میان باشد:

پس آنکه شد به نزد دانش  
 افروز  
 چو طوطی کردش از منطق  
 شکرریز  
 دلت آینه نقش نهانی  
 روان ما به دانش بر فروزان  
 درین وادی به خون  
 آغشتگانیم  
 دهی پندی و بندی برگشایی

در آن گلشن طوافی کرد  
 نوروز  
 به بوسه گشت بر دستش  
 گهر ریز  
 که ای جاسوس راز آسمانی  
 تو خضر وقتی و ما تیره  
 روزان  
 شب تارست و ما  
 سرگشتگانیم  
 چه باشد گر به ما راهی  
 نمایی

(خواجوی کرمانی، ۱۳۷۰: ۶۸۲)

۲ - ۲. خویشتن داری: یکی از نکات اخلاقی داستان گل و نوروز، شرم حضور و حیای نوروز در ارائه راز دل خود به پدرش مبنی بر دلدادگی به گل است و تنها در محضر پدر با تشریح حال درونی خود، سعی در گرفتن اجازه سفر دارد تا با پناه بردن به دامن طبیعت خویشتن را از عشق گل سیراب نماید و خود را با شرایط جدید وفق دهد که این امر حاکی از خویشتن داری نوروز به سبب شرم و تواضعی است که در مقابل پدر دارد و پدر نیز از سر دلسوزی و بنابه احوال فرزند خویش او را از این سفر منع می نماید:

چو گوهر خاطرم در کان  
 گرفتست

اگر يك دم نشینم در شبستان

کواکب را جهان گردی نمایم  
 برم آب صبا در رهنوردی  
 به سیاحی بگیرم روم و چین را  
 ز من چون خوردم از گیتی ستانی  
 بگردم مدتی چون مه در آفاق

چرا اسب عزیمت می کنی تیز

میاور قصه وین منصوبه کم باز

ز گلزار وصال گل نچینم

(خواجوی کرمانی، ۱۳۷۰: ۵۰۴)

دلچون شمع در ایوان  
 گرفتست

بمیرم چون چراغ از باد  
 بستان

اجازت ده که بر ادهم برآیم  
 بیاموزم فلک را تیز گردی  
 چو سیاحان بپیامیم زمین را  
 کنم با چرخ گردان هم عنانی  
 برآیم گرد این خرگاه شش  
 طاق

به پاسخ گفت شه کای سرو  
 نو

مخوان افسانه وین منظومه  
 کم

میاد آن دم که من رویت نبینم

۲-۳. تواضع: نکته اخلاقی دیگری که در این مثنوی قابل توجه است تواضع و فروتنی نوروز در مقابل شاه پیروز در مقام پدر و همچنین در مقابل دیگران است حتی زمانی که با وی مخالفت کرده و از مراد خویش دور می افتد و یا زمانی که پدر او را به زیارت گاه می فرستد. در این داستان جایگاه تواضع و فروتنی چنان زیبا به تصویر کشیده شده است که آثار آن را حتی در حفظ حرمت و احترام و خویشتن داری نوروز در مقابل پدر و دیگران می توان به درستی احساس کرد:

ملك زاده زمین بوسید و پرگشت	دل آشفته اش آشفته تر گشت
چو روز آرزویش در شب افتاد	چو مویی گشت و در تاب تب افتاد
ز طاقت طاق گشت از درد دوری	نماندش بیش از آن برگ صیوری

(خواجوی کرمانی، ۱۳۷۰: ۵۰۶)

\*\*\*

زمین بوسید و گفت از شاه شاهان	جنابت بوسه گاه داد خواهان
ترا هر روز نوروزی دگر باد	ز هر چت هست عمرت بیشتر باد
ترا شب، روز باد و روز، نوروز	مرا هر شب هم آوا ناله و سوز

(خواجوی کرمانی، ۱۳۷۰: ۵۶۷)

اهمیت دادن به تواضع در این داستان تا بدان جاست که نوروز پس از راه یافتن به حریم گل و پدرش قیصر از معرفی خود به عنوان شاهزاده امتناع می ورزد تا بتواند گل را به واسطه وجود خود و توانایی های جنگی و سخنوری و علمی که در کودکی و جوانی آموخته است به دست آورد نه به واسطه شهزادگی و مقام پدرش. لذا مهران در فرصتی مناسب و پس از اینکه نوروز لیاقت خود را نشان داد شرح حال وی را بر قیصر چنین هویدا نمود:

مگر مهران ز روی مهربانی	به مستی با جگر سوزی نهانی
فرو خواند اندکی از حال نوروز	که این پیروزه هست از کان پیروز
گمان بر دست قیصر کو سپاهیست	نه لیکن دری از دریای شاهبست

به گوهر از نژادی سرسری  
نیست

درین کشور همانا جوهری  
نیست

اگر بینیدش اینجا يك سواره  
به تهایی نباید رفتن از راه

بود هر بنده اش میری هزاره  
که خرگه بر فلک تنها زند ماه

(خواجوی کرمانی، ۱۳۷۰: ۶۶۴)

۲-۴. راز داری و عیب پوشی: معرفی فردی بنام زین العابدین رازدار دریکی از حکایت های این مثنوی بیانگر اهمیتی است که خواجو برای این خصلت اخلاقی قائل است و این زمانی است که وزیر محمد عاشق شد و داستان این عشق بر مردم فاش گردید، زین العابدین پیر و مرشد درگاه در مقام نصیحت برآمده و بر محفوظ ماندن این راز نزد حاکم و رازداری تأکید می نماید تا شرایط بر وزیر محمد سخت تر نشود:

چنین خواندم که درایام پیشین  
به دستوری به دست آورده شه  
را

وزیری بود با تعظیم و تمکین  
به مستوری به پایان برده ره را

چو به صوفی و چون گل پر نیان  
پوش

قلندر پیشگان را حلقه درگوش

همه پیران مرشد یار غارش

چو زین العابدینی راز دارش  
خواجوی کرمانی، ۱۳۷۰: ۵۰۹

\*\*\*

چو بشنید این سخن سید  
برآشفت

که زخود بیرون شد و باخویشتن  
گفت

گر او پند ننیوشد چه گویم پس

ورین کسوت زمن پوشد چه گویم

پس

دستوری اساس و عظم بنهاد ز

آنکه شد به صدر خواجه چون باد

بیا

مهر آن مه دلخواه برگرد

خواجه و زین راه برگرد  
مبادا فاش گردد این حکایت

به گوش شه رسد روزی شکایت

(خواجوی کرمانی، ۱۳۷۰: ۵۱۲)

۲-۵ امانتداری: امانتداری نیز یکی از فضائل اخلاقی است که همواره در ردیف جوانمردی قرار می گیرد و از دیگر جنبه های اخلاقی داستان گل و نوروز است که خصوصاً در حکایت های متن این داستان از جمله «بهبزاد و پریزاد» و «نصر و نصیر عیار» به خوبی جلوه گر می شود:

به پوزش گفت سیاح جهان گرد  
امانت هست چیزی در سرایم

که بر خاطر مبادت از جهان گرد  
که نتوانم کزان غیبت نمایم

نه بیگانه که می اندیشم از  
خویش  
مباش امشب ازین اندیشه  
غمگین  
عزیز و همچو یوسف زر خریده  
کزیشان راستی نامد خیانت  
به دیده تا به روز اختر شمارند  
(خواجوی کرمانی، ۱۳۷۰: ۵۲۴)

به هر جایی که باشم باشدم  
پیش  
شاهش دل داد وگفت ای خواجه  
بنشین  
که هستنم دو طفل نو رسیده  
دو شمشادند در باغ دیانت  
فرستم هر دو را تاپاس دارند

\*\*\*

برآورد از درون موج زن جوش  
که با آن ماه رخ بیدق چنین راند  
دعا را جیب پر در ثمین کرد  
در آن گهر می دید و می گفت  
فرو گردد نهاد چرخ گردان  
(خواجوی کرمانی، ۱۳۷۰: ۶۰۷)

چو کرد این نکته نصر نامور  
گوش  
برآن شاه جوانمرد آفرین  
خواند  
ستایش را شکر در آستین  
کرد  
گهر می ریخت از مژگان و می  
سفت  
که گر عالم شود خالی ز مردان

۶-۲. دلسوزی: خواجه در مثنوی گل و نوروز از ابتدا تا انتها دلسوز دیگران بودن را به خوبی در قالب واژه ها و الفاظ عاشقانه و ادبی شرح داده که مهمترین آنها، دلسوزی های پدران شاه پیروز و حتی فرستادگانش به نزد نوروز است که با پند و نصیحت و از سر دلسوزی سعی در نشان دادن راه درست به وی می نمودند. همچنین زمانی که نوروز از پدر اجازه سفر خواست و یا هنگام روان کردن او به زیارتگاه کوه، پدر از سر دلسوزی رفتار نموده تا مبادا فرزندش تصمیم نادرستی بگیرد و یا به سمت تباهی کشیده شود. مصداق دیگر دلسوزی در این داستان را میتوان در حکایت وزیر محمد و زین العابدین یافت که پس از اینکه زین العابدین را عاشق شدن وزیر محمد هویدا گشت ایشان از سر دلسوزی چنین وزیر محمد را نصیحت می کنند:

شدی بر باد و درآتش فتادی  
چو هندو دست از آب روی شستن  
ز بهر در به دریا اوفتادن

شنیدم دل به دست عشق دادی  
خطا باشد زترکان مهر جستن  
به بوی گل به صحرا اوفتادن

چه جای عاشقی و عشق بازیست

درین ایوان که جای  
سرفرازیست



ترا گر ملك جم زير نگينست

نظر کن کاهرمَن چون در  
کمینست

برو باز آي و ترك اين قدم گير  
هوای آن پری از سر بدر کن  
و گر نی در جهان بدنام گردی  
فلك بر طاق ایوانت بگرید  
بخندد چون بداند داستانت  
چو پروانه پر و بالت بسوزد  
بر مردم نماند آب رویت

مشو نامحرم و راه حرم گیر  
وزین دیوان دیوانی حذرکن  
ز عشق دوست دشمن کام گردی  
هوا بر طرف بستانت بگرید  
سپهر پیر بر بخت جوانت  
دل پروانه پر حالت بسوزد  
برآید گرد بدنامی زکویت  
(خواجهی کرمانی، ۱۳۷۰: ۵۱۲)

\*\*\*

ز مهرش چون بد انسان دید

شب دیجور گشتش روز نوروز

پیروز  
رخش شد پرنیان زر کشیده  
برآشفت از تضرع کردن او  
دلش می داد بر هجران

جواهر بر سر افشاندش ز دیده  
شد اندوهگین از انده خوردن او  
که می دید از زمانه بی وفايي

گویای  
ولیکن خویش رابا آن  
نیاورد

سرشك دیده از مردم نهان کرد

سرش بوسید وگفت ای نور  
دیده

نرفته گامی و کامی ندیده

گرت دل می نشیند ورنه  
برخیز

برآ بر باد پای آتش انگیز

(خواجهی کرمانی، ۱۳۷۰: ۵۶۹)

۲-۷. بردباری: صبر، تحمل و شکیبایی از جمله فضائل اخلاقی هستند که

در بسیاری از حکایات های گل و نوروز میان عاشق و معشوق به چشم می خورد و از آن جمله در حکایت بهزاد و پریزاد، پس از آن که بهزاد رنج ها و مشقت های بسیاری را تحمل کرد به واسطه دور افتادن از همسر و دو فرزند خود، لیکن با شکیبایی بسیار پس از چندین سال و در اوج ناباوری زمانی که سیاح جهانگرد امانتی را به او و دو غلامش سپرد و غلامان هنگام امانتداری با رد و بدل کردن حکایت زندگی خود متوجه پیشینه مشترک خود شدند و فهمیدند که آن امانت مادرشان است و خود فرزندان بهزاد می باشند لذا در پایان حکایت، خواجه در مقام صبر و تحمل و بردباری چنین بیان می کند که:

نماید تا قیامت صبح بی شام  
شود آزاد آنکو بنده باشد

چنین است ای حکیم احوال ایام  
بیابد هر که او جوینده باشد

جگر خور تا جگر سوزي  
بيابي  
شود روشن به يوسف چشم  
يعقوب  
به ترك نام كن گر نام خواهي  
نبيني هيچ مهره بي دم مار  
بخویش از خویش چون بیرون  
توان شد

(خواجهی کرمانی، ۱۳۷۰: ۵۲۷)

ويا درجايي ديگر خواجوي کرمانی مقام صبر و شکيائي را چنين به  
تصوير مي کشد که :

چو بلبل درغم گل چند نالي  
ولي درتابي از پروانه داري  
زبخت نيك دولت چشم مي دار  
که افت و خيز در دولت نکوتر  
به خامه صورت الوان نگارند  
شود حاصل بهاي ميوه از  
چوب

نباشد غنچه بيم از نوک خارش  
(خواجهی کرمانی، ۱۳۷۰: ۶۵۴)

بود در تحت هرخوفي رجايي  
چراغ مهر بي گرمي خياليست  
بود بادش به دست و بند بر  
پاي  
کز آب تيره خيزد در شهوار  
کدامين گنج کان را مار نبود  
خدايست آنکه ملکش لايزالست

(خواجهی کرمانی، ۱۳۷۰: ۶۵۴)

ببايد جست تا روزي بيابي  
رسد هم عاقبت طالب به  
مطلوب  
چو خواجه گامزن گر کام  
خواهي  
نيابي هيچ گل بي زحمت خار  
نرفته ره به منزل چون توان  
شد

بدو گفت اي گل باغ معالي  
تو آن شمعي که صد پروانه  
داري  
گرت چشم بدی افتاد در کار  
مرنج ار در فگندت کوه پيکر  
به زخم تيشه لعل از کان  
برآرند  
بيفزاید رواج نقره از کوب  
نباشد گنج رنج از زخم مارش

بود درضمن هر دردي دوايي  
وجود چرخ بي گشتن محالست  
چو سرو آنرا که بيني پاي بر  
جاي  
منال از تيرگي دهر زنهار  
به بستان هيچ گل بي خار نبود  
نه آخر شاه انجم را زوالست

۸-۲. بخشش: در فرهنگ پارسي، بخشش در قالب اسم مصدر به معنای  
داد و دهش، عطا و بذل مال به کار می رود ولی بصورت مصدر  
متعدي هم استفاده میشود که واژه های بخشودن و بخشیدن به معنای

از گناه کسی درگذشتن، عفو کردن و گذشت کردن را نیز در بر می گیرد (فرهنگ فارسی عمید: ۱۳۸۹).

لذا در مثنوی گل و نوروز هر دو جنبه بخشش مورد تأکید قرار گرفته است که هر دو از فضائل و خصلت های اخلاقی مهم به شمار رفته و با ایثار، گذشت، جوانمردی و انفاق در یک ردیف قرار می گیرند. در خصوص بخشش در معنای گذشتن از اشتباه و گناه دیگران می توان به حکایت نصر و نصیر اشاره نمود:

مهل درمانده را در ناتوانی ببخشا ورنه بخشایش نیابی اگر خواهی بقا دل بر فناده اگر تخم کرم در دل نکاری خنک آنکس که این ره پیش گیرد	که وقت ناتوانی درمانی که بی بخشایش آسایش نیابی و گر جویی شفا ترک دواده بر از باغ سعادت بر نداری به شرط آنک ترک خویش گیرد
--	--

(خواجوی کرمانی، ۱۳۷۰: ۶۰۷)

همچنین در خصوص معنای دیگر بخشش یعنی گذشتن از مال و اموال و تعلق های دنیوی می توان به گذشتن نوروز از انگشتی بینظیر خود برای وصال گل اشاره کرد که آن را شبانه و زمانی که گل در خواب بود، در دست وی کرد تا میزان عشق و علاقه خود را به گل نشان دهد:

ز لعل تابناکش خاتمی بود برون آورد و در انگشت گل کرد	که در دست شهان زانسان کمی بود که باشد سرخ گل را لعل در خورد
---	---

(خواجوی کرمانی، ۱۳۷۰: ۶۳۵)

۲-۹. وفای به عهد: تأکید بر وفای به عهد به عنوان یکی از ارزشهای اخلاقی مهم در مثنوی گل و نوروز حاکی از توجه وافر خواجو به اصول اخلاقی است که ریشه در جوانمردی، صداقت، راست گفتاری و پایبندی به اخلاقیات دارد. لذا خواجو به زیبایی تمام این خصلت اخلاقی را در کنار سایر فضائل چون گذشت، دلسوزی و امانتداری به رشته تحریر در آورده و در قالب نظم به خوبی از عهده بیان آن برآمده است. از آن جمله می توان به وفای به عهد شاه قیصر، پدر گل اشاره کرد که پس از پیروزشدن نوروز در نبرد به وعده خود مبنی بر وصال گل و نوروز عمل کرده و چنین می گوید:

چو نوروز از می گلجوی شد مست	هوای گل ببردش دیگر از دست
--------------------------------	------------------------------

طلب را برقع از رخسار  
بگشود

فصاحت را چو بلبل کار  
فرمود

دهد در حجله گل بار نوروز

که وقت آمد که شاه کشور  
افروز

چرا از بهر گل بر دل نهی بار

به پاسخ گفت قیصر کای  
وفادار

که آن پیمان به پایانی رسانیم  
زما زین پس نیاید هیچ تقصیر  
خور از کوه و گل از خارت  
برآید

مخور انده که در تدبیر آنیم  
اگر تدبیر را خواند به تقدیر  
به یک ماه دگرکارت بر آید

(خواجوی کرمانی، ۱۳۷۰: ۶۴۹)

۱۰-۲. دینداری: رعایت اصول و قواعد دینی در روابط و مراودات از جمله

ارزشهای اخلاقی داستان گل و نوروز است که خواجو توانسته است با سرودن یک مثنوی عاشقانه، پایبندی به اصول و ارزشهای دینی و مذهبی را نیز در اوج ظرافت و زیبایی به تصویر بکشد تا بدانجا که نوروز در اوج جوانی وقتی که دلباخته گل شد پای را از دایره اصول اخلاقی فراتر نگذاشته و هوس یا شهوت را در عشق خود راه نداد و حتی در حکایتهای متن داستان و در هنگام وصال گل نیز با رعایت شئون دینی و اخلاقی، گل را به عقد خود درمی آورد که یکی از نکات بارز دینداری در این داستان است:

به آیین بزرگان حجازی  
به خسرو داد همچون جان  
شیرین

به دین احمدی و کیش تازی  
گل شیرین شمایل را به  
کابین

گل شادی دمید از گلستانش

شهنشه چون بر آمد کام  
جانش

به دامن درفشاند و بر سرش  
ریخت

گهرها را زیازو بند  
بگسیخت

که هر دانه بهای کشوری بود

نه هر دردانه ای زان  
گوهری بود

چه جای زر که جانها  
برفشاندند

بدین شادی سران هم زر  
فشاندند

که مهر افروز باد این گوهر  
پاک

مه از بام سپهر افتاد بر خاک

(خواجوی کرمانی، ۱۳۷۰: ۶۷۰)

«خودداری از بیان ریزه کاری های غیرضروری در صحنه های عاشقانه (که در بسیاری آثار عشقی دیده ایم گاه جنبه شهوانی به خود می گیرد و خوی

سرایندگان خود را نمودار می سازد) یکی دیگر از فرازهای کار خواجه در «گل و نروز» است. خواجه با سرودن يك مثنوي عاشقانه در عین حال که بسیار زیبا و پاک و نجیبانه عشق می ورزد، يك حکیم روشنگر است با جهان بینی و تجربتی عالمانه. شاعری است که عشق و علم و پرهیز و پهلوانی و پایداری و امید را درهم آمیخته، با صلابتی حکیمانه و اصالتی بزرگوارانه، بر مسند فرماندهی اخلاق نشسته و جواز ورود ارزشهای اخلاقی انسانی را به فضای «گل و نروز» صادر می کند و این اخلاق نه تنها ویژه شاعری محلی چون اوست بلکه به ریشه های فرهنگی، تربیتی، هویت و نجابت خاص کرمانی او نیز ارتباط پیدا می کند» (جهانگرد، ۱۳۸۷ : ۶۶)

### نتیجه گیری:

سخنوری خواجهی کرمانی در مثنوی «گل و نروز» دارای سبک روان و شیرینی است که هر خواننده ای را مجذوب خود می نماید و حکایت از پارسیگویی بی وصف ایشان در نظم است. رعایت اصول اعتقادی و احکام اسلامی و حریم اخلاقیات در جای جای این داستان بیانگر يك هویت ایرانی - اسلامی است که کلام خواجه را زیبا، سالم، مستحکم و عاری از هر بی قیدی و الفاظ ناموزون کرده است.

بیان آموزه های تربیتی داستان گل و نروز بسیار با ظرافت و در توالی موزونی صورت گرفته است که حاکی از علم و معرفت والای خواجه در زمینه تعلیم و تربیت و ارزشی که ایشان برای تربیت مناسب و صحیح در هر مرحله از زندگی قائل است که به خوبی توانسته است با تفکیک دورانهای مختلف و پراهمیت زندگی خصوصاً کودکی و جوانی، دستورالعمل تربیتی مناسب آن مرحله را در قالب نظم و با تکیه بر خداجویی و طبیعت گرایی بیان نماید.

اهمیتی که خواجه به طبیعت و رشدکودک در دامن طبیعت میدهد را می توان از نامی که ایشان برای این مثنوی یعنی «گل و نروز» انتخاب نموده اند فهمید که بیانگر رویش، زایش، نوشدن، شادکامی، وصال، زیبایی، خوبی و دیگر ویژگی هایی است که با دگرگونی طبیعت در هنگام نروز و فصل بهار در احوال زمین و انسانها رخ می دهد.

توجه به نقش ورزش درکنار طبیعت یکی از خصوصیات منحصر به فرد شعر خواجه در بیان اصول تربیتی است که هم به بعد جسمانی کودک توجه می کند و هم به بعد عقلانی و روحی او. تأکید بر ورزش هایی چون شطرنج، چوگان، شمشیربازی، اسب سواری و ... که نیاز به تمرکز و دقت فراوان،

جسمي سالم و فكري باز دارند اهميت اين امر را بيش از بيش نمايان مي سازد.

مسئلاً يكي از مهمترين اهداف خواجه در سرايش اين مثنوي اخلاق گرايي است و بيان ارزشهاي اخلاقي پسندیده که درخور قالب كلي و حکايت هاي اين داستان باشند.

رفتار و منش شخصيت هاي اين داستان که بيشتر رنگ و بوي وفاداري، جوانمردي، گذشت، احترام، دينداري، رازداري، دلسوزي و ديگر فضائل اخلاقي را دارد بيانگر نوعي هويت ايراني است که با ارزشهاي اسلامي درهم آميخته و عشق را در قالب اصول اخلاقي به تصوير مي کشد.

توجه به حفظ حرمت و احترام بزرگترها، تواضع و فروتنی در مقابل مقام پدر و استاد و دلسوزي پدر بر فرزند از جمله نکات بارز اخلاقي اين داستان است که در سرتاسر آن از ابتدا تا انتها و در شرايط آسان و يا دشوار رعايت شده است و در کنار اين اصول به ارزشهاي اخلاقي چون بخشش، وفاي به عهد، امانداري و رازداري توجه خاصي شده است و تركيب و تلفيق تمام اين ارزش ها و فضائل اخلاقي داستاني را بوجود آورده است که علاوه بر بيان يك عشق پاك و دلدادگي ناب، پاي را از دايره اخلاق و احكام اسلامي فراتر نگذاشته و ماندگاري و جذابيت اين اثر را صد چندان نموده است.

بطوركلي باتوجه به آموزه هاي تربيتي و اخلاقي مثنوي گل و نوروز چنين مي توان نتيجه گرفت که اين داستان خود يك مثنوي تربيتي- اخلاقي است که نمي توان تربيت آن را از اخلاق و اخلاق آن را از تربيت جدا کرد و در جاي جاي آن تربيت و اخلاق به هم آميخته و وابسته اند. لذا قدرت و قوت مثنوي «گل و نوروز» در اين است که از يك روند تربيتي- اخلاقي

نشأت گرفته از احکام اسلامی و خصلت های ایرانی شکل گرفته است و سخنوری بینظیر و علم و معرفت خاص خواجه آن را به یک اثر شگرف و مستحکم و جاودانه تبدیل کرده است.

#### کتابنامه

- ۱ - اسد الهی نژادکرمانی، معصومه (۱۳۷۸). **انسان شناسی در خمسه خواجوی کرمانی**. پایان نامه کارشناسی ارشد دانشکده ادبیات دانشگاه شیراز. برگرفته از سایت [www.hawzah.Net/hawzah/thesiss](http://www.hawzah.Net/hawzah/thesiss).
- ۲ - جهانگرد، فاطمه (۱۳۸۷). **همراه خواجه باگل و نوروز کرمان**: مرکز کرمان شناسی.
- ۳ - خواجوی کرمانی (۱۳۷۰). **خمسه خواجوی کرمان**، (به تصحیح سعید نیاز کرمانی). کرمان: دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان.
- ۴ - خواص، امیر؛ حسینی قلعه بهمن، اکبر؛ دبیری، احمد؛ شریفی، احمد حسین و پاکپور، علی (۱۳۸۸). **فلسفه اخلاق با تکیه بر مباحث تربیتی**. قم: دفتر نشر معارف. چاپ پنجم.
- ۵ - علوی، سیدحمیدرضا (۱۳۸۶). **نکات اساسی در فلسفه تعلیم و مکاتب فلسفی - تربیتی**. کرمان: انتشارات دانشگاه شهید باهنر کرمان.
- ۶ - عمید، حسن (۱۳۸۹). **فرهنگ فارسی عمید**، ویراست جدید. تهران: اشجع.
- ۷ - مطهری، مرتضی (۱۳۸۷). **تعلیم و تربیت در اسلام**. قم: صدرا.

## سیری در غزل سلطان باهو

شهلا سلیم نوری\*

### چکیده

سلطان باهو از صوفیان معروف پاکستان است او به دو زبان فارسی و پنجابی اشعاری عرفانی سروده است. اشعار پنجابی او میان مردم پنجاب بیشتر معروف اند و مردم آنجا اشعارش را برای خیروبرکت می خوانند.

موضوع اشعار وی هم پر از عرفان و آتش عشق الهی است و این شدت عشق به

---

\* رئیس گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه کراچی



شعر های او موسیقی خاصی بخشیده است که توجه هر خواننده را به طرف خود جلب کرده قلب او را از نور منور می سازد. اگر شخصی به عمق آن اشعار دقت کند حتما به پیغام باهو می رسد و این پیغام جدا جدا نمی تواند باشد بلکه هر خواننده به یک پیغام می رسد یعنی هیچ مخلوقی نمی تواند به جایی برسد الا خواست رب ذوالجلال باشد.

**کلیدواژه ها:** باهو، اصطلاحات عرفانی، عبدالقادر جیلانی، قرآن، حدیث، شاهجهان، شورکوت.

ولاموجود فی الكونین لا مقصود إلاهٌ و	یقین دانم درین عالم که لا معبود
	الإهو
مجو از غیر حق یاری که لا فتاح الإهو	چو تیغ لا بدست آری بیا تنها چه غم
	داری
نظر خود سوی وحدت کن که لا مطلوب	بلا لا لا همه کن بگو الله و
[۱]	الله جو الإهو

اشعاری که مملو از عشق و یقین و پر از شیرینی و چاشنی باشند، خواننده را مسحور کرده مجبور می کنند که بی اختیار خواندن را ادامه دهد. اشعار مزبور نیز مملو از این خصوصیت هستند. بدون شک اشعاری که در خود اینچنین ترنم و موسیقی داشته باشند، به جز اشعار عرفانی با موسیقی باهو باشد امکان ندارد.

خواننده چه از عموم مردم باشد چه از خاصان خدا، اشعار باهو هر دو را با کیفیت ناقابل بیان دچار می کند که در تحریر نمی گنجد. درک مفهوم اشعار باهو برای مخاطب چه خاص و چه عام باشد بسیار دشوار است و تنها سالکان و خاصان معنای خاص که از چشم عموم مردم پوشیده می

ماند. و عامه مردم از درک آن عاجزند شعر باهو سرشار از رمز و کنایه و اصطلاحات صوفیانه است. هر کسی که آگاهی اندکی از اصطلاحات صوفیانه داشته باشد، به عمق مضامین عرفان شعر و مرتبه ی کمال باهو پی می برد. برای اطلاع بیشتر به زندگی باهونظری می اندازیم.

سلطان باهو از اخلاف حضرت علی(ع) است. بعد از فاجعه ی کربلا تنی چند ازین خانواده ی محترم سوی ایران و خراسان هجرت کردند. در قرن چهارم هجری یک نفر از این خانواده موسوم به شخصی از این خاندان به نام "حسین شاه" در صحنه ی سیاست هرات نمودار شده حاکم آن شهر می شود. پسرش "امان شاه" هم یکی از برجسته ترین افراد این خانواده است. از کار های برجسته "امان شاه" او در اعانت سادات فاطمی بسیار کوشید و به سبب همین اعانت ،با لقب "اعوان"[۲] ملقب شد این لقب بعدها عنوان اصلی این خاندان گشت. تمام خانواده به اسم "اعوان" معروف شد.

این خانواده تا چهار پشت بر هرات و غزنین و غور حکمرانی کرد[۳]. در زمان هجوم تاتاریان این خانواده ی اعوان به طرف شهرهای کالا باغ، اچ و بلوت {در پاکستان} هجرت کرده سکونت اختیار کردند[۴]. اسلاف باهو از همین افراد می باشند.

پدر باهو محمد بازید/ بایزید شخص متدین و پابند شریعت و حافظ قرآن بود. در ازای خدمات گرانبهایش شاهجهان به نزدیک جهنگ و شورکوت املاکی عطا کرد و بازید همانجا سکونت اختیار[۵] کرد. باهو آنجا پا به دنیا گذاشت، سال تولد آنجناب در سال ۱۰۳۹ هـ ق که مصادف ۱۶۳۰ میلادی) [۶] است. گفته می شود مادرش "بی بی راستی" که با اوصاف حمیده متصف بود، قبل از ولادت او از غیب بشارت یافت که این مولود را باید به اسم "باهو" موسوم کند. چنانچه بی بی راستی همین اسم را برای او پسندید[۷]. به اعتبار لغوی "هو" کلمه عربی، ضمیر غایب مفرد و مذکر است و به معنی "او"[۸] می باشد. در اصطلاح صوفیانه "هو" اعتبار ذات به حسب غیبت و

بلا اعتبار صفات و یا "نبودن مشهود" [۹] است : توان به یقین گفت که از تاثیر همین اسم بود که او به درجه ی والا رسید.

در ابتدا از مادرش کسب فیض کرد. زمان کودکی و جوانی را در شهر "شور کوت" گذرانید. بعداً به بغداد رفته از محضر حبیب الله قادری بهره مند شد و به دستور حبیب الله قادری به طرف دهلی رفت و در آنجا از محضر عبدالرحمن گیلانی بهره فراونی برد. می گویند سلطان باهو بر دست هر دو بیعت کرده مرید آنان شده بود اما این گفته چندان مستند نیست. سلطان باهو به شهرها و مناطق و از مردمان عارف آن ولایات کسب فیض کرد. در این شهرها بغداد، دهلی، مصر، شام، روم، عربستان و کابل [۱۰] و غیره شامل اند. در اثنای این سفر ها اشخاص معروف آن زمان بر دست باهو بیعت کردند. معروفترین آنها قدسی مشهدی، سید مرتضی شاه و خوشحال خان ختک هستند. می گویند پادشاه اورنگزیب عالمگیر هم سه مرتبه با ایشان [۱۱] ملاقات کرد.

در مقدمه ی دیوان باهو به گفته ی خود او باهو ، وی سی سال در جاهای مختلف مرشد کامل را جستجو کرد و با اولیای کرام و عارفان و کاملان زمان خود ملاقات کرده بهره ی وافر حاصل کرد اما آن تسکین خاطرکه آرزویش را داشت، نتوانست بدست [۱۲] بیاورد. در مقدمه، مرتب تنظیم کننده ی این دیوان از متن "کلید توحید" که نوشته ی

خود باهو است قول باهو را نقل می کند وی باهو راجع به بیعت خود می نویسد که حضرت علی مرتضیٰ مرا دست گرفته به خدمت پیغمبر اقدس برد و من بر دست پیغمبر علیه السلام بیعت کردم و بعد از بیعت پیغمبر مرا بدست شیخ عبدالقادر جیلانی سپردند [۱۳]. در این باره شعر باهو که در دیوان نوشته شده این است:

دست بیعت کرد ما را مصطفی      فرزند خود خواند است ما را

مجتبی

شد اجازت باهو را از مصطفی      خلق را تلقین بکن بهر خدا

خاک پایم از حسین و از حسن      معرفت گشت است بر من انجمن

[۱۴]

یعنی بگفته ی خود سلطان باهو ، و از لحاظ باطن بر دست پیغمبر بیعت کرد و به طریق اوپسی از پیغمبر فیض حاصل کرد و سیدالنساء فاطمه الزهرا و علی مرتضی او را فرزند خود خواندند. از همین رو چنین می گوید :

فرزند خود خواند است ما را فاطمه      معرفت فقر است بر من خاتمه [۱۵]

آقای نسیم مرتب کننده دیوان باهو در مقدمه کتاب دیگر او باعنوان سلطان باهو "توفیق الهدایت" نقل می کند که باهو در کتاب مذکور به وضوح فرموده که فیضی که من به وسیله ی باطن حاصل کرده ام آن فیض مرا از نیاز به مرشد ظاهر بی نیاز کرده است.

این مسأله مانع آن می شود که کسی به یقین بگوید که "باهو" بر دست فلان صوفی زمان خود بیعت کرده بود [۱۶] آنجناب علوم دنیای او را کم آموخته بود. باوجود این در عربی و فارسی چیره دست بود و در علوم روحانی یا در علم لدن بی نظیر بود [۷۱].

و رشد و هدایت و تعلیم و تربیت باطنی [روحانی] را از شیخ عبدالقادر جیلانی کسب کرد و با سلسله قادریه منسلک و پیرو فقه حنفی بود. باهو در سن شصت و سه (۶۳) سالگی در سال ۱۱۰۲ هـ ق ( ۱۶۹۱ میلادی) چشم از جهان فانی بر بست. نزدیک شورکوت روستایی

به مناسبت اسم باهو یعنی به نام "دربار سلطان باهو" معروف است ، وی همانجا مدفون [۱۸] شد.

باهو چهار زن داشت و صاحب هشت پسر [۱۹] بود. او کتابهای زیاد دارد و اکثر آنها به زبان فارسی و پنجابی بود. در بعضی کتاب ها تعداد تصانیف فارسی او را ۱۴۰ و برخی بیشتر از صد گفته و نوشته اند که بیشتر کتابها از دست روزگار مصون [۲۰] نمانده است.

سلطان باهو برای عموم مردم میناره ی نور بود که روشنگری آن منحصر به زمان و مکان خاصی نبود . رشد و هدایت و تعلیمات عمیق در اشعار او موجود است. اسلوب بیان وی بسیار دلکش و ساده و پر از رمز و حکمت است. با اینکه از واژه های عربی بسیار استفاده کرده است . اما حامل تاثیری است که در عمق قلب و روح انسان جایگزین می شود . درس او همان درس است که همه ی ما خوانده ایم ، می دانیم و می فهمیم. ولی وقتی که بخوانیم و کمی دقت کنیم معلوم می شود که تازه از آن تعلیمات آشنامی شویم. به طور مثال. باهو می گوید ما انسانها تا وقتی که خداوند با لطف خود ما را راهنمایی نکند نمی توانیم با ما تا آن موقع حق توبه نخواهیم داشت تا خدا ی متعال برای ما در توبه را باز نکند می گوید:

ایا والی معلی کن وفاداران خودهارا  
توی مولی مزکی کن جفاکاران  
خودهارا

بی قرب خویش راهم ده دل  
مکن بیدل بمهجوری توغمخواران  
دیوانه‌ءمارا  
خودهارا

طبییان جمله می هستند دواهرگز نمی  
نظررحمت مداواکن به بیماران  
خودهارا [۲۱]  
دانند

چون خودش عارف کامل بود درکلامش نیز رنگ عرفان نمایان است.

خواست باهو این بود که سالکان و رهروان طریقت بی ریا و صادق باشند به همین دلی تأکید می کند باید ماسوی الله را ترک کنیم. در نظر او این ماسوی شامل تمام چیزهایی هستند که انسان را از خدای متعال دور می سازند، حال چه خواهشات نفسانی و دنیاوی باشند یا فرزندان و مال و جاه مرتبه. باهو سعی می کند که انسان را با سختی از این افکار و خواهشها باز دارد. می گوید:

از ذات حق تعالی اعلام بی نواری  
گر عاشق تو مایی کن ترک ماسوی

را [۲۲]

به عقیده ی باهو این احسان باری تعالی است که ما را اشرف المخلوقات آفرید و در تمام موجودات کائنات ما را افضل قرار داد؛ زیرا همین امر خواست خود باری تعالی بود چون اوکل است و ما جزء او، و به طور جزئی حامل تمام صفات اسمای او هستیم و به سبب کبریای او ما همه به کمال می رسیم. اگر این اسباب دنیاوی در فهم ما نمی گنجد در آن صورت باز هم بر ما واجب است که براساس همین احسان خداوندی معرفت او را بدست بیاوریم. باهو می فرماید:

ما ذات نوالجلالیم و از کبریا  
ماشاه باعطاییم از ما بجو تو مارا

[۲۳]

کمالیم

عرفان و معرفت مضامین اصلی شعر باهو هستند. از هر شعر عشق و عقیدت خداوند متعال نمایان است. او خود را در عشق گم کرده بود به همین علت اشعار او غنایی است. می گوید:

طریق عشق می دانم ز درد اوراق  
برخ دلدار مفتونم ولی یاریست بی پروا

می خوانم

شبی بازی در اندازم شود ظاهر همه  
سر خود را فدا سازم ولی یاریست بی پروا

رازم

منم یاری نه آن یارم که دل از دوست

بهر دم جگر خوارم ولی یاریست بی

بردارم

پروا [۲۴]

همین غنا است که خواننده را مسحور می کند. در آغاز گفته شد که اشعار باهو عمیق و پر از رمز و کنایه است و هر کس بخواهد می تواند به مطابق گیرایی و فهم خود از آنها بهره مند شود من برای توضیح مقصود خود یک غزل از باهو را انتخاب کرده ام تا مطالب عرفانی شعرهای باهو را برای خوانندگان عزیز بیان کرده و تا حد امکان کلمات مخصوص تصوفانه را به طور اجمالی شرح دهم. چون این چیز ممکن نیست که یکباره تمام دیوان باهو را در مقاله ای گنجانیده و توضیح داده شود. در غزل مورد پسند باهو می گوید:

بی حجاب اگجا شنیدی خود کلام  
هر زمان از حق رسد او را سلام  
از حدیث حضرت آمد این کلام  
لیک در وی سر لاهوتی تمام

طور سینا گشت موسی را مقام  
عاشقی را طور، معراج دل ست  
دل که انسان ست عرش الله بدان  
این دل انسان [را] بیضهءناسوتی

شمر

هان شنو گفتم ترا مجمل کلام  
غیر عارف کس نداند والسلام [۲۵]

ذات انسان عین سر الله بدان  
یار انسان مخزن خاصه خداست

### اصطلاحات عرفانی و تصوف

کوه طور: چون کوه طور را با تجلی خدا نسبت است به همین مناسبت در اصطلاح تصوف کلمه ی "طور" برای "باطن نفس انسانی" به کار برده می شود؛ یعنی "حقیقت الهیه" که در وجود انسان موجود است می توان

گفت که رب کائنات در وجود هر انسان یافته می شود و صفات انسانی پرتو صفات باری تعالی [۲۶] است برای همین باهو به مناسبت "طور" سینا" را آورده، زیرا طور در سینا واقع است و شاهد همکلامی حضرت موسی با خدای تعالی است. قلب انسانی نیز مانند سینا است و شاهد تمام تجلیات باری تعالی است که بر انسان نازل می شوند.

**حجاب:** در اصطلاح عرفان مقصود از حجاب هر آن چیز است که بنده را از خدا دور می سازد. یعنی به هر "ماسوی" که میان بنده و خدا حایل شود، حجاب گفته می شود. فرقی نمی کند افکار باشد یا چیز دیگر؛ زیرا چیزهایی که نمی گذارند انسان افکار خود را متمرکز سازد بسیارند. انسان باید برای مقاومت با اینها هر لحظه آماده باشد و برای مبارزه با آنها بکوشد و آنها را از میان بردارد. برای همین آن سالک که بخواهد معرفت خدا حاصل کند بر او لازم است که این حجاب ها را دور سازد. این حجاب ها بر چند نوع است:

اول "حجاب ظلماتی" که آن را "حجاب ناسوتی" نیز می گویند. سالک باید آن را طی کند. وقتی این حجاب برداشته می شود صوفی باید "حجاب نورانی" که آن را "حجاب ملکوتی" هم می گویند از میان بردارد. سپس سالک باید "حجاب کیفی" را که یکی از مشکل ترین مراحل است طی کند.

وقتی سالک در این راه موفق شود به درجه ی عارف می رسد. [۶۷]

**معراج:** در اصطلاح صوفیانه در تمام کاینات برترین مقام یا برترین درجه فایز شدن "معراج" است؛ یعنی از هر شیء فانی اوج حاصل کردن معراج است [۲۸]. معراج هر کس مطابق به استعداد و صلاحیت اوست. برای همین پیغمبر صلی الله علیه و سلم نماز را معراج مؤمن خوانده است. در نماز انسان با خدا همکلام و رو به روی او می ایستد و همین بلندترین مقام است.

**عرش:** در اصطلاح صوفیان بلندترین آسمان عرش است که تمام افلاک



"معنویه" و "صوریه" را احاطه کرده است. بلندترین سطح این آسمان، مکان رحمان و هویت آن وجود مطلق است، چه از نظر عینی باشد یا از نظر حکم فرمایی. این آسمان هم ظاهر دارد و هم باطن؛ باطنش عالم قدس یعنی عالم صفات و اسما است و ظاهرش عالم انس. این آسمان از شش جهات منزله است و تمام اقسام موجودات را احاطه کرده است چنانکه بدن انسانی مجموعه جمیع متفرقات آنفس است. عرش جسم کلی جمیع متفرقات آفاق است [۲۹].

دل / قلب: در اصطلاح تصوف نورانی و مجرد است که این نه روح است و نه نفس انسانی بلکه مخلوقی است مابین این دو و انسانیت بر همین منحصر است. باطن این "روح" و ظاهرش نفس حیوانی است. قلب انسان عرش الله است؛ زیرا که حق تعالی در آن ظاهر می‌شود. قلب انسان مرکز "اسرار الهیه" و احاطه کننده‌ی تمام اعیان و مخلوقات است [۳۰]. قلب {خلاصه} اجمال هر چیز است؛ چون قلب از انوار خداوند است و روشنایی آن خلاصه‌ی تمام مخلوقات و موجودات است. توضیح این کلمه بسیار است اما به اختصار از کتاب "سرّ دلبران" نقل می‌شود؛ قلب آینه عالم است؛ چرا که قلب اصل و عالم فرع آن است. خدای تعالی می‌فرماید: مَا وَسِعَنِي أَرْضِي وَ لَأَسْمَانِي وَسِعَنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ [۳۱].

خدای تعالی با قدرت الهیه خود قلب انسان را وسعت داده این وسعت بر سه نوع است:

۱. وسعت علمی: معرفت الهی است و جز قلب انسان هیچ چیز نمی‌تواند خدای تعالی را مِنْ كُلِّ الْوُجُوهِ بشناسد.
۲. وسعت مشاهده: از راه کشف قلبی، انسان با خوبی‌های جمال الهی آشنا می‌شود. در دنیا هیچ مخلوقی نیست که مانند قلب انسان با ذات اسماء و صفات الهی آشنا باشد.
۳. وسعت خلافت: در این کائنات انسان به سبب همین قلب به درجه‌ی نایب

الله فایز است و در بسیاری از امور دنیا تصرف دارد. در کتاب مزید بیان شده که قلب از عرش بزرگتر است؛ چون در آفاق جای قیام رحمن و عرش است و در انفس قلب انسانی و ظهور رحمانی به نسبت عرش بر قلب بیشتر وارد می شود و عرش روز و شب طواف صاحب دل می کند [۳۲].

ناسوت: عالم بشریت [۳۳].

لاهورت: مقام فنا. محویت تامّه. حقیقت وحدت که در تمام اشیا موجود است. مرتبه ذات. لاهوت در حقیقت "لأهو" "الأهو" است [۳۴].

یار: تجلی صفات. صفت نصرت الهی [۳۵].

عین: خود را در هستی حق گم کردن. محو شدن سالک در ذات حق. با لذت وصال آشنا شدن یا به مقام بقا بالله رسیدن و غیره [۳۶].

عارف: شناسنده ی صفات باری تعالی؛ یعنی شخصی که صفات باری تعالی را به طریق حال و مکاشفه بشناسد، عارف است. عارف را "موحد" هم می گویند. در نظر عارف غیر حق وجود ندارد. او در کائنات تمام اشیا و موجودات را نمی شناسد جز اینکه تمامی آنها مظاهر حق اند [۳۷].

حال با توضیح این اصطلاحات تصوف چون بر غزل با هو نظری

باندازیم ما می توانیم با دقت و تأمل مطالب عمیق و دقیق بر می خوریم. حاصل این سیر چنین است.

باهو در شعر اول تلمیح حضرت موسی علیه السلام را آورده و به مقام والای او اشاره می کند و می گوید که او به عالی ترین مرتبه فایز شده بود چنانکه نه تنها در قلبش بلکه بر تمام وجودش عشق باری تعالی عیان بود و به سبب آن عشق میان او و خدا هیچ حجاب باقی نمانده و موسی بدون حجاب ندای مخاطب خود را می شنید چنانکه کوه طور سینا شاهد تجلیات خدا است، موسی هم شاهد تجلی باری تعالی است؛ چون محل تجلی قلب و سینه ی انسانی است. بنا بر این مقام موسی به منزله طور است که در آن تجلی خدا نازل شد. گذشته از این موسی پابند جای خاص نبود بلکه در هر

جا که موسی بود همانجای مانند طور بود و بر موسی انوار تجلیات ظاهر می شد. مقصود باهو از این مثال این است که سالک باید در باطن خود حقیقت و صفات باری تعالی را بجوید. برای موفقیت سالک باید پیش تر از همه معرفت نفس خود را حاصل کند تا جستجوی صفات الهی برایش آسان شود و او با کمک نفس مطمئنه ی خود حجاب ها را دور ساخته و بی حجاب ذات حق را مشاهده کند.

در شعر دوم باهو تأکید می کند که معراج دارای انواعی بسیار است؛ معراج پیغمبر جدا و معراج عموم مردم متفاوت است. حتی اگر کسی نماز با صدق دل بخواند آن نماز می تواند باعث معراج او شود؛ چون در آن موقع انسان از چیزهای فانی دل بر می کند و به خدای تعالی دل می بندد نمازی که با حضور قلب خوانده شود مانند آن است که با خدا ملاقات شود. اما در معراج صوفیان و عاشقان باهم فرق دارد؛ زیرا آنان صاحب نفس مطمئنه بوده و قلبشان از خواهش ها و علایق دنیوی خالی است و در آن خلوتکده به جز خدا هیچ چیز دنیوی متمکن نیست. باهو در اینجا آسان ترین راه برای حصول معرفت را نشان می دهد و می گوید هر که خواستار معرفت الهی باشد او باید قلب خود را از آلودگی ها پاک سازد و صفات الهیه را که در پرده صفات بشری در وجود او موجود اند بشناسد. چنانکه هر آن شخص که توانست از حقیقت الهی آگاه شود گویا او کوه طور را سر کرده است و آن شخصی که توانست به این مرتبه برسد مانند آن است که با مجاهده به معراج رسیده باشد. همین مرتبه آرزو و مکان عاشق است. برای اینکه در معراج هیچ حجاب وجود ندارد و بنده به طور مستقیم از تجلیات الهی بهره مند می شود و بر عالی ترین مرتبه نایل می شود.

باهو در شعر دیگری به مناسبت کلمه معراج از دل و عرش یاد می کند. در اصل حقیقت انسان همان دل است. به عقیده باهو خداوند بزرگ انسان را با نعمتی مانند دل سرفراز نموده و علم کل عالم را به او عنایت

فرموده است؛ به بیان دیگر معرفت تمام کاینات را به او عطا کرده است در واقع از راه دل ما انسان‌ها به معراج انسانیت می‌رسیم. با همین قلب ما معرفتِ عالم و معرفتِ الهی را به دست می‌آوریم و همین ضربان قلب هستند که ما را زنده نگهداشته‌اند. چنانکه پیش‌تر درباره کلمه ی قلب گفتیم در وجود انسان جای قیام و مکان رحمن و یا عرش الهی همین دل است. باهو بر همین اساس، دل را عرش الهی گفته است و افزون بر آن دل را برای این انسان گفته که این قلب حامل صفات عالی و منبع و سرچشمه تمام علوم است و قرآن هم اصطلاح قلب زنده یا مُهر زده و قلب مرده را آورده و همگان می‌دانند منظور از این اصطلاح انسان مؤمن یا انسان گمراه است. باهو همین بحث را در شعر دیگری ادامه می‌دهد و می‌گوید که قلبی که پر از معرفت الهی باشد به ظاهر قلب انسان فانی است اما در آن اسرار کاینات نهان است. بدین سبب درباره عالم ناسوت و عالم لاهوت هم سخنانی می‌آورد. و عالم بشریت {ناسوت} را بیضه ی ناسوتی شمرده است. این اصطلاح بیضه ناسوتی در اصل حالت مقید بودن است. می‌توان گفت اسرار کاینات و روح انسانی در پیکر گلی مقید و زندانی است و تا موقعی که او پوست آن را نشکند، نجات و رهایی نمی‌یابد. در مقدمه دیوان باهو قول حضرت عبدالقادر جیلانی نقل شده که ایشان فرمودند: تخم من برابر هزار مرغ است، چون این بیضه ناسوتی شکسته و در فضای قدس پرواز کند آن وقت عنقای قدس می‌شود. در آن حالت هیچکس نمی‌تواند ارزش آن را بیان کند. باهو خودش از سلسله قادری بود و می‌دانست منظور عبدالقادر قلب مؤمن است که پر از نور ایمان است به همین دلیل او قلب انسان را بیضه ناسوتی نامیده و تأکید می‌کند تا وقتی که شما از حالت و خواهش‌ها و تقاضای بشری بیرون نیایید یا آن را کنار نگذارید و پوشش ظاهریش را نشکنید از اسرار و رموز عالم لاهوت آگاه نخواهید شد و این مطلب به این حدیث اشاره می‌کند:

مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ

یعنی کسی که خود را شناخت او ربّ خود را شناسد.  
منظور باهو هم همین است که اصل و حقیقت خود را بشناس تا به خدا  
برسی.

به عقیده ی باهو در تمام کاینات جز وجود باری تعالی هیچ وجودی  
نیست. او در هر جا و در هر چیز موجود است؛ به این علت اگرچه قلب  
انسانی از تقاضاهای بشری پر است با وجود این او نه تنها از حقیقت ذات  
واحد آگاه است، بلکه به عرفان ذات یعنی به خواست خود نیز می‌رسد. از  
این رو انسان را "خلیفه‌الارض" می‌گویند و هر انسان که بخواهد به مقام  
خلیفه‌الارضی برسد باید در اسرار کاینات تصرف داشته باشد. به بیان دیگر  
علت آفرینش کاینات همین مقام انسان است و جز این در اسرار کاینات چه  
پیغامی می‌تواند پنهان باشد؛ زیرا مقام لاهوت خاص خلیفه الارض است.  
چنانچه برای انسان ضروری است که مقام فنا را طی کند.

حالا برمی‌گردیم به اصل موضوع یعنی قلب انسانی که پیش هر کس  
موجود هست و باهو آن را "بیضه ناسوتی" می‌نامد. اگر در این بیضه  
ناسوتی خواهش‌های بی‌شماری باشند غیرطبیعی نیست، اما باهو می‌گوید  
کمال انسان همین است که در این بیضه ناسوتی از میان این همه خواهش  
انسان باید اسرار لاهوتی را بجوید و خود را با آنها مأنوس و آشنا سازد.  
برای آگاهی از این حقیقت شرط این است که انسان معرفت کاینات و عرفانی  
الهی را از راه سلوک فرا گیرد و به این مقام برسد.  
دو شعر آخر غزل باهو این است:

هان شنو گفتم ترا مجمل کلام  
غیر عارف کس نداند والسلام

ذات انسان عین سرّ الله بدان  
یار انسان مخزن خاصه خدا

است

چنانکه پیش تر بیان شد کلمه "عین" به مفهوم در ذات حق گم شدن و کلمه ی "پار" صفت نصرت الهی است. در این دو شعر آخر باهو تمام تعالیم خود را به طور اجمالی یکجا مطرح کرده و برای عموم مردم این نتیجه را ارائه دهد و می گوید که ما انسان‌ها اگر قدرت آن را نداریم که از دنیا معرفت یابیم و ضروری است نظری به وجود انسانی بیندازیم زیرا بدن انسان پُر از اسرار الهی است و هر عضو آن مانند دم و بازدم، ضربان قلب، مسام و موهایی که در آن موجودند و غیره و غیره ما را به نقل و تدبیر فرا می خوانند باهو به این مسأله اشاره کرده و می گوید من به اختصار تمام نگفت را بیان کرده و توضیح داده ام تا افرادی که بخواهند این راه را اختیار کنند یا کسانی که این راه را اختیار کرده و به عرفان رسیده اند خود را شناخته و در ذات حق غرق شوند و تا از لذت وصال بهره مند

شوند و راهی که جز این باشد همه فریب است. در تصوف به این راه مقام بقا بالله می گوید.

برای بدست آوردن کمال عرفانی انسان باید راه سلوک را اختیار کند و با تزکیه نفس و مجاهده و تدبیر می‌تواند به این مقام برسد. قرآن هم همین مهم را تعلیم می کند و می گوید اسرار کاینات بر همان شخص کشف می شوند که خواستار وصال محبوب باشد؛ چرا که فقط این عالم فانی در اختیار تصرف انسان است و عالم باقی در اختیار او نیست. باهو انسان را برای این منبع خاص تجلی خدا گفته که پرتو ذات و صفات خداوند قدوس در او نمایان است. به دلیل همین جامعیت و استعداد، انسان شایسته امانت الهی و مسجود ملائک شده بار آن امانت را متحمل شده است. به بیان دیگر انسان خلاصه این عالم است [۳۸]. این سرّ را جز عارف هیچکس نمی‌تواند دریابد

که از بین تمام موجودات فقط انسان این جامعیت را دارد  
 موجودات دیگر را به لحاظ ارتباط معنوی با انسان همان نسبت است که  
 بدن انسانی را با روح. انسان مجموع جمله صفات الهی است و حقیقت انسان  
 مظهر اسم الله [۳۹] است. گویا حقایق عالم به اعتبار علمی و عینی مظاهر  
 حقیقت انسانی هستند به همین علت عالم را "انسان کبیر" و انسان را "عالم  
 صغیر" می‌گویند. عارف به این خاطر این سرّ را می‌داند که او شناسنده و  
 دانا و صبور است چنانکه پیش تر گفتیم اهل عرفان آن کسی را عارف می  
 گویند که خدای تعالی او را به مرتبه شهود ذات و اسما و صفات خود رسانیده  
 باشد. افزون بر این عارف کسی است که حق را از آن جهت عبادت می  
 کند که او را شایسته و در خور عبادت می‌داند نه از جهت امید [ثواب] جزا یا  
 از خوف عقاب [۴۰]. چنانچه شخصی که معبود را به اساس عبودیت او  
 بشناسد و تمام مخلوقات به شمول خود [انسان] را شناخته باشد چطور امکان  
 دارد که از بصیرت او این مهم پوشیده بماند که خدا در وجود انسانی چه  
 اسراری را نهفته است و مرتبه انسان در این کاینات به منزله خزینه است.  
 از تمام بحث ما این نتیجه اخذ می‌کنیم که مرتبه باهو چه از نظر صوفی  
 و چه میان شعرای عرفانی خیلی بلند است. در یک کلام می‌توان گفت باهو  
 صوفی و شاعر عارفی و الامقام است. نمونه‌های یاد شده را می‌توان نمایی از  
 کل دیوان او دانست که در بردارنده نابترین مفاهیم عرفانی است و به خواننده  
 سخن آشنا لذتی وصف‌ناشدنی ارزانی می‌دارد.

#### یادداشت‌ها

۱. دیوان باهو ص ۱۴
۲. [۱] مجله دانش شماره ۳۳ ص ۶۹ [۲] دیوان باهو ص ۳ [۳] تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند. فارسی ادب ج: ۲ ص ۲۰۸ [۴] تذکره شعرای پنجاب ص ۶۹ [۵] دانشنامه ص ۴۰۶
۳. مجله دانش ص ۶۹ [۲] دانشنامه ادب فارسی بخش اول ص ۴۰۶

۴. [۱] دیوان باهو ص ۳ [۲] دانشنامه ص ۴۰۶
۵. [۱] دانش ص ۶۹ [۲] دیوان باهو ص ۳ [۳] اُردو دائره معارف اسلامیه ص ۱۶۶-۱۶۷ [۴] تذکره شعرای پنجاب ص ۶۹ [۵] اسلامی انسائیکلو پی ڈیا ص ۹۵۰ [۶] دانشنامه ادب فارسی ص ۴۰۶
۶. [۱] مجله دانش ص ۶۸ [۲] دیوان باهو ص ۴ [۳] تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند ص ۲۰۸ [۴] اُردو دائره معارف اسلامیه ج ص ۱۶۶ [۵] تذکره شعرای پنجاب ص ۶۹
۷. دیوان باهو ص ۴
۸. [۱] همان ص ۴ [۲] فرهنگ عمید ص ۱۹۸۱ ج ۲
۹. [۱] اصطلاحات الصوفیہ ص ۱۵۷ [۲] سرّ دلبران ص ۳۳۸
۱۰. [۱] مجلهء دانش ص ۶۸-۶۹ [۲] دانشنامه فارسی ص ۴۰۶
- بخش اول
۱۱. [۱] مجلهء دانش ص ۷۰ [۲] ادبیات مسلمانان پاکستان و هند ص ۲۰۹ [۳] دانشنامه ص ۴۰۶
۱۲. [۱] مجله دانش ص ۶۹ [۲] دیوان باهو ص ۱۳ و ۱۱
۱۳. [۱] دیوان باهو ص ۱۲-۱۳ [۲] اردو دائره معارف اسلامیه ص ۱۶۷ [۳] تذکره شعرای پنجاب ص ۶۹ [۴] اسلامی انسائیکلو پی ڈیا ص ۹۵۰
۱۴. دیوان باهو ص ۱۱
۱۵. همان ص ۱۱
۱۶. [۱] اسلامی انسائیکلو پی ڈیا ص ۹۵ [۲] دیوان باهو ص ۱۲-۱۳
۱۷. دیوان باهو ص ۹
۱۸. [۱] دیوان باهو ص ۵ [۲] تذکره شعرای پنجاب ص ۶۹ [۳] اسلامی انسائیکلو پی ڈیا ص ۹۵۰ [۴] دانشنامه بخش اول



ص ۴۰۶-۴۰۷

۱۹. [۱] اردو دائره معارف اسلاميه ص ۱۶۷ [۲] اسلامى انسا

نيكلو پي ڙيا ص ۹۵۰

۲۰. [۱] همان [۲] اسلامى انسائيڪلو پي ڙيا ص ۹۵۰

۲۱. ديوان باهو ص ۲۱

۲۲. ديوان باهو ص ۲۳

۲۳. ديوان باهو ص ۲۳

۲۴. ديوان باهو ص ۲۰

۲۵. ديوان باهو ص ۶۲

۲۶. ديوان باهو ص ۲۴۶

۲۷. [۱] اصطلاحات الصوفيه ص ۲۶ [۲] سر دلبران ص ۱۴۱

۲۸. سر دلبران ص ۳۰۶

۲۹. سر دلبران ص ۲۵۳-۲۵۴

۳۰. سر دلبران ص ۲۸۰-۲۸۱

۳۱. سر دلبران ص ۲۸۱

۳۲. سر دلبران ص ۲۸۲

۳۳. سر دلبران ص ۳۱۱

۳۴. سر دلبران ص ۲۹۷

۳۵. سر دلبران ص ۳۳۹

۳۶. [۱] اصطلاحات الصوفيه ص ۱۰۲ [۲] سر دلبران ص ۲۷۰

۳۷. [۱] اصطلاحات الصوفيه ص ۶۷ [۲] سر دلبران ص ۲۵۰

۳۸. سر دلبران ص ۳۵-۳۶

۳۹. سر دلبران ص ۲۵۰-۲۵۱-۲۵۲

۴۰. فرهنگ عميد ج ۲. ص ۱۴۱۷

## کتابنامه

- ۱ - اردو دائره معارف اسلاميه دانشگاه پنجاب ، لاهور پاکستان ج ، ۱۱
- ۲ - انوشه ، حسن ، دانشنامه ادب فارسی شبه قاره ، بخش اول ،  
تهران ایران ، وزارت فرهنگ ارشاد اسلامی ۱۳۸۰ هـ . ش
- ۳ - بدخشانی ، مقبول بیگ ، پرفسور ، ادبیات مسلمانان پاکستان و هند  
، فارسی ادب ، چاپ اول دانشگاه پنجاب لاهور ، پاکستان ، ج : ۲ ،  
۱۹۸۱ م
- ۴ - خواجوی محمد مترجم ، اصطلاحات الصوفیه یا فرهنگ اصطلاحات  
عرفان و تصوف از شیخ عبد الرزاق کاشانی ، چاپ اول - انتشارات  
مولی تهران ایران ۱۳۷۲ هـ . ش
- ۵ - مجله دانش ، شماره ۳۳ ، مقاله دکتر سلطان الطاف علی ، ریزنی  
فرهنگی ایران ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد  
۱۹۹۳ م
- ۶ - ذوقی ، حضرت شاه سید محمد ، سر دلبران ، چاپ چهارم ، محفل  
ذوقیه کراچی ، پاکستان ، ۱۴۰۵ هـ . ق .
- ۷ - عبدالرشید ، سرهنگ خواجه ، تذکره شعرای پنجاب ، چاپ اول ،  
اقبال اکادمی کراچی پاکستان ۱۹۶۷ م .
- ۸ - عمید ، حسن ، فرهنگ فارسی عمید ، انتشارات امیر کبیر تهران ،  
ایران ، ج : ۲ ، ۱۳۶۴ هـ . ش
- ۹ - محمود ، سید قاسم ، اسلامی انسائیکلوپیدیا ، شاهکار فاونڈیشن  
کراچی پاکستان ۱۹۸۴ م .
- ۱۰ - نسیم ک . بی دکتر گرد آورنده دیوان باهو فارسی ، چاپ اول ،  
اکادمی حضرت سلطان باهو ، لاهور ، ۱۹۹۰ م

## اوضاع اجتماعی و فرهنگی دکن از دیدگاه تاریخ فرشته

نکته فاطمه\*

### چکیده :

گلشن ابراهیمی تالیف محمد قاسم هندو شاه استرآبادی ملقب به فرشته به عنوان تاریخ فرشته از منابع تاریخی برجسته هند به ویژه دکن می باشد . فرشته در دوره عادلشاهی ونظام شاهی در بیجاپور و احمدنگر می زیست .دراین پژوهش اوضاع اجتماعی و فرهنگی دکن از دوره سلاطین بهمنی تا روزگار مولف (زنده تا ۱۰۳۳/هـ ۱۶۲۴م) از دیدگاه تاریخ وی بررسی گردیده است .

**کلید واژه ها:** بهمنی ، احمدنگر، بیجاپور، کرناتک

### مقدمه :

تاریخ فرشته یکی از تواریخ عمومی شبه قاره به شمار می آید .مولف محمد قاسم هندوشاه استرآبادی ملقب به فرشته این تاریخ مهم را در

---

\* . استاد یار زبان و ادبیات فارسی ،دانشگاه ملی اردوی مولانا آزاد ،شهرک لکهنو.

سال ۱۰۱۵هـ/۱۶۰۶ به اشاره و تشویق یکی از سلاطین دکن از سلسله های عادل شاهیان به نام ابراهیم عادل شاه دوم (حکومت ۹۸۸-۱۰۳۷هـ/۱۵۸۰-۱۶۲۷م) به رشته نگارش درآورد. نام این کتاب را به مناسبت اسم ابراهیم عادل شاه گلشن ابراهیمی گذاشته است. این تاریخ به نام نوری نامیده می شود.

تاریخ فرشته از جهات متعدد دارای اهمیت و ارزش بسیاری دارد. فرشته تاریخ مفصل هندوستان تاروژگار خود نوشت که شامل تاریخ هند قدیم، عقاید و رسوم هندوان، احوال ظهور اسلام در هند تا وفات اکبر پادشاه، احوال دودمان های دکن و دیگر بخش های هند مثلاً گجرات، مالوه، خاندیس، سندھ، ملتان، کشمیر، مالابار و احوال مشایخ است. ضمناً شرح احوال امرا، علما فضلاء و شعرا را هم ذکر کرده است که از آن وضعیت علمی، ادبی، فرهنگی، ثقافتی و اجتماعی آن روزگار آشکار می شود. تاریخ فرشته که دارای دیباچه، مقدمه، دوازده مقالات و یک خاتمه است، برای بررسی تاریخ میانه هند به ویژه تاریخ دکن یکی از منابع پرارزش محسوب می شود. این تاریخ نه فقط مجموعه ای از واقعات تاریخ است بلکه از لحاظ علمی، ادبی و اجتماعی هم اهمیت و ارزش دارد. فرشته در این تاریخ راجع به رسوم و عقاید هندوستان، جشن های دربار، جامعه، مذاهب مختلف، وضعیت اقتصادی و غذا اطلاعات مهم و تاریخی فراهم کرده است. از این نوع اطلاعات مفصل و مختصر معلوم می شود که در هندوستان از حمله غزنوی تا روزگار فرشته مردم چطور زندگی می کردند. اطلاعات سیاسی، تاریخی، اجتماعی و جنبه های مختلف زندگی که محمد قاسم فرشته در تاریخ خود راجع به هند شمالی و جنوبی (دکن) فراهم کرده، بی اساس نیستند و ارزش بسیاری دارند چونکه در کتاب تاریخی دیگر آن زمان این قدر تفصیلات وجود ندارند. آن اطلاعاتی که فرشته درباره شمال هند هرچه نوشت، ممکن است که از منابع دیگر استفاده کرده و نوشته، اما اطلاعاتی که مربوط به دکن هستند، با استفاده منابع دیگر و از مشاهدات و تجربیات و پژوهش خود فرشته است. در این مقاله اوضاع اجتماعی و فرهنگی که فرشته در تاریخ فرشته راجع به دکن فراهم کرده است، ذکر می شود.

علاء الدین حسن گانگو بهمنی (حکومت : ۷۴۷- ۷۹۵هـ / ۱۳۴۷-۱۳۹۳م) به یک برهمن که اسمش گانگو بهمن بود ، دفتر محاسبه مملکت دکن سپرد . فرشته می نویسد که قبل از این برهمنان عهده و مراتب پادشاهان اسلام را قبول نمی کردند . در روستاها ، اطراف شهرها و سواحل نهرها گوشه نشین به کسب انواع علوم خصوصاً علم نجوم مشغول بودند ، با توکل زندگی می کردند و ملازمت پادشاهان و مردم را هیچ و بدبختی خودمی دانستند . اگر احياناً بعضی از ایشان برای طبقات ، وعظ و قصه خوانی به مجلس ارباب جاه می رفتند ، فقط انعام و هدیه را قبول می کرده نوکری را نمی پذیرفتند . (فرشته ، محمد قاسم هندو شاه ، ص ۲۷۸)

در سال ۷۶۷هـ / ۱۳۶۶م محمد شاه بهمنی اول (حکومت ۷۵۹- ۷۷۶هـ / ۱۳۵۷-۱۳۷۵م) بن علاء الدین حسن گانگو بهمنی به بیجا نگر حمله کرد و آن شهر را غارت کرده هندوان بی گناه را به قتل رسانید . بعضی قاصدان به پادشاه گفتند که در هیچ دینی روا نیست که برای دنیا داری بیگناهی را در عوض گناهکاران بکشند . محمد شاه متأثر شده عهد کرد که آینده خون بی گناه را نمی ریزد و بعد از او اولادش هم به این قول عمل می کردند . فرشته می نویسد که بعد از آن در دکن شایع شده که هر کس که بعد از جنگ زنده بدست افتد به قتل و هلاک او اقدام نمایند و بی سبب به قتل عام رعایا و ضعفا نپردازند . (همان ، ج ۱ ، ص ۲۹۲)

در دوره سلطنت سلطان علاء الدین شاه بهمنی دوم (حکومت : ۸۳۹-

۸۶۲هـ / ۱۴۳۶-۱۴۵۷م) بن احمد شاه بهمنی به مسیحی زنار دار و

برهمنان اجازه نبود که کارهای اداری دخالت کنند . پادشاه با ایشان حرف

نمی زد . (همان ، ج ۱ ، ص ۳۳۳)

در دکن زن اول پادشاهان بهمنیه خطاب «ملکه جهان» را می یافت و

برایش لازم بود که او هم از دودمان بهمنیه باشد (همان ، ج ۱ ، ص ۳۴۷)

ملکه جهان روز جشن و روزهای متبرک زیور مخصوص آویزان می

کرد . هیئت آن زیور این بود که مرواریدها را باهم یکجا و یک قبه

طلایی و مرصع به جواهر نصب کرده این طوری آویزان می کردند که

قبه بر سر و سلسله های مروارید بر پیشانی و بناگوش آویزان می شدند .

(همان ج ۲ ، ص ۴)

رسوم :

راجع به رسوم و رواج دکن فرشته اطلاع می دهد که رواج یکیک (شمشیر بازی) از دوره احمد نظام شاه اول (حکومت: ۹۱۳-۸۹۵ هـ / ۱۵۰۸-۱۴۹۰ م) آغاز شد. چونکه نه فقط پادشاه به این فن خیلی علاقه داشت بلکه رعایا هم به طرف این فن متوجه شد و در هر شهر و محله احمد نگر به جای مدارس و مکاتب ورزش خانه های شمشیر بازی ساخته شدند و بازار شمشیر بازی رونق و رواج بهم رسانید. هرکس خود را به این فن ماهر می دانست. فرشته می نویسد که اگر دو نفر باهم نزاع یا دعوا می داشتند آنان را پیش پادشاه می بردند و پادشاه فرمان می داد که هر دو شمشیر بازی می کنند و هرکس که اول به حریف خود باشمشیر حمله می کرد او را بهتری می دانستند. این فن این قدر رونق یافت که طلباء، امراء، مشایخ، خوانین و پادشاه شمشیربازی می کردند و آن را حیثیت و قابلیت عظیم می دانستند. اگر پسران ایشان شمشیر بازی نمی کردند آنان را به جمیع شجاعان نمی شمردند و سرزنش می کردند. (همان، ج ۲، ص ۱۰۱)

به قول فرشته در دکن رسم بود که قبل از آغاز جنگ بیرقهای رنگارنگ بر چوبها می بستند و به دستهای پیاده ها داده هر یک را بر گاوی سوار می کردند و به همین طور پیاده ها نیز بر اسبان سوار می کردند پیش فوج دشمنان در می آمدند و جنگ را آغاز می کردند (همان، ج ۱، ص ۳۱۸) در دکن این رسم هم رایج بود که نشان و علم کسی را دیگر کسی نمی توانست انتخاب و اختیار کرد و اگر کسی که بر سر بهانه است و میل جنگ دارد چنین می کند تا آتش نزاع و جنگ مرتفع گشته و کار به قتل انجامد. (همان، ج ۲، ص ۳۶)

به گفته فرشته در دکن رسم بود که پان (برگ تنبوله) بزرگان را به طریق ادب بر چادری که دارند، می گسترده و از ایشان می گیرند. (همان، ج ۲، ص ۱۶)

مؤرخ دیگر هم اطلاع می دهد که میان اهل هند رسم است که هر وقت که مهمان خود را خدا حافظی می کنند، پان می دهند. (همان، ج ۲، ص ۲۶۶)

فرشته درباره اهل کرناتک و رسوم ایشان می نویسد که پیاده های کرناتک به حرص و طمع چیز کوچک جان خود را به خطر می انداختند. روی بدن برهنه یک نوع روغن می مالیدند تا از گرفت دشمن محفوظ بمانند. اگر گاهی به دست دشمن می افتند، از اثر این روغن دست دشمن می لغزید و آنها با

آسانی راه فرار اختیار می کردند . علاوه بر این آنها در جادوگری هم شهرت داشتند . افسون مشهور آنها این بود که جایی که مرده ها می سوختند ، خاک آنجا را پیش خود می گذاشتند و بر آن چیزی خوانده در آن خانه یا خیمه که می خواستند دزدی کنند ، می افشاندند . در نتیجه مردم آن خانه یا غافل می شدند و یا می خوابیدند . اگر احیاناً کسی از خواب بیدار می شد و دزدان را می دید نمی توانست که حرفی بزند یا از جای بلند شود . (همان ج ۲ ، ص ۴۳)

سلطان علاء الدین شاه بهمنی دوم غالباً اولین پادشاه بود که بر علیه مفت خواران و گداها و گدایی و اکنش نشان داد . به فرمان او بر گردن اینها طوق آهنین انداخته کارهای نجس و کثیف مانند پاک کردن قاذورات و فضولات و کشیدن گل و سنگ و همین نوع کارهای دشوار و پر زحمت دادند تا ایشان متنبه کسب معاش شوند و از پیشه گدایی دست بکشند یا از آن مملکت جای دیگر بروند . (ج ۱ ، ص ۳۳۳)

بر اساس نوشته فرشته در آن زمان در دکن دزدی و راهزنی هم عام بود . به قول فرشته دزدان و راهزنان مشهور به آفاق بودند . راهها برای قوافل و کاروان غیر محفوظ بودند . محمد شاه بهمنی اول برای بیخ کنی راهزنان و دزدان به چهار سو فرمان داد که هر حاکم حدود مملکت خود را از راهزنان پاک کنند و برای عبرت دیگران سرهای کوچک و بزرگ را به دربار شاهی بفرستند . چنانچه به موجب این فرمان در مدت شش هفت ماه اثری از راهزنان باقی نماند . (ج ۱ ، ص ۲۹۵)

مؤسس دودمان نظام شاهیه احمد نظام شاه اول در سال ۸۹۵هـ / ۱۴۹۰م چتر سفیدی که در آن زمان نشان پادشاهان گجرات ، دهلی و ماندو بود ، بر سر خود گرفت و اسم سلطان محمود شاه بهمنی را از خطبه خارج کرده اسم خود را شامل کرد . امرای دکن به ایران به این امر معترض شدند . در نتیجه پادشاه خطبه را موقوف کرد اما راجع به چتر گفت که من این چتر را مانند گرمی و حرارت خورشید استفاده می کنم . امرا جواب دادند که اگر این طوری است پس باید به همه مردم اجازه بدهند که هر کس که می خواهد از گرمی خورشید محفوظ بماند ، با چتر استفاده کند . لاجرم احمد شاه فرمان داد . تفاوت بین چتر پادشاه و سائر مردم این بود که گلی از پارچه سرخ بر چتر نظام شاه طرح داده و از دیگران سفید یکرنگ قرار دادند . در نتیجه آهسته آهسته سلاطین عادل شاهیه ، عماد شاهیه ، قطب شاهیه و برید شاهیه بر همین نسبت با چتر استفاده کردند و به قول فرشته تا تاریخ ۱۰۱۸هـ / ۱۶۰۹م یعنی تاریخ تالیف فرشته در دکن بر سر هر کوچک و بزرگ

شاه و گدا چتر دیده می شد. به خلاف سائر جاهای هند غیر از پادشاه کسی دیگر جرات نداشت که چتر بر سر بگذارد. (همان ج ۲، ص ۹۶)  
در جمادی الاول ۸۷۱ هـ / دسامبر ۱۴۶۶ م فرمانروای دکن محمود شاه بهمنی سوم (حکومت: ۸۶۷-۸۸۷ هـ / ۱۴۶۳-۱۴۸۲ م) و حکمران مالوه سلطان محمود خلجی (حکومت: ۸۴۰-۸۷۳ هـ / ۱۴۳۶-۱۴۶۹ م) باهم جنگیدند. بعد از صلح محمود خلجی شرطی نهاد که در دکن همه کارهای اداری به اعتبار تاریخ قمری درج شوند و رواج تاریخ شمسی برطرف سازند. (همان ج ۲، ص ۲۵۳)

### جشن های شاهی، محلات، آداب و رسوم درباری:

محمد شاه بهمنی اول بعد از تخت نشینی خود دستور داد که سکه طلائی بزنند و پنج بار نوبت شاهی بنوازند و جمیع مردم به هنگام دربار عام زانو زده سر بر زمین نهند. فرشته می نویسد که بعد از زوال سلطنت بهمنیه چند دودمان در دکن فرمانروایی کردند و صاحب چتر و خطبه شدند اما هیچ کس اصلاً نه سکه زدند و نه پنج نوبت شاهی که لازمه شاهان است، نواختند. فقط حکمران تلنگانه که مشهور به قطب شاهیه هستند، اگر چه ایشان سکه طلائی نزدند ولی نوبت پنج شاهی به طریق سلاطین بهمنیه نواختند. (همان، ج ۱، ص ۲۸۲)

رای تلنگانه به عوض صلح جنگ به سلطان محمد شاه بهمنی یک تخت مرصع بنام تخت فیروزه به طور هدیه فرستاد. فرشته از مردم کهن سال و سالخورده که تخت فیروزه را دیده بودند، شنید که این تخت که روز نو روز در پایتخت بهمنی حسن آباد گلبرگه داخل شد، تخت فیروزه نامیدند. طولش سه گز و عرض دو و نیم گز و از چوب آبنوس ساخته بالای آن تختهای طلا مرصع به جواهر گرانبها نصب کرده بودند. بنوعی که وقت نقل و تحویل تختهای مرصع را در هم کرده جدا می پیچیدند و در صندوقهای می گذاشتند. بعد از حکومت محمد شاه هر یک از سلاطین بهمنیه که صاحب این تخت می شد مانند محمد شاه مروارید و جواهر پر ارزش بر آن افزود. فرشته از ملا اسماعیل که آباء و اجدادش در محافظت تخت فیروزه مستخدم بودند، جويا شد. ازش معلوم شد که پوشش آن تخت از مینای فیروزه رنگ بود. به مناسبت رنگ، تخت فیروزه نامیده شد. سلطان محمد شاه در آن روز که بر تخت فیروزه نشست، بعد از آن چهل روز محافل و مجالس جشن داشته به هیچ کس پرس و جو نکرد و هر کس آزاد بود که هر چه می خواهد بکند. جمعی از استادان موسیقی دان اشعار امیر خسرو و امیر حسن خواندند. از دهلی سیصد قوال به پایتخت حسن آباد گلبرگه آمدند و



محمد شاه وجود ایشان را مغتنم دانسته در عزت ایشان کوشیده روز آخر یک جلسه برگزار کرد. (همان، ج ۱، ص ۲۸۸)

تزرک و احتشام پادشاهان به ضیافت ها، جشن و طوی بزرگ معلوم می شود. این جشن ها از این لحاظ نیز اهم و دل بستگی دارند چون که از اینها وضعیت اجتماعی آن زمان آشکار می شود. علاء الدین حسن گانگو بهمنی در موقع عروسی شاهزاده محمد شاه جشن بزرگی برگزار کرد. ده هزار قیای زربفت و مخمل و اطلس و یک هزار اسب عراقی و عربی، دوست کمر بند، خنجر و شمشیر مرصع به جواهر به امرا و منصبداران و غلامان دربار داد. این جشن تا مدت یک سال (از ۲۴ ربیع الآخر ۷۵۲ هـ / ۲۰ جون ۱۳۵۲ م تا ۲۴ ربیع الآخر ۷۵۳ هـ / ۹ جون ۱۳۵۳ م) ادامه داد. و در این عرصه در شهر حسن آباد گلبرگه چند جا منجیق نصب کرده، انواع شیرینی ها و حبوبات که معمولاً در هند مخصوص و شهرت دارند، بر آن گذاشته بر مردم شهر می پاشیدند. هر روز جمیع مساجد شهر، دیگهای پر از غذاهای انواع مختلف برده به فقیران تقسیم می کردند. روز اختتام جشن امرا و ارکان سلطنت تحف و هدایای و جواهر و لعل قیمتی و نفود فراوان به رسم پیشکش از نظر پادشاه گذرانیده بشرف قبول سرافراز گشتند. (ج ۱، ص ۲۷۸)

در دربار محمد شاه بهمنی علاوه بر روز جمعه در روزهای دیگر در وسط ایوانی که فرشهای ابریشمین انداخته و شامیانه های مخمل، زربافت و دیگر پارچه های گرانقدر آویخته بودند. سلطان وقتی که یک پهر از روز می گذشت در دربار تشریف آورد. اول جهت تعظیم سجده تخت پدر می کرد و بعد از آن بر تخت نشسته امور سلطنت انجام می داد و پیش از آنکه اذان ظهر می شنید، برخاسته مجلس به اختتام می رسید. (ج ۱، ص ۲۸۲)

در تاریخ فرشته نوشته است که نزد رایان کرنا تک، از دواج دختران در قبيله دیگر باعث ننگ بود و هرگز این امر را انجام نمی دادند. ولی وقتی که فیروز شاه بهمنی و رای بیجانگر دیو رای جنگیدند و دیورای شکست خورد، فیروز شاه برای صلح شرطی نهاد و خواستگار دختر رام دیو شد. ناچار دیو رای این شرط را پذیرفت. راجع به جشن عروسی، فرشته می نویسد که تقریباً چهل روز از بیجانگر تا لشکر سلطان بهمنی دکانهای از دو طرف راه آراسته، هنرمندان هندو و مسلمان غذاهای انواع و اقسام آورده، بازیگران و رقص و موسیقی دان هنر و فن خود را تظاهر داشتند، عروس با جهیز بسیاری و اسباب دیگر به داماد سپرده شد. بعد از یک هفته داماد و عروس به بیجانگر رفتند.

دیورای استقبال پر شکوه کرد. از دروازه شهر تا پایتخت فرشهای مخمل ، اطلس مشجر و پارچه های دیگر گسترده شدند ، چون داماد و عروس به شهر رسیدند از دو طرف راه پسرها و دخترهای زیبا با طبقها ایستاده گل طلایی و نقره پی نثار کردند. وقتی که سلطان نزدیک یک قصر رام دیو از اسب فرود آمد پالکی مرصع به جواهر آوردند و سلطان فیروز شاه را بر آن سوار کرده جای مخصوصی که برای داماد و عروس بود ، بردند . ( ج ۱ ، ص ۳۱۵ )

علی عادل شاه در موقع رسم ختنه برادرزاده و ولیعهد ابراهیم عادل شاه دوم جشن بزرگی برگزار کرد . به قول فرشته چنانکه در دکن رسم بود ، شاهزاده را لباس سرخ پوشانیده تمام شهر می گشتند و دو طرف راه و بازارها سبدهای آتش بازی آویزان می کردند . ( ص ۲ ، ص ۴۶ )

فیروزه شاه بهمنی زنهای بسیاری داشت و در زمان سلطنت وی تعداد قصرها بسیار بود . آن محلی که مخصوص برای زنان خاص پادشاه بود در آن پیش هر زن سه کنیزها برای خدمتش می بودند . علاوه بر این کنیزها به دیگر کسی اجازه نبود که وارد محل شود. این کنیزها همزبان ملکه بودند . سلطان به زبان عربی خیلی علاقه مند بود . آن محل که در آن زنان عربی زندگی می کردند به نام عربی محل معروف بود و خدمتگاران و خدام آن محل همه عربی النسل و عربی زبان بودند . در آن محل زنی یا خدمتگار که به زبان عربی آشنایی نداشت ، اجازه نمی دادند که در محل داخل شود زنان عجمی که تعدادشان نه بود ، خدمتگاران و کنیزان آنها چرکسی ، ترک ، روسی ، کرجی و فارسی زبان بودند و همچنین سلطان زنان ترک ، فرنگ ، خطای ، افغان ، راجپوت ، بنگالی ، گجراتی ، تلنگی ، کنزی و مرهتی داشت که کنیزان آنها همزبان ایشان می بودند . پادشاه به زبان همه آشنایی داشت و با هر زن به زبان ایشان حرف می زد . ( ج ۱ ، ص ۳۰۹ )

فرشته راجع به حرمسرای پادشاه غیاث الدین خلجی (حکومت : ۸۷۳- ۹۰۵ هـ/ ۱۴۶۹-۱۵۰۰م) بن محمود خلجی اطلاعات جالبی فراهم می کند . می نویسد که وی به زبان حرمسرای خود همان طور عهده و مراتب و منصب تقسیم می کرد که بیرون حرمسرا به امرا داده می شدند . به گفته فرشته وی به بعضی از این زنها عهده وکیل، وزیر ، دبیر ، مشرف، خبردار ، نویسنده ، منجم و به بعضی خطاب و منصب مدرس ، صدر ، حکیم ، ندیم ، محتسب ، مفتی ، حافظ و مؤذن داد . همین طور به کنیزان حرمسرا هنرها و صناعت که درجهان معروف بودند ، بیاموخت . چنانچه بعضی از آنها رقص و آواز خواندن و سرودن

یاد گرفتند و بعضی در زرگری، آهنگری، مخمل بافی، کشتی‌گری و شعبده‌بازی مهارت حاصل کردند و در حرمسرای شاهی همین کارها می‌پرداختند. علاوه بر این، کنیزهای ترک که تعدادشان پانصد بود لباس مردان پوشانیده تیر اندازی و نیزه‌گری بیاموخت و ایشان را «سپاه ترک» نامیده شامل لشکر شدند. سلطان در حرمسرا یک بازار طرح داد و هر چیزی که در بازارهای شهر فروخته می‌شد و در بازار حرمسرا هم فروخته می‌شد. این امر خیلی شگفت‌انگیز بود که سلطان برای هر زن خواه منصبدار باشد خواه کنیز، روزی یا مزد یکسان مقرر کرد یعنی دو تنگه و دو من غله معین بود. چنانچه طوطی، شارک، کبوتر، نیزهر تنگه و غله می‌یافتند. یک روز در محل خود یک موش به نظر سلطان آمد و همین دو من غله و تنگه برایش معین کرده بود و فرمود که هر روز غله نزدیک لانه موش بگذارند. یک هزار کنیز که حافظ قرآن بودند، دستور داده شده بودند که وقتی که سلطان لباس عوض کند کنیزها قرآن بخوانند و بر لباس شاهی فوت کنند. (همان، ج ۱، ۲۵۵)

#### جغرافیایی:

بر اساس نوشته فرشته ساختمانهای هند به زندان مشابهتی دارند و شهرها و قصبه‌ها بی‌صفا و کثیف هستند. اما شهر حیدرآباد در لطافت و صفایی، برابری به شهرهای دیگر بلکه بالاتر از دیگر شهرها است. در کوچه و بازارها این شهر جوی آب طرح داد شده و همیشه آب در جاری است. دکانها و خانه‌ها از سنگ و گچ ساخته شده در اطراف درختهای سایه‌دار هستند. (همان، ج ۲، ص ۴۱۹)

#### نتیجه

از تاریخ فرشته که جنبه‌های علمی، ادبی، تاریخی، اجتماعی و فرهنگی به دست ما می‌آید، در منابع دیگر دیده نمی‌شوند. آن منابع که فرشته از آن استفاده کرده و اطلاعات اخذ کرده، امروز بیشتر از آنها نادر و نایاب یا مفقود هستند. مثلاً سراج التواریخ بهمنی تألیف ملا محمد لاری و تحفه السلاطین بهمنی تألیف ملا داؤد بیدری و جز آن و در حال حاضر تنها منبع اطلاعات درباره مندرجات این تواریخ همین کتاب است. لازم است که به این نکته اشاره شود که فرشته دوران زندگی خود بیشتر وقت در جنوبی هند یعنی در دکن گذرانید و شاهد وضعیت تاریخی، سیاسی، اجتماعی، علمی و ادبی بود. هرچه به این امور مربوط به دکن نوشت،

مورخین بعدی آن را معتبر می دانند. بدین سبب تاریخهایی که بعد از تاریخ فرشته نوشته شده اند تاثیر بسیار از تاریخ فرشته گرفتند. بیشتر مورخین در نوشتن کتب تاریخی و تذکره ها با تاریخ فرشته استفاده کردند. شکی نیست که برای دانستن تاریخ ادبی، سیاسی و اجتماعی دکن ماخذ بهتر و مفصل تر از تاریخ فرشته نیست

ماخذ:

تاریخ فرشته، محمد قاسم هندو شاه فرشته ج ۱ و ۲، مطبع نولکشور، کانپور، ۱۲۹۰ هـ / ۱۸۷۴ م.

## بررسی کلی دربارهٔ روضهٔ الصفا و مولفش

رعنا خورشید \*

### چکیده :

دوره فرمانروایی تیموری برای تهیه و تدوین آثار تاریخ امتیاز ویژه ای داشته. از تاریخ های معتبر آن دوره می توان تاریخ جهانگشای جوینی، جامع التواریخ، تاریخ و صاف، زبده التواریخ، ظفرنامه و تاریخ روضه الصفا را نام برد. در این نوشتار محتویات تاریخ روضه الصفا همچنین مولف شهیر آن میر خواند معرفی گردیده است. مضافاً بر این، سهم خواند میر - نوهٔ مولف - در تکمیل جلد هفتم و در دوره قاجاریه نقش رضا قلی هدایت در تالیف مجلدات هشتم و نهم و دهم روضه الصفا ناصرلی نیز تبیین شده. به علاوه نسخه های خطی، چاپ ها و تراجم آن به زبانهای مختلف در این بررسی مورد توجه قرار گرفته است.

**کلید واژه ها :** روضه الصفا، تیموریه و تیموری، میر خواند، خواند میر، رضا قلی هدایت.

تاریخ روضه الصفا یکی از کتابهای تاریخی مبسوط و مفصل دوره تیموری به شمار می رود.

چنانکه ما می دانیم اولاً سلاطین مغول و تیمور از ارزش و اهمیت زبان و ادب فارسی آشنا نبودند و میلان طبع ایشان به طرف مدائح ستائشگران و شاعران نبود. از همین سبب است که در زمانه ایشان شعر و ادب رو به

---

\*. استادیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه اسلامی علیگره - هند

زوال نمود تا آنکه با گذران وقت ایشان به طرف زبان و ادب رغبتی نموده و خواستند که شرح جهانگشای ایشان در تواریخ ثبت شود تا برای نسلهای آینده یادگار بماند. لذا نزد مورخان و نویسندگان نیازمندی خودشان اظهار کردند تا اخبار جهانگشایی آنان و نیاکان شان را به رشته تحریر در آورند. لذا دوره تیمور و مغول از لحاظ آثار تاریخی درخشان ترین دوره به شمار می رود.

خوشبختانه درین دوره مفصل ترین و معتبر ترین تاریخها به وجود آمدند مثلاً تاریخ جهانگشای جوینی از عطا ملک جوینی، جامع التواریخ از رشید الدین فضل الله، تاریخ و صاف از حضرت شیرازی، زبده التواریخ از حافظ ابرو، ظفر نامه تیموری و تاریخ روضه الصفا و غیره.

مؤلف روضه الصفا میر خواند یا امیر خواند است. نام وی سید محمد بن امیر برهان الدین خواند شاه بن شاه کمال الدین محمود بلخی معروف به میرخواند یا امیر خواند است. مؤلف خود را در کتابش محمد بن خواند شاه می نویسد.

میر خواند حسب و نسب عالی داشت ولی باوجود حسب و نسب بزرگ از کبر و افتخار عاری بود. او از خرد سالگی بر حدیث و دیگر اصناف منجمه علوم معقول و منقول تبحر کامل داشت و در علم انشا نیز بی همتا بود.

در حبیب السیر می نویسد (۱):

« حضرت مخدوم امجد خواند محمد از سایر اولاد عظام امیر خواند شاه، بلکه از اکثر علما فضائل پناه به جودت طبع و سلامت ذهن مستقیم امتیاز داشتند و در ایام جوانی تحصیل کمالات نفسانی نموده در علوم معقول و منقول نقش مهارت بر لوح خاطر نگاشتند.»

پدر میر خواند سید برهان الدین خواند شاه در بخارا تجارت می کرد. سلسله نسب ایشان از چهار واسطه به سید اجل بخاری می رسد. اسم پدرش کمال الدین محمود بود. او بعد از وفات پدر در صغر سن از وطن مالوف

بخارا هجرت نموده به بلخ رسید و آنجا به تحصیل علم و دانش اشتغال داشت و یکی از دانشمندان آن زمانه شد. سپس از بلخ سفر کرده به صحبت مشایخ صوفیه بزرگ در هرات آمد و بسیار شهرت یافت و مرید شیخ بهاء الدین گشت. تا وفات وی آنجا ماند و پس از وفات مرشد خویش از هرات به بلخ رسید و در همین شهر وفات یافت.

سید برهان الدین سه پسر داشت. ترتیب ایشان اینست: امیر خواند محمد و سید نظام الدین سلطان احمد و سید نعمت الله. سید نظام الدین احمد در دربار سلطان سید نعمت الله مجذوب بود و سید محمد میر خواند که در سال ۱۴۳۳/۸۳۷ در بلخ به دنیا آمد، جوانی در هرات گذشت. چنان که در بالا اشارت رفت بیشتر ایام زندگانی را در شهر گذرانید و در زیر سایه امیر علی شیر نوائی تربیت یافت و آن وزیر وی را بسیار دوست می داشت. خانقاه خلاصه که امیر در هرات ساخته بود خواند میر آنجا زندگی می کرد و با جمع خاطر در کار تحقیق مصروف ماند. گفته اند که تالیف روضه الصفا را با امر و تشویق آن وزیر آغاز کرده بود و نیز بنام او معنون کرده است.

چنانکه می دانیم که تاریخ روضه الصفا یکی از تواریخ مفصل و مبسوط فارسی است. این مجموعه عظیم مشتمل بر هفت جلد است ولی بدبختانه هفتمین قسمتش را وی تمام نکرده بود که مریض شد و صحت نیافت. بالآخر در ذیقعدہ سال ۹۰۳ هـ ق در شصت و شش سالگی در گذشت (۲) و جسد او را در هرات نزد مزار شیخ بهاء الدین پدر او سپرد خاک کردند. او خود می نویسد (۳):

«..... از ابتدای سلطنت خاقان سعید (میرزا شاهرخ) تا نهایت دولت میرزا سلطان ابو سعید، این ضعیف نحیف بر پهلوی راست بر آستان افتاده و داستان دلستان می نوشت، و از صعوبت درد میان (درد کمر) نتوانست یک صفحه را نوشته در سلک تحریر کشد..... به استراحت مشغول می شد،

خوابهای عظیم دیده از هول آن بیدار می گشت یا حرارت مفرط بر مزاج مستولی شده به حال انتباه می آید «

از عبارت بالا معلوم می شود که مولف تا زمان خاقان سعید یعنی میرزا شاهرخ رسیده بود که مریض شد. از همین جهت است که شرح احوال سلطان ابو سعید را نتوانست نوشت.

میر خواند کتاب روضة الصفا را بنام علی شیر نوائی وزیر فاضل و هنر مند سلطان حسین میرزا موشح کرده است. تاریخ پایان تالیف روضة الصفا ۸۹۹ هـ است.

عنوان کتاب روضة الصفا فی سیرت الانبیاء و الملوک و الخلفا (۴) است. چنانکه قبلا اشارت رفت این تاریخ بر هفت جلد مشتمل است:

**جلد اول:** تاریخ انبیاء و سلاطین قدیم ایران

**جلد دوم:** تاریخ حضرت رسول اکرم (ص) و شرح احوال خلفای راشدین

**جلد سوم:** تاریخ آئمه و شرح احوال امویان و عباسیان

**جلد چهارم:** تاریخ طاهریان و صفاریان و سامانیان و غزنویان و دیلمیان و اسمعیلیان و سلجوقیان و خوارزمشاهیان و اتابکان و ملوک کرت و مطالب دیگر.

**جلد پنجم:** تاریخ ترکستان مغول، احوال چنگیزیان، اولاد چنگیزیان، احوال امرای مغول چوپانیان و ایلخانیان و سرداران و مطالب دیگر.

**جلد ششم:** امیر تیمور گورگان، اولاد امیر تیمور، میرزا شاهرخ، احوال اولاد شاهرخ، احوال میرزا ابو القاسم، و احوال سلطان سلطان حسین بایقرا.

**جلد هفتم:** این امر مسلم است که میر خواند به علت بیماری خودش نمی توانست بر مقدمه چیزی بیافزاید لذا غیاث الدین خواند میر نوه دختری اش یادداشتهای او را گرد آورده و با تحقیقات خود آمیخته تاریخ وی را تا پایه تکمیل رسانیده است. خواند میر آن کتاب را تا انجام کار بدیع الزمان میرزا



و سلطنت پسر او محمد زمان میرزا به تاریخ ۹۲۹ (نه صد و بیست و نه)  
(۵ یعنی ۲۶ سال پس از مرگ جدش میر خواند، رسانیده است .  
استاد همایی می نویسد (۶):

باید دانست که صاحب روضه الصفا تفسیر احوال و وقایع حوادث عصر  
پسران ابو سعید را به مجلد هفتم موكول می کند که اثری از آن در دست  
نیست و اگر در این باره و قسمتهای دیگر از قبیل تاریخ ممدوحان و مریمان  
خود یعنی سلطان حسین بایقرا و امیر علی شیر نوائی چیزی نوشته باشد  
شاید از سواد به بیاض نیامده و اصلاً از بین رفته یا مسوداتش به دست نوه  
دختری او خواند میر افتاده و او در تالیف حبیب السیر از آن استفاده کرده  
است .»

خاتمه جلد هفتم روضه الصفا مطالبی جغرافیایی تحت عنوان ،ملحقات نوشته  
شده است . معلوم می شود که این ملحقات نظریه و عقیده نویسنده است . جواد  
مشکور می نویسد (۷):

این ملحقات به عقیده نگارنده بایستی از خود میر خواند باشد که بعدها به  
دست نوه دختری اش خوانده میر افتاده و آن مطالب را باجرح و تعدیل و  
تقدیم و تاخیر بیشتر با عین عبارت در جلد چهارم کتاب خود (از صفحه ۶۱۹  
تا ۷۰۲) آورده است .

در زمانه قاجار رضا قلی هدایت سه جلد بر روضه الصفا میر خواند نوشته  
است و آن را بنام ناصرالدین شاه منسوب کرده است و ازین نسبت نامش  
روضه الصفا ناصری داشته است . همین دلیل است که مجموعاً ده جلد می  
شود . البته باید دانست تاریخ میر خواند بر شش جلد مشتمل است و جلد هفتم  
را نوه دختری اش خواند میر باتمام رسانیده است ولی سه جلد دیگر از قلم  
رضا قلی هدایت که بر تاریخ صفویه و افشاریه و زندیه و قاجاریه تا زمان  
ناصرالدین شاه مبنی است که آنرا در مدت دو سال به پایان رسانیده است  
ترتیب آن سه جلد باین قرار است :

جلد هشتم : در تاریخ صفویه و احوال علماء و رجال آن دوره  
جلد نهم : در تاریخ زندیه و احوال علمای آن عهد و اعقاب زندیه و پادشاهی  
آقا محمد خان قاجاریه و سلطنت فتح علی شاه قاجار و محاربات ایران و  
روس و جلوس میرزا ولیعهد در تبریز:  
جلد دهم : در باره سلطنت محمد شاه قاجاریه و ده سال اول سلطنت ناصر  
الدین شاه تا سال ۱۲۷۳ هـ - ق.  
پرفسور ادوارد براون می نویسد (۸):

«از تالیفات رضا قلی خان متخلص به هدایت تالیف ملحقات روضه الصفای  
میر خواند است که دنباله آن تاریخ مشهور را تا سال ۱۸۵۷م ادامه می دهد  
. این کتاب هنگامی که مولف آن را در ۱۸۵۵م (۱۲۷۲ هـ) از سفارت  
خوارزم باز می گشت، قریب به اتمام بود. شرح این مسافرت رضا قلی خان  
در کتاب سفارت نامه که متن فارسی آن را موسیو شفر با ترجمه فرانسه در  
۱۸۷۶م طبع و نشر نموده، مندرج است. در آخر جلدنهم روضه الصفای  
ناصری که

به پایان سلطنت فتح علی شاه قاجار منتهی میشود چندین صفحه مخصوص  
تذکره احوال اعیان دولت و شعرا و علما و سایر مردمان بزرگ آن دوره  
آمده که حاوی نکاتی است راجع به زندگانی آنان که در دو کتاب دیگر رضا  
قلی خان هدایت یعنی مجمع الفصحا و ریاض العارفین به نظر نمی رسد «  
میر خواند مولف روضه الصفا برای تشکیل دادن این تاریخ مفصل، منابع  
و ماخذ معتبر عربی و فارسی را بکار برده است که تفصیلاتش در مقدمه  
تاریخ نوشته است.

نثر روضه الصفا معروف ترین نثر آن دوره است. مؤلف در صنایع و  
بدایع مانند تشبیهات و استعارات و مراعات النظیر و اجناس واحادیث و  
امثال و ترصیعات و همین تعقیدات و تطولات و مترادفات در آن روزگار  
متبحر بود و مردمان هم می پسندیدند، بکار برده است.

اما این شیوه عبارت یا سبک نگارش که مشتمل بر تعقیدات و تکلفات و تطولات و خودنمائی می باشد برای تاریخ نویسی خوب تلقی شد درباره این سبک خود میر خواند می نویسد. (۹)

« کتابش با سبکی منشیانه و متکلفانه که مشحون از تشبیهات و ترصیعات و استعارات و تضمین آیات و احادیث و امثال و اشعار می باشد به رشته تحریر در آمده ، و این سبک منشیانه در آن روزگار معمول و رایج بوده است .»

البته باید در نظر داشت گرچه سبک تحریر روضه الصفا پیچیده و مشکل هست ولی از تعقید و تکلف سبک نگارش مانند تاریخ جهانگشای جوینی ، تاریخ وصاف و غیره عاری است و قابل فهم و درک است .

بیوریچ درباره تاریخ روضه الصفا می نویسد (۱۰):

« با آن که آن کتاب اثری محققانه می باشد ، ولی فاقد شخصیت انتقاد تاریخی است و شیوه تحریر آن از انواع قلنبه نگاری و نثرهای متکلفانه است و کتابی است که در مشرق زمین شهرت فراوان دارد »

روضه الصفا تا اکنون سه بار چاپ شده است یکی در بمبئی در سال ۱۲۷۱ هـ و دیگری به شمولیت روضه الصفا ناصرلی در سال ۱۲۷۰ تا ۱۲۷۴ از تهران با چاپ سنگی نشر شده . سوم این تاریخ به اهتمام کتابخانه خیام در ۱۳۳۸ تا ۱۳۳۹ شمسی چاپ شده است .

نسخه های خطی روضه الصفا را در کتابخانه های مختلف می توان یافت . ریو چند نسخه قدیمی را نشان می دهد . یکی نسخه قدیمی آن در کتابخانه موزه بریتانیا و نسخه دیگر در کتابخانه دانشگاه پرینستون (princeton) و یک نسخه دیگر در کتابخانه تاشکند وجود دارد .

ترجمه روضه الصفا در بیشتر زبانهای جهان طبع شده است مانند ترکی ، انگلیسی و فرانسه و آلمانی و لاتین و غیره (۱۱).

شه آر D.sheer در ۱۸۳۳م تاریخ پادشاهان ایران قدیم را از روی آن تاریخ به انگلیسی ترجمه کرد و در لندن به طبع رسانیده است. دو ساس (D.sacy) تاریخ سلسله ساسانی را از روی آن کتاب به زبان فرانسه ترجمه کرد و در ۱۷۹۳م در پاریس به طبع رسانیده است و ترجمه دیگر فرانسه ژوبر تاریخ ساسانیان را از روی آن کتاب استخراج کرده در ۱۸۴۳م درپارس منتشر ساخته است. پینش (Junish) متن تاریخ پیش از اسلام را از کتاب بیرون آورده با ترجمه لاتین آن در ۱۷۸۲م منتشر کرده است.

میلتشر لیک (Miltscherlik) دانشمند آلمانی متن تاریخ سلسله طاهریان را از آن کتاب استخراج کرده با ترجمه لاتین در ۱۸۱۴ م در شهر گوتینگن منتشر کرد و طبع دومش در برلین منتشر شده است . علاوه ازین ویلکن (wilken) متن تاریخ سامانیان را از کتاب بیرون آورده با ترجمه لاتین آن در ۱۸۰۸ م در گوتینگن به طبع رسانیده است . بعد از آن ویلکن دانشمند فوق الذکر متن تاریخ سلسله غزنویان را از آن کتاب بیرون آورده با ترجمه آن در ۱۸۳۲م در برلین به طبع رسانیده است . ولرس (vullers) تاریخ سلاجقه با ترجمه لاتین و آلمانی آن در ۱۸۳۷م در گیسن به طبع رسانیده است .

## یادداشتها

۱. حبیب السیر ،خواند میر جزو سوم از جلد سوم ،ص ۳۳۹

2.He expired in the month of Zil qa,da 903 corresponding with AD 1498-aged sixty six years.The History of India, Elliot and Dowson V ,4 pp .129 Delhi.

۳. روضۃ الصفا، میرخواند، ج ۶ ص ۴-۸۷۳

4.The full title of the work is Rauzat – s – safa fi siratul Ambia wai muluk wal kholafa.The garden of purity, containing the history of Prophet , King and Khalifas. The history of India, Elliot and Dowson ... pp 127 ,Delhi

۵.روضۃ الصفا، طبع خیام، ج ۷، میرخواند ص ۳۶۶

۶. تاریخ حبیب السیر، مقدمه استاد همایی، جلد اول طبع خیام، ص ۳

۷.فهرست کامل روضۃ الصفا، میرخواند ص ۹-۱۰

۸. تاریخ ادبی ایران، ادوارد براون، ترجمه رشید یاسمی، ج ۴، ص ۱۹۷.

۹. روضۃ الصفا، طبع خیام، ج ۶، میرخواند ص ۸۷۵

10.Encyclopaedic- de -Islam , Beveridge 8 ,pp585

۱۱. فهرست کامل روضۃ الصفا، مقدمه جواد مشکور، ص ۱۳-۱۴

# عرصه های پژوهش



## «احوال دل گداخته»

گزیدهٔ مکتوبات مولانا : انتخاب ، مقدمه و توضیحات

غلامعلی حداد عادل

سکندر عباس زیدی \*

### چکیده

نثر فارسی، که یک سرمایه بزرگ ملی ماست، در یکصدوپنجاه سال اخیر، خود را از قیدوبندهای مزاحم‌رها ساخته و دوباره با قلم نویسندگان و ادیبان روزگار ما قوت و روشنی یافته است. این سیر تکاملی باید ادامه یابد و هیچ‌گاه نباید از آسیب‌ها و خطرهایی که زبان فارسی و نثر فارسی را تهدید می‌کند غفلت شود. آشنایی با نمونه‌های دلپذیری مانند مکتوبات مولانا می‌تواند چراغ راه ما باشد. مکاتیب یا مکتوبات برای امیران، مأموران، بازرگانان، نویسندگان، اشراف، اولاد، محبان، عاشقان و دیگران، که مضمون بیشترشان انواع سفارش‌ها و توصیه‌های گوناگون دینی و معنوی است در راه تعالی مخاطبان‌اش. مولانا هرگز نیاز و درخواست کسی را رد نمی‌کرد و تمام همت خود را بر هدایت و حمایت از کسانی که به وی مراجعه می‌کردند مصروف می‌داشت. مولانا جلال الدین محمد بلخی رومی، یکصد و پنجاه‌نامه به جای مانده که بارها با نام مکتوبات به چاپ رسیده است. مولانا بسیاری از این نامه‌ها را به خواهش مردم یا آشنایان و نزدیکان خود به بزرگان و امیران و صاحب قدرت و شوکت نوشته و از آنان برای رفع گرفتاری‌ها و حل مشکلات کمک خواسته است. شماری از نامه‌ها نیز دوستانه و در حکم اخوانیات است. چند نامه را نیز خطاب به فرزندان و عروس خود نوشته و کوشیده است آنان را نصیحت کند تا مهربان باشند و دست از بعضی کارها که می‌کنند بردارند. تحلیل محتوای نامه‌های مولانا نه تنها می‌تواند ما را با گوشه‌های ناشناخته‌ای از زندگانی شخصی او آشنا سازد که، علاوه بر آن، می‌تواند تا اندازه‌ای ما را از اوضاع و احوال اجتماعی قونیه و بلاد روم در قرن هفتم و خصوصاً زوایی از عوالم درویشان و صوفیان در قرن هفتم آگاه کند. اما نامه‌ها، در عین حال که به عنوان سندی به جا مانده از زندگی و معیشت خود مولانا و مردم زمانه وی درخور تحقیق اند، ارزش ادبی دارند. مکتوبات مجموعه نامه‌های یک فرد عادی یا یک عالم صاحب نفوذ در دستگاه دیوانی و دولتی نیست بلکه نامه‌های مولانای شاعر و عارف و شوریده حال و عاشقی است که در همان روزهایی که این نامه‌ها را می‌نوشته مثنوی را می‌سروده و زبانش به غزلیات آتشین و دلنشین دیوان کبیر مترنم بوده است. کتاب «احوال دل گداخته» گزیده‌ای است از نامه‌های مولانا که با توضیحات و مقدمه‌ای مفصل به‌قلم دکتر غلامعلی حدادعادل، توسط انتشارات سخن، در سال ۱۳۹۲ منتشر شده است. کتاب «احوال دل گداخته» در واقع گزیده کتاب «مکتوبات» مولانا است که به انتخاب و توضیح غلامعلی حداد عادل استاد فلسفه و رئیس فرهنگستان زبان و ادب فارسی، به تازگی از سوی انتشارات سخن به چاپ رسیده است.



**کلید واژه ها :** مکتوبات مولانا جلال‌الدین رومی ، کتاب «احوال دل‌گداخته» ، ارزش ادبی کتاب

جلال‌الدین محمد بلخی در ۶ ربیع الاول سال ۶۰۴ هجری قمری در بلخ (ولایتی در افغانستان امروزی) زاده شد. پدر او مولانا محمدبن حسین خطیبی است که به بهاء‌الدین ولد معروف شده است. و نیز او را با لقب سلطان‌العلماء یاد کرده اند. بهاء‌ولد از اکابر صوفیه و اعظم عرفا بود و خرقه او به احمد غزالی می پیوست. وی در علم عرفان و سلوک سابقه ای دیرین داشت و از آن رو که میانه خوشی با قیل و قال و بحث و جدال نداشت و علم و معرفت حقیقی را در سلوک باطنی می دانست و نه در مباحثات و مناقشات کلامی و لفظی، پرچمداران کلام و جدال با او از سر ستیز در آمدند از آن جمله فخرالدین رازی بود که استاد سلطان محمد خوارزمشاه بود و بیش از دیگران شاه را بر ضد او برانگیخت. به درستی معلوم نیست که سلطان‌العلماء در چه سالی از بلخ کوچید، به هر حال جای درنگ نبود و جلال‌الدین محمد ۱۳ سال داشت که سلطان‌العلماء رخت سفر بر بست و بلخ و بلخیان را ترک گفت و سوگند یاد کرد که تا محمد خوارزمشاه بر تخت جهانبانی نشسته به شهر خویش باز نگردد. پس شهر به شهر و دیار به دیار رفت و در طول سفر خود با فریدالدین عطار نیشابوری نیز ملاقات داشت و بالاخره علاءالدین کیقباد قاصدی فرستاد و او را به قونیه دعوت کرد. او از همان بدو ورود به قونیه مورد توجه عام و خاص قرار گرفت. سرانجام شمع وجود سلطان‌العلماء در حدود سال ۶۲۸ هجری قمری خاموش شد و در دیار قونیه به خاک سپرده شد. در آن زمان مولانا جلال‌الدین گام به بیست و پنجمین سال حیات خود می‌نهاد، مریدان گرد او ازدحام کردند و از او خواستند که برمسند پدر تکیه زند و بساط و عظ و ارشاد بگسترد.

مکتوبات مولانا جلال‌الدین رومی تاکنون چهار بار در ایران و ترکیه و ترجمه‌ی ترکی آن یکبار در ترکیه به چاپ رسیده است، جز ترجمه‌ی ترکی آن، دیگر چاپ‌ها را در واقع می‌توان یک چاپ به حساب آورد. پس از گذشت ۱۹ سال از انتشار مکتوبات مولانا جلال‌الدین رومی به تصحیح دکتر سبحانی، ویراست دوم آن براساس نسخه‌ای نویافته به همت مرکز نشر دانشگاهی به چاپ رسیده است. اهمیت مکتوبات و مجموعه‌ی نامه‌های ارزشمند مولانا را از زوایای گوناگون می‌توان بررسی کرد، از جمله مقدمه‌ی عبدالباقی گولپینارلی بر ترجمه‌ی مکتوبات چاپ ترکیه و مقدمه‌ی دکتر فریدون نافذ اوزلوق بر مکتوبات، که هر دو با ترجمه‌ی مصحح محترم

کتاب در آغاز همین چاپ آمده است، اطلاعات مفیدی را درباره‌ی وجود نامه‌های مولانا در اختیار خوانندگان قرار می‌دهد. افزون بر آن، توضیحات مصحح دانشمند کتاب نیز حاوی مطالب و نکاتی درباره‌ی نامه‌هاست که هر یک در جای خود گره‌گشا و حائز اهمیت است. این کتاب متن منقّحی از مکتوبات مولانا است که با عناوین مقدمه؛ مولانا و نامه‌های او و ارزش آن از نظر تاریخ سلجوقیان؛ نامه‌ها؛ اشخاصی که نام آنان در نامه‌ها آمده است؛ توضیحات؛ فهرست آیات؛ فهرست احادیث، فهرست اشعار عربی؛ فهرست اشعار فارسی؛ فهرست امثال و جملات قصار؛ واژه‌نامه؛ و نمایه در دسترس پژوهشگران و علاقه‌مندان به متون فارسی و مفاخر علمی و عرفانی است.»

کتاب مکتوبات را، که حاوی نامه‌های ارجمند جلال‌الدین محمد بلخی رومی معروف به مولانا است، از وجوه گوناگون می‌توان بررسی کرد، چنانکه مرحوم عبدالباقی گولپینارلی از نظر ادبی، سبک‌شناسی، مخاطب‌شناسی، و جایگاه این اثر در تکمیل زنجیره‌ی آثار مولانا آن را بررسی کرده است و مرحوم دکتر فریدون نافذ اوزلوق که اولین بار این اثر را در ترکیه به چاپ رسانده آن را از دیدگاه تاریخ سلجوقیان و شخصیت‌های تاریخی که به نحوی در لابه‌لای نامه‌ها حضور دارند بررسی کرده است. خوشبختانه مقدمه‌ی هر دو پژوهشگر ترک در تصحیح دکتر توفیق ه. سبحانی آمده و در توضیحات ابتدا و انتهای کتاب جای گرفته است. مکتوبات در سال ۱۳۳۵ یک بار با حواشی و تعلیقات یوسف جمشیدی‌پور و غلامحسین امین در تهران به چاپ رسیده که عیناً از چاپ ترکیه حروف‌چینی شده است. به رغم اغلاط بی‌شمار که برخی از آنها در صفحات ۱۵۱ تا ۱۶۷ ترکیه ثبت شده غلط‌های دیگری هم در آن چاپ هست که در چاپ ایران آن غلط‌ها اصلاح شده و به جای آنها اغلاط دیگر نشسته است. مکتوبات که نخستین بار به تصحیح دکتر سبحانی در ۱۳۷۱ به همت مرکز نشر چاپ شد، عاری از آن اغلاط و نابسامانیها بود. ویراست دوم که در سال ۱۳۹۰ به چاپ رسیده متنی منقّح از مکتوبات به همراه توضیحات و تعلیقات و فهرس دقیق‌تری است.

لازم به توضیح است که چاپ اول کتاب به ویراستاری استاد ارجمند جناب آقای احمد سمیعی بود و ویراست دوم را آقای علی‌اکبر رزدام انجام داده‌اند، که متأسفانه نام ایشان در شناسنامه کتاب نیامده و نام جناب آقای سمیعی باز به عنوان ویراستار درج شده است. دیگر آنکه از نسخه‌ی بسیار نفیس مکتوبات مولانا در کتابخانه‌ی حضرت آیه‌الله العظمی مرعشی نجفی که در سال ۱۳۸۴ برای کتابخانه‌ی عظیم مرعشی توسط فرزندشان جناب دکتر سیدمحمود مرعشی نجفی خریداری شده در شناسنامه و در ظهیریه کتاب با

عنوان «تازه کشف شده» یاد شده که تعبیر نارسایی است. در فهرست مندرجات و در صفحه ۳۷۲ هم تعبیر «جملات قصار» سهوی از مرکز نشر است که قطعاً در چاپ بعد اصلاح خواهد شد. دکتر توفیق سبحانی که با تصحیح محققانه آثار مولانا، خصوصاً مجالس سبعة، مکتوبات و انتشار فیه مافیه با پیوست‌های نویافته، دستداران مولوی را مرهون تلاش و کوشش مستمر خود کرده است، کتابی هم منتشر کرده است به نام «زندگی‌نامه مولانا جلال الدین بلخی رومی» که شامل «فلسفه، آثار و گزیده‌ای از آنها» هم می‌شود. (زندگی‌نامه مولانا، دکتر توفیق سبحانی، نشر قطره، ۳۰۶ صفحه، چاپ دوم ۱۹۸۶)

آثار منثور مولانا از جمله این کتاب‌هاست که در ایران تا این اواخر ناشناخته و مهجور بوده است و در این میان، «مکتوبات» از دو اثر دیگر او، «فیه ما فیه» و «مجالس سبعة» ناشناخته‌تر مانده است. این ناشناخته بودن آثار منثور مولانا چند علت دارد. یکی اینکه شهرت مولانا در شعر و شاعری با مثنوی و دیوان کبیر او به حدی بوده است که به حق جایی برای «مولوی نویسنده» در قیاس با «مولوی شاعر» باقی نمی‌گذاشته است. دیگر اینکه صوفیه‌ای که وارث این کتاب‌ها بوده‌اند «مولوی» آنطولی بوده‌اند که بیشتر در آن خطه قدیم بوده‌اند و نسخه‌های این آثار دست به دست در میان آنان می‌گشته و به سایر بلاد کمتر منتقل می‌شده است. کتاب‌هایی که بر وفق سنت نثر فارسی دری قدیم خراسان در آنطولی تألیف شده در تاریخ ادب فارسی در محدوده ایران امروز چندان معروف نشده و رواج نیافته و تنها در چند دهه اخیر است که این آثار از روی نسخه‌های خطی موجود در کتابخانه‌های ترکیه تصحیح شده و به چاپ رسیده و در دسترس همگان قرار گرفته است.

کتاب «احوال دل گداخته» گزیده‌ای است از نامه‌های مولانا که با توضیحات و مقدمه‌ای مفصل به‌قلم دکتر غلامعلی حدادعادل، توسط انتشارات سخن، در سال ۱۳۹۲ منتشر شده است. به نقل از وبگاه شخصی دکتر حدادعادل، یکی از مواهبی که نصیب دستداران مولانا جلال‌الدین بلخی و پژوهندگان زندگی و اندیشه او شده است اطلاعات نسبتاً مبسوطی است که از اقوال و احوال و وقایع زندگی او به روزگار ما رسیده است. این اطلاعات در دو نوع از منابع مضبوط است: یکی زندگی‌نامه‌های کهنی که اخلاف مولانا درباره او نوشته‌اند و دیگری آثار خود مولانا که از میان آن‌ها

«مکتوبات» (نامه‌های) او استثنایی است. مولانا، با نامه‌های خود، دریچه‌ای به زندگی خصوصی و «اندرونی» اش گشوده است و آلبوم خصوصی‌ای از خود به‌یادگار گذاشته است.

در کتاب «احوال دلِ گداخته» پس از پیشگفتاری که حکم دیباچه دارد و در آن اندیشه و سبب تألیف کتاب و نیز روش کار توضیح داده شده است، وارد مقدمه‌ای سه‌بخشی می‌شود: بخش نخست درباره نظم ساختاری و مضمون نامه‌هاست که در آن نامه‌های مولانا از حیث صورت و محتوا تجزیه و تحلیل شده است؛ در بخش دوم، فواید زبانی و ادبی نامه‌ها (اعم از نکات دستوری و واژگانی و آرایه‌های ادبی و...) تحلیل و بررسی شده است؛ و در بخش سوم نیز با تحلیل اجتماعی نامه‌ها فواید آنها در شناخت اوضاع و احوال جامعه پیرامون مولانا در قونیه قرن هفتم بازنموده شده است. پس از این مقدمه صدوسی‌صفحه‌ای، بدنه اصلی کتاب، یعنی شصت‌وپنج نامه گزیده از مکتوبات، آمده است که در ذیل هر نامه معنای واژه‌ها و عبارات و اشعار فارسی و عربی و آیات و احادیث مندرج در نامه‌ها توضیح داده و ترجمه شده‌اند. کتاب با این هدف تألیف شده است که در سنامه‌ای باشد برای دانشجویان و علاقه‌مندان زبان و ادبیات فارسی تا آنان با نمونه‌ای کمترشناخته از نثر فارسی قرن هفتم، از کسی که شعر و اندیشه‌های او شهرت عالمگیر یافته است، آشنا شوند. کتاب «احوال دلِ گداخته» در سه فصل تنظیم شده است که نظم ساختاری و مضمون نامه‌ها، فواید زبانی و ادبی نامه‌ها و فواید اجتماعی نامه‌ها عناوینی است که در این کتاب به طور مفصل به آن پرداخته شده است. نویسنده در بیان معانی لغات، از میان چندین معنا، تنها آن وجه را برگزیده که با معنای مورد نظر مولانا در متن انطباق داشته یا به آن نزدیک بوده است. غلامعلی حداد عادل می‌گوید که پس از سال ۱۳۸۷، که از مسئولیت سنگینی که داشتم فراغت حاصل کردم و سبکدوش شدم، به‌پیشنهاد یکی از عزیزانم به تدریس مکتوبات در منزل پرداختم. نزدیک به دو سال، هر صبح پنجشنبه، تنی چند از دوستان جوان دانشجو و دانشگاهی من که به ادب فارسی و مولانا علاقه داشتند با من در خواندن مکتوبات و توضیح

معانی و بیان مفاهیم نامه‌ها همراه می‌شدند. این کتاب در آن سلسله درس‌ها از آغاز تا انجام خوانده شد و کلمه‌ای از آن نادیده نماند. به برکت این تجربه، با روش تصحیح مصحح محترم بیشتر آشنا شدم و به تدریج گرایشی در من پیدا شد تا حاصل آن مقالات را همراه با گزیده‌ای از مکتوبات به سبکی متفاوت منتشر کنم. کتابی که اکنون در دست شماست برآمده از آن تجربه بیست‌ساله، به‌ویژه آن درس دوساله، است.

نویسنده دکتر حداد عادل در بخشی از این کتاب درباره تدوین این مکتوبات می‌گوید: آشنایی جدی راقم این سطور با کتاب مکتوبات مولانا جلال الدین رومی به سال ۱۳۷۱ برمی‌گردد که سال انتشار این کتاب به تصحیح آقای توفیق سبحانی توسط مرکز نشر دانشگاهی است. در ادامه این نوشته آمده است: مقاله استاد احمد سمیعی گیلانی در **مجله نشر دانش** (سال سیزدهم، شماره دوم، بهمن و اسفند ۱۳۷۱) انگیزه‌ای برای مطالعه کامل آن کتاب بود. مکتوبات را نمونه درخشان آن نثری یافتم که در همان زمان که در ایران، دلپذیری و سادگی خود را از دست داده بود، در قونیه، به برکت حضور مولانا حفظ شده بود. بعضی از این نامه‌ها را بارها و بارها خواندم. انس با مکتوبات سبب شد طی بیست سال گذشته پنج مقاله درباره آن بنویسم که چهار مقاله از آن پنج، پیش از این به چاپ رسیده است. مکتوبات (یا مکاتیب)، نام مجموعه نامه‌های صد و پنجاه‌گانه‌ای است که از مولانا جلال‌الدین محمد بلخی (مولوی) به یادگار مانده است. از سه اثر منثور مولوی، مکتوبات را نباید چون دیگر آثار او تلقی کرد، هر چند در آن کتاب هم گهگاه مولانا در حال و هوای دیوان کبیر و مثنوی پرواز کرده است، از جمله در نامه صد و سی‌ام که به حسام‌الدین چلبی نوشته است، اما محتوای بسیاری از نامه‌ها دنیوی است و توصیه‌هایی به این امیر و آن وزیر که کار این و آن را روبه‌راه کنند و در رفع دشواری و اصلاح امور مردم غفلت نکنند. این نامه‌ها در زمان‌های مختلف و با نیات مختلف تقریر شده است. شمار نامه‌های مولوی اگر هم بیش از

اینها باشد تاکنون به دست نیامده است. اما همین‌ها هم بس است تا ما را با شیوه نثر او آشنا سازد. از این نامه‌ها جز سه تا که از طرف او نوشته شده و یکی دو تا که املاء وی است، بقیه به خط خود اوست و وقتی که آنها را می‌خوانیم می‌توانیم یقین بدانیم که قلم ادیبانه خود مولانا آنها را نگاشته و دخل و تصرفی در آن نشده است. نامه‌های مولانا، گرچه از آیات قرآن و حدیث و شعر و برخی نکته‌های عارفانه خالی نیست، بیشتر حال و احوال

یاران و بستگان و درویشان او را نمایش می‌دهد و از نظر تحقیق در تاریخ سلجوقیان و شناخت روحیات مولانا از جهت مناسبات او با مردمی که در ایجاد فضای زندگی او نقش داشتند – از حکومتیان و غیر آنان – ارزشمند است.

حدود سال ۶۱۸ ق، محمد بن حسین بن احمد خطیبی، معروف به «بهاء ولد» و ملقب به سلطان العلماء، که در بلخ دانشمندی بزرگ و مشهور بود، دست زن و فرزند خود را گرفت و از شهر و دیار خود به سوی مغرب عالم اسلام مهاجرت کرد. در این سفر، فرزند نوجوانش، جلال‌الدین محمد، نیز با وی همراه بود؛ نوجوانی که بعدها با نام جلال‌الدین محمد بلخی رومی به مولوی و مولانا شهرت یافت و با کتاب گرانسنگ خود «مثنوی» و غزلیات آتشین خود در دیوان شمس «آتش در خرمن سوختگان عالم زد» و نام خود را نه تنها در تاریخ زبان و ادب فارسی بلکه در معارف اسلامی و انسانی جاودانه ساخت.

از جمله ارمغان‌هایی که این کاروان با خود از بلخ به قونیه برد، گونه‌ای از نثر فارسی بود که می‌توان گفت سوغات ادبی و فرهنگی خراسان بزرگ بود. طرز نگارش شیوا و شیرین و استواری که پس از رواج فارسی دری در خراسان و ماوراءالنهر، در آثار درخشانی مانند کلیله و دمنه و تاریخ بیهقی و سیاست‌نامه و قابوس‌نامه، جلوه‌گر شده بود، به قونیه رفت و در کتاب‌هایی مانند معارف بهاء ولد و معارف محقق ترمذی و فیه ما فیه و مجالس سبعة و مکتوبات مولانا جلال‌الدین و مقالات شمس تبریزی و رساله سپهسالار در مناقب خداوندگار تألیف فریدون بن احمد سپهسالار و مناقب‌العارفین شمس‌الدین احمد افلاکی به حیات خود ادامه داد. نثر این کتاب‌ها از جنس نثر روشن و روان و خوش‌آهنگ کلیله و تاریخ بیهقی بود، با جملاتی عموماً کوتاه و کلماتی خوش‌تراش و عباراتی خوش‌آهنگ و دلپذیر و آسان‌فهم. این شیوه نگارش، پس از حمله مغول و آشفته‌گی‌های اجتماعی و فرهنگی ناشی از آن، به تدریج به نثری مبذل شد که از صنایع ادبی از قبیل سجع و جناس آکنده بود و گرانبار از واژه‌ها و اصطلاحات نامأنوس عربی، که سبب می‌شد معنا تحت‌الشعاع لفظ قرار گیرد و سخن لطف و صفا و روانی و شیرینی گذشته را نداشته باشد. اما نثر فارسی مولانا و مولویه پس از او از این آسیب محفوظ ماند و دست کم تا یک قرن بعد از کوچ بهاء ولد به قونیه همان زیبایی و روانی گذشته را حفظ کرد.

می‌دانیم که سعدی و مولانا معاصر هم بوده و در یک زمان زندگی می‌کرده‌اند. می‌توان نثر فارسی مولانا را در مکتوبات با نثر مسجع – و البته جاودان و درخشان – سعدی در گلستان مقایسه کرد تا تفاوت دو مسیری

که پیش روی نثر فارسی در قرن هفتم بوده به روشنی مشخص شود. مسیر سعدی، که مسیر تزئین سخن با انواع صنایع ادبی است، ادامه پیدا کرد و به افراط کشیده شد و، در آن سوی دیگر، مسیر مولانا، تقریباً یکصد سال پس از وفات او، در آناطولی محو شد و دیگر ادامه نیافت. کتاب‌هایی که بر وفق سنت نثر فارسی دری قدیم خراسان در آناطولی تألیف شده در تاریخ ادب فارسی در محدوده ایران امروز چندان معروف نشده و رواج نیافته است. تنها در چند دهه اخیر است که این آثار از روی نسخه‌های خطی موجود در کتابخانه‌های ترکیه تصحیح شده و به چاپ رسیده و در دسترس همگان قرار گرفته است. آثار منثور مولانا از جمله این کتاب‌هاست که در ایران تا این اواخر ناشناخته و مهجور بوده است و، در این میان، «مکتوبات» مولانا از دو اثر دیگر او، فیه ما فیه و مجالس سبعة، ناشناخته‌تر مانده است. این ناشناخته بودن آثار منثور مولانا چند علت دارد. یکی اینکه شهرت مولانا در شعر و شاعری با مثنوی و دیوان کبیر او به حدی بوده که بحق جایی برای «مولوی نویسنده» در قیاس با «مولوی شاعر» باقی نمی‌گذاشته است. دیگر اینکه صوفیه‌ای که وارث این کتاب‌ها بوده‌اند «مولویه» آناطولی بوده‌اند که بیشتر در آن خطه مقیم بوده‌اند و نسخه‌های این آثار دست‌به‌دست در میان آنان می‌گشته و به سایر بلاد کمتر منتقل می‌شده است.

آشنایی جدی راقم این سطور با کتاب مکتوبات مولانا جلال‌الدین رومی به سال ۱۳۷۱ برمی‌گردد که سال انتشار این کتاب به تصحیح آقای دکتر توفیق سبحانی توسط مرکز نشر دانشگاهی است. مقاله استاد احمد سمیعی گیلانی در مجله نشر دانش (سال سیزدهم، شماره دوم، بهمن و اسفند ۱۳۷۱) انگیزه‌ای برای مطالعه کامل آن کتاب بود. مکتوبات را نمونه درخشان آن نثری یافتیم که در همان زمان که در ایران دلیپذیری و سادگی خود را از دست داده بود، در قونیه به برکت حضور مولانا حفظ شده بود. بعضی از این نامه‌ها را بارها و بارها خواندم. انس با مکتوبات سبب شد طی بیست سال گذشته پنج مقاله درباره آن بنویسم که چهار مقاله از آن پنج پیش از این به چاپ رسیده است. مشخصات این مقالات از این قرار است:

❖ «ارزش ادبی مکتوبات مولانا»، نامه فرهنگستان. سال پنجم، شماره سوم (فروردین ۱۳۸۱): ص ۵-۲۶.

❖ «چهره مولانا در آلبوم شخصی مکتوبات او»، نامه فرهنگستان. سال پنجم، شماره سوم (فروردین ۱۳۸۱): ص ۱۸۷-۱۹۸.

❖ «دسته‌گلی از گلستان مکتوبات مولانا»، در جشن‌نامه استاد عبدالمحمد آیتی. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۸، ص ۱۱۱-۱۲۱.

❖ «گلگشتی در مکتوبات مولانا»، در با احترام: مجموعه مقالات اهداشده به استادان. غلامعلی حدّاد عادل. تهران: هرمس، ۱۳۹۰ (چاپ دوم)، ص ۱۶۴-۱۳۱ (اهداشده به استاد دکتر احمد مهدوی دامغانی).

❖. فواید اجتماعی مکتوبات مولانا» (چاپ نشده)

نویسنده دکتر حدادعادل معتقد است قدر و منزلت نثر فارسی مولانا جلال‌الدین در محیط ادبی ایران و نزد استادان و دانشجویان رشته ادبیات فارسی کشور ما چنان‌که باید شناخته نشده است. درآوردن مکتوبات مولانا به‌صورت متنی مناسب تدریس در کلاس‌های درسی دانشگاهی می‌تواند در معرفی نثر دلنشین مولانا مؤثر باشد و غرض اصلی ما از تألیف این کتاب نیز همین است.

مردی مانند مولانا را در نظر آورید. برخاسته از خاندانی اصیل و اهل دین و با فرهنگ، پرورش‌یافته در خراسان بزرگ که کانون علم و دین و ادب بوده است، مردی مسلط بر دانش روزگار خود و مأنوس با قرآن و حدیث، با ذهنی نیرومند و دلی چونان دریای آتش، که اگر دیگران را باید «شاعر» نامید، او، خود، «شعر» است و شعر از او می‌جوشد، آنچنان‌که آب از چشمه می‌جوشد. حال چنین مردی که وارث ادب پرجاذبه و پرصلابت سرزمین خویش است و «از پی سنایی و عطار» آمده است، دست به قلم می‌برد و برای رفع حوائج مردمی که او را شفیع خود می‌ساخته و می‌خواسته‌اند، به بزرگان روزگار خود نامه می‌نویسد. پیداست که چنین مکتوباتی نامه‌هایی عادی و پیش‌پاافتاده نخواهد بود. آن لطف و ظرافت و عمق و شوریدگی و استادی و هنرمندی که در وجود مولانا بوده در این نامه‌ها متجلی است. در این نامه‌ها اسلوب دلپذیر نثر مرسل خراسان قدیم با توانایی‌ها و موهبت‌های شخص مولانا زینت و آرایش یافته و صورتی بدیع حاصل کرده است. آن دل‌شورانگیز و آن ذهن حکمت‌آفرین این نامه‌ها را چنان با چاشنی آیات و احادیث و اشعار و ضرب‌المثل‌های فارسی و عربی خوش‌طعم و شور و شیرین ساخته که نظیر آن را در نامه‌های دیگران کمتر می‌توان یافت. برای آنکه در اثبات مدّعی خود شاهدهی به‌دست داده باشیم، بهتر است نمونه‌ای بیاوریم، که گفته‌اند:

وصف قد و بالای تو هرگز نتوان گفت  
جز آنکه قد افزای و گویم که چنین  
است

از فرط این شفقت، این چند حرف مشوّش نبشته شد، بی‌دل و بی‌دست، نه هشیار نه مست، نه نیست و نه هست در وصیت جهت رعایت شاهزاده ما و روشنایی دل و دیده ما و همه عالم که امروز در حواله و جباله آن فرزندان است و کفّلاً زگربیا. جهت امتحان عظیم امانت سپرده شده. توقع است که



آتش در بنیاد عذرها زند و یک دم و یک نفس، نه قصد و نه سهو حرکتی نکند و وظیفه مراقبتی را نگرداند که در خاطر ایشان یکذره تشویش بی‌وفایی و ملالت درآید. خود ایشان هیچ نگویند از پاک‌گوهری خود و عنصر شاهزادگی و صبر موروث بر رُسته که بیت:

بچه بط اگرچه دینه بود آب دریاش تا به سینه بود

بخشی از نامه ششم (نامه شماره ۴ در این مجموعه)

مکتوبات، نخستین بار، در سال ۱۹۳۷م به‌همت شادروان دکتر فریدون نافذ اوزلوق، که خود از نوادگان مولاناست، به‌چاپ رسیده و به دستداران مولانا معرفی شده است. مقدمه میسوط او، که با ترجمه دکتر توفیق سبحانی در آغاز مکتوبات چاپ مرکز نشر دانشگاهی آمده است، خواندنی است. در آغاز این مقدمه، می‌نویسد:

بر آنیم که نامه‌های (ترسلات) ناشناخته مولانا ارمغان سال جدید برای جهان عرفان باشد.

آری به‌همت اوست که مکتوبات مولانا، که تا آن زمان ناشناخته بوده، شناخته می‌شود. در همان مقدمه، وی در مقایسه مکتوبات با رساله سپهسالار می‌گوید:

اما سپهسالار از مناقب مولانا بحث می‌کند و هوای صوفیانه بر آن غالب است. لیکن مسلم است سخنانی که در زمان مولانا و از زبان شخص او جاری شده البته ارزش زیادی دارد و طبعاً حائز اهمیت فراوانی است.

اگرچه این خصوصیت در آثار چاپ‌شده مولانا، چون مثنوی، دیوان، و رباعیات او، نیز به‌چشم می‌خورد، ولی از نظر تاریخی هیچ‌یک از آنها با کتابی که تقدیمتان می‌کنیم نمی‌توانند برابری کنند. در کتاب‌های چاپ‌و‌عرضه‌شده مولانا یا حکایات و عقاید اخلاقی توان یافت و یا اشعار گرانقدری که به‌سابقه عشق الهی سروده شده است. اما مکتوبات چنین نیست. در آن مطالبی است که از ضرورت نیازهای مختلف بشری زاده است. این ۱۴۴ نامه و سه لاحقه سرشار از اطلاعاتی است که می‌تواند بسیاری از احتمالات را روشن کند. زبان ادبی آن زیباست و به تمام معنا زبانی است که در میان طبقات روشنفکر آناتولی رایج بود.

دکتر نافذ اوزلوق به‌درستی این نامه‌ها را سند معتبری می‌داند در اثبات این نکته که فرهیختگان آناتولی با زبان فارسی به‌خوبی آشنا بوده‌اند و ما از اینجا به نیروی گسترش‌یابنده زبان فارسی در قلمرو پهناور سرزمین‌های

اسلامی پی می‌توانیم برد و تصدیق خواهیم کرد که این سخن که «فارسی زبان دوم عالم اسلام بوده است» سخنی درست و دقیق است و به هیچ وجه گزاف و مبالغه‌آمیز نیست.

آقای دکتر سبحانی، در آغاز پیشگفتار چاپ ۱۳۷۱ مکتوبات به تصحیح خود، گفته‌اند:

مکتوبات مولانا جلال‌الدین رومی (با چاپ ۱۳۱۵ به‌نوشته مرحوم مُشار در فهرست کتب چاپی) تا کنون چهار بار در ایران و ترکیه و ترجمه ترکی آن یک بار در ترکیه به‌چاپ رسیده است. جز ترجمه ترکی آن، دیگر چاپ‌ها را در واقع می‌توان یک چاپ به‌حساب آورد، زیرا که چاپ سال ۱۳۳۵، به‌کوشش آقای یوسف جمشیدی‌پور و آقای غلامحسین امین در تهران، از روی چاپ مرحوم دکتر فریدون نافذ اوزلوق، عیناً افسست از چاپ ترکیه است.

آقای دکتر سبحانی، در آغاز کتاب، علاوه بر پیشگفتاری که در آن مشروحاً نسخه‌های خطی مورد استفاده خود را ذکر کرده‌اند، ترجمه مقدمه مرحوم عبدالباقی گولپینارلی و ترجمه مقدمه مرحوم دکتر فریدون نافذ اوزلوق را (با تلخیص) قرار داده‌اند. آنگاه یک‌صدوپنجاه نامه را آورده‌اند و، ذیل هر نامه، به اختلافات موجود در نسخه‌بدل‌ها اشاره کرده‌اند. مخاطب هر نامه نیز با عبارتی کوتاه مشعر بر بیان مقصود از هر نامه در گوشه بالای سمت چپ نامه‌ها ذکر شده است. در پایان کتاب، صفحات زیادی به معرفی «اشخاصی که در نامه‌ها از آنان نام برده شده است» اختصاص یافته و چنان‌که در پیشگفتار آمده در این بخش «شخصیت‌های تاریخی مندرج در نامه‌ها، با استفاده از مأخذ و تعلیقات مرحوم عبدالباقی گولپینارلی... معرفی شده‌اند». مصحح محترم درباره هر نامه با ذکر شماره آن نامه توضیحی در حدود یک پاراگراف داده و این توضیحات را به پایان کتاب افزوده‌اند. در این توضیحات، سراینده بعضی اشعار فارسی و عربی و مأخذ بعضی از احادیث مذکور در نامه‌ها و توضیح بعضی از عبارات و معنای بعضی از اصطلاحات ذکر شده است. فهرست آیات و فهرست احادیث و فهرست اشعار عربی و فهرست اشعار فارسی و «امثال و کلمات» نیز از ضمایم پایان کتاب است. واژه‌نامه‌ای الفبایی در

سیزده صفحه برای این مجموعه ترتیب داده شده و فهرست راهنمای مفصلی بدان افزوده شده و کتاب در ۴۰۳ صفحه به پایان رسیده است.

- بعد از پیشگفتار، مقدمه را، بر اساس پنج مقاله نوشته شده قبلی، در سه فصل مرتب ساخته‌ایم. فصل اول به بیان «نظم ساختاری و مضمون نامه‌ها» اختصاص دارد و فصل دوم «فواید زبانی و ادبی نامه‌ها» را شامل می‌شود و فصل سوم «فواید اجتماعی نامه‌ها» را در بر دارد.
- در «گزیده مکتوبات»، از مجموع آن یکصدوپنجاه نامه، منتخبی برگزیده‌ایم قابل تدریس در کلاس‌های درسی دوره کارشناسی یا کارشناسی ارشد رشته زبان و ادبیات فارسی دانشگاه‌ها، به‌منظور آشنایی دانشجویان با نمونه‌ای از نثر فارسی.
- تعداد نامه‌های گزیده ما شصت‌وپنج نامه است.
- بعضی از نامه‌ها را کامل و بعضی دیگر را با حذف بعضی قسمت‌ها آورده‌ایم.
- در انتخاب نامه‌ها، سعی کرده‌ایم بهترین‌ها را به تشخیص خود برگزینیم.
- مولانا، در آغاز هر نامه، بنا به رسم زمانه خود، القابی متناسب با مخاطب نامه آورده است. ما تکرار همه القاب در آغاز همه نامه‌ها را لازم ندیده‌ایم و تنها به ذکر چند نمونه اکتفا کرده‌ایم. آنچه حذف کرده‌ایم فرق مهمی با آنچه آورده‌ایم نداشته است.
- در «گزیده مکتوبات»، توضیحات، به‌جای آنکه مانند توضیحات آقای دکتر سبحانی در پایان کتاب جای بگیرد، ذیل هر نامه آمده است و غرض از این توضیحات آن بوده که در تدریس نامه‌ها به استاد و دانشجو کمک شود.
- لغات بیشتری از هر نامه معنا شده و ترجمه آیات قرآنی و احادیث و ادعیه و عبارات و اشعار عربی در پایان هر نامه و ذیل آن آمده است. در چند مورد، اشعار عربی را به شعر فارسی ترجمه کرده‌ایم.
- تفاوت عمده این گزیده با کتاب مصحح آقای دکتر سبحانی در این است که در گزیده هیچ لغت دشوار و واژه نادری به حال خود رها نشده و هیچ عبارت عربی‌ای بی‌ترجمه نمانده است. در توضیح معانی لغات، مأخذ و مرجع اصلی ما لغت‌نامه دهخدا بوده است.
- شک نیست که یکی از علل مهجور ماندن مکتوبات مولانا کثرت عبارات عربی در لابه‌لای عبارات و جملات فارسی است. در آن زمان، اهل فضل چنان با هر دو زبان آشنا بودند که استفاده از هر دو زبان را، در متن واحد، طبیعی می‌دانستند. شخص مولانا، به‌جهت استغراق در

قرآن و حدیث و آشنایی و انس با اشعار شاعران بزرگ عرب از قبیل «متنبی»، شاید بیش از دیگران از عبارات عربی استفاده می‌کرده است. نثر او را در مکتوبات می‌توان نثر مَلَمَع نامید. معلوم است که مخاطبان نامه‌ها نیز که اشخاصی مانند سلطان عزالدین کیکاووس و معین‌الدین پروانه بوده‌اند کاملاً هر دو زبان را می‌دانسته و می‌فهمیده‌اند. آوردن ترجمه عبارات عربی در ذیل هر نامه سبب می‌شود که از دشواری نامه‌ها کاسته شود.

- در بیان معانی لغات، از میان چندین معنا، تنها آن وجه را برگزیده و آورده‌ایم که با معنای مورد نظر مولانا در متن انطباق داشته یا به آن نزدیک بوده است. فی‌المثل، برای دو واژه «تدارک» و «شکسته‌بندی» تنها معانی «جبران کردن خطای گذشته» و «آرام‌بخشی دل‌های شکسته» آمده و از بقیه وجوه معنایی آنها صرف‌نظر شده است.
- اگر لغتی یا عبارتی در نامه‌ای معنا شده، همان لغت وقتی که در نامه‌های بعد تکرار شده معنا نشده است. فرض بر این بوده که خواننده، کتاب را، از آغاز، نامه به نامه می‌خواند و پیش می‌رود.
- یک واژه‌نامه الفبایی نیز از مجموع لغات و عباراتی که ذیل هر نامه معنا شده در پایان کتاب آمده است.
- آیات قرآن و احادیث، اگر تکراری بوده، در توضیحات به نامه قبلی ارجاع داده شده است. در مکتوبات کمتر نامه‌ای وجود دارد که در آن مولانا چندین بار آیات قرآن را در ضمن عبارات و جملات فارسی نیلورده و به اصطلاح تضمین نکرده باشد. اگر به‌جای این آیات، ترجمه فارسی آنها را قرار دهیم نظم دستوری و ساختار نحوی جمله در هم می‌ریزد و خراب می‌شود. تناسب آیات قرآنی (و بعضاً احادیث و عبارات عربی دیگر) با متن، بیشتر، تناسب مفهومی است. مولانا در نامه‌ها هر جا در ذهن خود آیه‌ای از قرآن را به‌یاد آورده، آن را ذکر کرده، بدون آنکه بخواهد الفاظ آن آیه را برطبق قواعد زبانی با کلمات و عبارات فارسی پیوند دهد.
- در «گزیده مکتوبات»، کتاب دکنتر سبحانی اساس کار قرار گرفته است و شماره نامه‌ها در «گزیده» همان شماره آنها در کتاب دکنتر سبحانی است به‌علاوه شماره‌های دیگر که ما، به ترتیب از ۱ تا ۶۵، به نامه‌ها داده‌ایم.
- در توضیحات، نخواستیم وظیفه استاد را در کلاس برعهده بگیریم و درصدد بیان معنا و مقصود مورد نظر از عبارات و جملات نبوده‌ایم و عموماً به ذکر معنای لغات و ترجمه عبارات عربی اکتفا کرده‌ایم.

- بخشی از مطالب بعضی از نامه‌ها، به زبانی دیگر، در مثنوی یا فیه ما فیه آمده است. این موارد را در توضیحات مشخص کرده‌ایم.
- در موضعی از کتاب، نظر ما با آنچه در تصحیح دکتر سبحانی آمده تفاوت داشته است. وجه مرجح خود را، یا بر اساس نسخه‌بدل‌هایی که دکتر سبحانی به‌دست داده یا سه نسخه خطی‌ای که خود در اختیار داشته‌ایم (نسخه قونیه و نسخه نافذپاشا و نسخه کتابخانه مرعشی) و یا با تصحیح قیاسی، در متن آورده‌ایم. این موارد را در توضیحات مشخص کرده‌ایم. پاره‌ای از این اشکالات پیش‌تر در مقاله «ارزش ادبی مکتوبات مولانا» ذکر شده است.
- برای کتاب، نام «احوال دل گداخته» را انتخاب کرده‌ایم با عنوان فرعی «گزیده مکتوبات مولانا». نام اصلی کتاب را از نامه صدوسی‌ام (نامه شماره ۶۰ در این مجموعه) گرفته‌ایم.

## نگاهی به «گفتارهای پژوهشی در زمینه ادبیات فارسی»

### مجموعه مقالات استاد امیر حسن عابدی

سید

نقی عباس «کیفی»\*

نگاهی به «گفتارهای پژوهشی در زمینه ادبیات فارسی» مجموعه مقالات روانشاد پرفسور سید امیر حسن عابدی (۱۹۲۱-۲۰۱۱م) است که آن را

---

\* دانشجوی پیش دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه جواهر لعل نهرو، دهلی نو، هند.

دکتر سید حسن عباس<sup>۱</sup> گردآوری نموده اند. درباره این کتاب روانشاد آقای دکتر ایرج افشار نوشته اند:

«این مجموعه دلپذیر را آقای دکتر سید حسن عباس که خود از فضیلتی ایران دوست هند... است گردآوری و مارا مرهون دلبستگی خود به ادبیات ایران کرده است.<sup>۲</sup>»

بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، تهران این مجموعه مقالات را در سال ۱۳۷۷ش به چاپ رسانده است. این جلد اول است از «گفتارهای پژوهشی در زمینه ادبیات فارسی» و جلد دوم، نیز در بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، تهران زیر چاپ رفته است.

لازم به تذکر است که آقای دکتر سید حسن عباس پیش از این مقالات پرفسور نذیر احمد رانیز در دو جلد گردآوری نموده و از طرف انتشارات موقوفات به چاپ رسیده است. این مجموعه ها را روانشاد دکتر ایرج افشار «قند پارسی» نام گذاری کرده اند. آقای دکتر سید حسن عباس مقالات اردوی دکتر نذیر احمد را نیز به فارسی ترجمه نموده اند و آقای افشار نام آن را «قند مکرر پارسی» گذاشته و اخیراً در تهران منتشر گردیده است.

درباره شخصیت علمی و علاقه روانشاد پرفسور عابدی به علم، گفته روانشاد پرفسور نذیر احمد بسیار مناسب و برجاست. «علاقه ای که (پرفسور) عابدی به علم دارد در میان هیچ یک از معاصران دیده نمی شود. او به سراغ نسخه های خطی بسیار کوشیده و می توان گفت که کمتر ند کسانی که مثل او کتابها را دنبال کرده باشند. شاید گوشه ای از سر زمین هند باقی نمانده که او به دنبال کتابها نرفته باشد»<sup>۳</sup>

پرفسور عابدی به زبانهای اردو و فارسی و انگلیسی مقاله های زیادی نوشته اند که «باید تمام نوشته های وی در مجموعه های متعدد گردآوری شود تا پژوهشگران بتوانند به راحتی از تحقیقات و مطالعات ایشان در پژوهشهای ادب و تاریخ ایران بهره بگیرند»<sup>۴</sup>.

---

۱. رئیس گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه هندویی بنارس، وارانسی، هند.

۲. گفتارهای پژوهشی در زمینه ادبیات فارسی، یادداشت از دکتر ایرج افشار.

۱. گفتارهای پژوهشی در زمینه ادبیات فارسی، یادداشت از دکتر ایرج افشار، ص ۳

۲. همان، مقدمه دکتر سید حسن عباس، ص ۷

«گفتار های پژوهشی در زمینه ادبیات فارسی» پس از یادداشتی از روانشاد دکتر ایرج افشار و مقدمه ای از دکتر سید حسن عباس در سه بخش که مشتمل بر سی و شش مقاله است قسمت شده است بدین صورت :

### بخش اول :

شعر فارسی در نسخه های خطی - این بخش حاوی پانزده مقاله می باشد که تفصیل آن به قرار زیر است :

۱. یکی از نسخه های خطی کهنه دیوان حافظ : نخستین بار این مقاله در مجله ایرانیکا (کولکتا) در سال ۱۹۷۴م و مجله «خرد و کوشش» شماره ۱ (۱۳۵۱ش) به چاپ رسیده بود. درمقاله مزبور نسخه خطی دیوان حافظ که در موزه ملی دهلی نو به شماره ۶۸۰۴۸ نگهداری می شود و دارای تاریخ کتابت ۷۵۹ هجری می باشد، معرفی گردیده است. پس از مقایسه با نسخه چاپی با علامه محمد قزوینی نویسنده مقاله غزلهایی و قطعاتی و رباعیاتی که در نسخه قزوینی نیامده است و نسخه خطی موزه ملی هند دارا می باشد. نشان زده شده است. بدین قرار نسخه دیوان حافظ موزه ملی هند از اهمیت ویژه ای برخوردار می باشد. لازم به تذکر است که این نسخه بسیار زیبا و مطلا و مذهب و کامل است. در آخر مقاله نویسنده مقاله، نظر دکتر خانلری را نیز آورده است که نسخه را دقیقاً بررسی کرده و نتیجه مطالعه خود را به صراحت ارائه نموده است.

۲. بیاض ترمذ: یکی از مهمترین مقالاتی است که در معرفی بیاض ترمذ نوشته شده است. واضح باد که بیاض مزبور در زمان ما بین سعدی و حافظ در ترمذ تهیه شده. گرد آورنده آن محمد بن یغمور است و نسخه خطی آن در کتابخانه دولتی مدراس نگهداری می شود. قبلاً این مقاله در «همائی نامه» (تهران، ۱۳۵۵ش) چاپ شده بود.

۳. بیاض های گرانها و آثار ناشناخته شعرای بزرگ فارسی : همچنانکه می دانیم استاد عابدی به کتابخانه ها و آثاری شناخته و ناشناخته فارسی که در آن نگهداری می شود، بسیار علاقه داشتند. در نتیجه این علاقه مندی ایشان بسیاری از آثار مهم فارسی معرفی شده اند. یکی از موضوعات مورد پسند ایشان مطالعه مجموعه ها و جنگهایی است که در کتابخانه

های هند موجود است. در مقاله مورد بحث چند تا بیاض و مجموعه معرفی گردیده است از آنجمله: بیاض ترمذ، مجموعه لطایف و سفینه ظرایف، مونس الاحرار، تذکره السلاطین یا مجموعه اشعار، مجمع الاشعار محوی، انتخاب کلام شعرای متقدمین و متاخرین تالیف خانزاده علی اکبر مخدومی، انتخاب دواوین شعرای متقدمین در دو جلد ضخیم و منتخب اشعار فارسی و غیره قابل ذکراند.

۴. **یک بیاض نادر خطی: بیاضی است که در شبلی اکادمی اعظم گره،** نگهداری می شود در این مقاله معرفی گردیده است از مقاله استاد عابدی معلوم می شود که بیاض مزبور در دو جلد تهیه شده بود، اما در حال حاضر فقط یک جلد باقی مانده و این جلد اول است که حاوی فهرست شعرا نیز می باشد. جلد اول هم ضخیم بود که در جلد قسمت شده و جداگانه صحافی شده است و وزن آن جمعاً ۳ کیلو ۶۰۰ گرام و دارای ۴۲۰ برگ است. پرفسور عابدی از این بیاض اشعاری از مسعود سعد سلمان، امیر معزی، کمال الدین اصفهانی، اوحدی مراغه ای، ابن یمین و سلمان ساوجی را ارائه کرده است که در دواوین چاپی آنان نیامده است.

۵. **غزلیات ناشناخته سعدی:** در این مقاله مختصر، پرفسور عابدی از یک بیاض که مجموعه «لطایف و سفینه ظرایف» نام دارد اشعاری از سعدی را در آورده و معرفی نموده اند. لازم به تذکر است که این مجموعه بسیار مهم و متنوع از سیف جام هروی است و دو نسخه از این بیاض وجود دارد. یکی در موزه بریتانیا و دیگری در کتابخانه دانشگاه کابل، پرفسور عابدی در یک مقاله فارسی این مجموعه را جداگانه معرفی نموده بودند و آن مقاله در مجله بیاض، دهلی در ۱۹۸۵ م، شماره ۵ به چاپ رسیده. پیش از آن پرفسور نذیر احمد نیز از روی این مجموعه اشعار شعرای غیر معروف هند را آورده و همچنین اشعار حافظ شیرازی را نیز در آورده و به عنوان «غزلهای حافظ بر اساس مجموعه لطایف و سفینه ظرایف



«در ۱۹۹۱ م در دهلی به چاپ رسانده است. یک مقاله به انگلیسی نیز در مجله ایرانیکا در ۱۹۶۶م به قلم پرفسور نذیر احمد به چاپ رسیده بود. آقای دکتر سید عارف نوشاهی نیز از روی نسخه کابل درباره این مجموعه مهم مقاله های مفصل نوشته و به اردو و همچنین به فارسی آن را به چاپ رسانده اند.<sup>۱</sup>

۶. **ابیات ناشناخته امیر خسرو دهلوی**: پرفسور عابدی در آغاز این مقاله مختصری درباره امیر خسرو و همچنین راجع به دواوین وی صحبت نموده اند. سپس نسخه آمده و نسخه خطی دیوان امیر خسرو موجود در کتابخانه هردیال دهلی و ندوه العلماء لکهنو را معرفی نموده و اشعاری که در این نسخه آمده و نسخه های چاپی فاقد آن است، را آورده اند.

۷. **اشعار تازه از ظهیر فاریابی**: نسخه خطی و مطلا و مذهب و قشنگ دیوان ظهیر در کتابخانه دانشگاه پنجابی در پتیهاله نگهداری می شود و روی جلد آن «عمل بهاء الدین نیشابوری» نوشته شده است. در این مقاله معرفی گردیده و ابیاتی را ارائه نموده است که معمولاً در نسخه های چاپی نیامده است.

۸. **غزلیات و رباعیات ناشناخته خواجه کرمانی**: پرفسور عابدی همواره ابیات و اشعار شعرای معروف و غیر معروف فارسی را از نسخه های خطی و بیاضها و جنگها درآورده و معرفی نموده است. این مقاله نیز همان گونه است که در آن غزلیات و رباعیات خواجه کرمانی را از نسخه های کتابخانه های هند از آن جمله کتابخانه سالار جنگ حیدر آباد، دانشگاه اسلامی علیگره و کتابخانه تونک اشعار و ابیات در آورده و معرفی نموده است که در چاپ دیوان یا کلیات خواجه کرمانی بسیار حائز اهمیت است.

۹. **غزلیات ناشناخته هلالی چغتایی**: در کتابخانه غالب انستیتوی دهلی نسخه خطی بسیار مهم و مطلا و مذهب که در آخر ناقص است و

---

۱.. رک به: الف مجموعه لطایف و سفینه ظرایف (اردو) مجله «ادراک» مدیر: دکترسید حسن

عباس، مرکز تحقیقات اردو و فارسی، گوپالپور، باقر گنج، سیوان (بهار) شماره ۲، ۲۰۰۱م

ب: مجموعه لطایف و سفینه ظرایف، مقالات عارف، ج ۱؛ چاپ تهران، ۱۳۸۱ش

ج: فصل موسیقی، همان، ماخذ پیشین، ج ۲، چاپ تهران، ۱۳۸۶ش.

بنا به گفته نویسنده شاید متعلق به عهد جهانگیر باشد ، اشعاری از هلالی چغتایی را باز یافته و در این مقاله گنجانده است .

۱۰. **دیوان طوسی** : این مقاله مختصر در «یغما» ۱۳۳۶ش چاپ شده بود که معرفی دیوانی چاپی بنام « دیوان قدوة الحکما و زبده الفضلا المتقدمین و المتأخرین خواجه نصیر الدین » است که به سال ۱۳۱۴ هجری توسط میرزا محمد ملک الکتاب در هند به چاپ رسیده . ناشر این دیوان به علتی که تمام غزلهای آن تخلص «طوسی» را دارد گمان دارد که این دیوان خواجه نصیر الدین طوسی است در حالی که تذکره نویسان گفته اند که خواجه گاه گاهی برای تفنن یا رهایی از ناراحتی های فکری شعر می سرود ولی شاعری پیشه او نبود و دیوانی ندارد . طبق تحقیق پرفسور عابدی غزلهای این دیوان سروده مولانا عبد الله طوسی شاعر دربار شاهزاده ابوالقاسم بابر میرزا پسر بایسنقر پسر شاهرخ پسر امیر تیمور است . البته درباره رباعیات این دیوان استاد عابدی نیز به این عقیده اند که آن از در کتابخانه دانشگاه اسلامی به شماره ۸۹۱۶۵۵۱۱ نگهداری می شود معرفی شده است .

۱۱. **سه نسخه پر ارزش دیوان انوری** : در این مقاله سه نسخه خطی

دیوان انوری معرفی شده است که به قرار زیر است :

- نسخه موزه ملی ، دهلی نو ، شماره ۵۴۰۲۸/۳ ، این نسخه مطلا است و مذهب و به دستور محمد قلی قطب شاه کتابت گردیده است .
- نسخه موزه ملی ، دهلی نو ، شماره ۷۴۰۲۵۵ ، این نسخه مکتوبه ماه صفر ۱۰۳۵ هجری می باشد .
- کلیات انوری ، شماره R-VII-۱۲۴ ، این نسخه در کتابخانه K.R. Oriental Institute , Bombay نگهداری می شود و مکتوبه سال ۹۸۹ هجری می باشد .

در ادامه مقاله دکتر عابدی انتخابی از آن سه نسخه مزبور با نشان دهی اختلاف نسخ نیز آورده است .

۱۲. **یک نسخه پر ارزش دیوان ظهوری توشیزی** : این مقاله نخستین بار در

مجله «فند پارسی» مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی ج . ا . ایران ، دهلی نو شماره ۷ در سال ۱۳۷۳ هـ ش / ۱۹۹۴ م به چاپ رسیده . در این مقاله استاد عابدی یک نسخه خطی پر ارزش دیوان ظهوری را مورد معرفی قرار داده اند که در کتابخانه دانشگاه بمبئی

زیر شماره ۹۲ (ج ۵۲) نگهداری می شود. این نسخه بدین لحاظ که زیر نظر ظهوری بوده است و لابه لای آن تصحیحات و اضافاتی به قلم وی انجام یافته بسار مهم است. نسخه خطی با نسخه چاپی (چاپ نولکشور) اختلافی دارد که پرفسور عابدی آن را در این مقاله نیز نشان دهی نموده اند. عکس برگی از این دیوان که دارای خط ظهوری است همراه با مقاله شامل مجموعه مورد معرفی است.

۱۳. **یک معمای ناشناخته دقیقی:** در این مقاله استاد عابدی از روی بیاضی خطی بنام «مجموعه اشعار شعرای نامدار» که در کتابخانه دولتی مدراس تحت شماره ۱۸۳ موجود است و حاوی الغاز و معنیات شاعران بزرگ فارسی می باشد، یک معمای دقیقی را در یافته و معرفی نموده که حسب زیر است:

بسی دیده تموز و تیر آذر	بگویی تا چه چیزست ای
نزاید بچه او چون باب و مادر	ز تاب و مادر است اصلش و
گهی دستار دارد گاه چادر	گهی چون مرد باشد گاه چون
نه آتش بشکند نی سوزد آذر	اگر در آب و آتش جاش سازی
به هر شکلی برآید نیز بنگر	به جز در آب و آتش هر کجا

۱۴. **غزلیات باز یافته کمال خجندی:** این مقاله نخستین بار در مجله «قند پارسی» دهلی نو، شماره ۸ (۱۳۷۳ ش/ ۵-۱۹۹۴ م) به چاپ رسیده. در این مقاله استاد عابدی از روی بیاضها و مجموعه ها و نسخه های خطی متعددی اشعاری از کمال خجندی را باز یافته است که فاقد نسخه های چاپی دیوان وی می باشد، به این علت استاد عابدی اشعار باز یافته کمال خجندی را با اختلاف نسخ در این مقاله نشان داده است. برخی از نسخه های خطی که مورد استفاده دکتر عابدی بود عبارت اند از: انیس الشعرا (نسخه منحصر به فرد سلطان المدراس، لکهنو، مکتوبه سال ۱۲۳۰ هـ) دیوان خجندی، نسخه کتابخانه آصفیه حیدر آباد، نسخه کتابخانه مرکز عمومی پتیاله (پنجاب) نسخه خدا بخش پتتا، نسخه دانشگاه اسلامی علیگره، نسخه موزه سالار جنگ حیدرآباد، مجموعه لطایف و سفینه ظرایف (سیف جام هروی، نسخه های موزه بریتانیا و دانشگاه کابل) و غیره.

۱۵. **دیوان عطارد:** دکتر عابدی در این مقاله، دیوان عطارد، یکی از شاعران بزرگ دوره سلجوقی را مورد معرفی قرار داده اند که در

کتابخانه مهاتما گاندی میموریل ریسرچ سنتر و لائبریری، بمبئی، نگهداری می شود و به تحقیق استاد عابدی احتمالاً در حین زندگی عطار دیا در اواخر قرن هفتم هجری کتابت شده است.

**بخش دوم: پارسی سرایان در هند** - این بخش مجموعه مشتمل است بر پانزده مقاله راجع به پارسی سرایان در هند و تفصیل مقالات بر حسب زیر است.

۱ - **غازی خان وقاری**: میرزا غازی بیگ متخلص به «وقاری» و ملقب به «غازی خان» پسر میرزا جان بیگ متخلص به «حلیمی» پسر میرزا باقر ترخان است. میرزا غازی یکی از مریدان علم و هنر در عهد جهانگیر می باشد و سال درگذشت وی ۱۰۲۱هـ/ ۱۶۱۲م می باشد.

۲ - **شاپور تهرانی**: شاپور تهرانی پسر خواجگی خواجه برادر حقیقی میرزا محمد شریف هجری (م: ۱۵۷۲/۹۸۰م) پدر اعتماد الدوله (م: ۱۰۳۱هـ/ ۱۶۲۲م) است. وی بار اول در عهد اکبر شاه و بار دوم در عهد جهانگیر به هند آمده. شاپور از هند به ایران بازگشت و بین سالهای ۱۶۲۱-۱۶۱۹م درگذشت.

۳ - **میر جمله روح الامین**: میرزا محمد امین شهرستانی مخاطب به «میر جمله» و متخلص به روح الامین به سال ۱۰۱۰هـ (۲- ۱۶۰۱م) به هند آمد و نخست به دربار جهانگیر پیوست و سپس به دکن رفت و دربار محمد قلی قطب شاه پادشاه گولکندا و بعد از آن به دربار عادل شاه پادشاه بیجاپور رفت و از آنجا به ایران برگشت و مقرب شاه عباس کبیر شد. در سال ۱۰۲۷هـ (۱۶۱۸م) دوباره به هند برگشت و در اینجا اول در خدمت جهانگیر داخل شد و پس از آن در عهد شاهجهان به سمت بخشگیری رسید. وی در سال ۱۰۴۷هـ/ ۱۶۳۷م درگذشت.

۴ - **ابو طالب کلیم کاشانی**:

۵ - **صیدی تهرانی**: میر علی متخلص به «صیدی» از سادات حسینی تهران بود. او در سال ۱۰۶۴هـ/ ۱۶۵۴م عازم هند شد و به دربار شاهجهان پیوست. او به سال ۱۰۸۳هـ/ ۱۶۷۲م<sup>۱</sup> درگذشت.

۶ - **ظفر خان احسن**: خواجه احسن الله مخاطب به «ظفر خان» متخلص به «احسن» در روزگار پادشاه اکبر به هند رسید و مرید عنایت او گردید و در عهد جهانگیر به مقام نخست وزیری و منصب پنج هزاری

رسید. او مدتی فرمانروای کشمیر نیز بود. ظفر خان احسن در سال ۱۰۷۳/۱۶۶۲م در لاهور درگذشت. در این مقاله دکتر عابدی نسخه ای از کلیات احسن که در کتابخانه بانکی پور (شماره ۳۲۹) نگهداری می شود را معرفی نموده اند.

#### ۷ - غنی کشمیری

#### ۸ - صائب تبریزی اصفهانی

۹ - **عنایت خان آشنا** : خواجه محمد طاهر ملقب به «عنایت خان» و «خانزمان» و متخلص به «آشنا» و «طاهر» پسر ظفر خان احسن بود. او در سال ۱۰۸۱ هـ (۱۶۷۰م) در کشمیر درگذشت. بعضی ها سال وفات وی را ۱۰۷۷ هـ / ۱۶۶۶ م نوشته اند.

۱۰ - **شاهنامه - نسخه شاهان** : این مقاله مختصر راجع به دستنویس های مصور و مهم از شاهنامه در کتابخانه ها و موزه ها و مجموعه های خصوصی در هند است که تاکنون نشناخته مانده است. نظیر شش دستنویس مصور در موزه حیدر آباد، هشت دستنویس مصور در موزه ملی دهلی نو، شش دستنویس مصور در موزه و کتابخانه سالار جنگ حیدرآباد، شش دستنویس مصور در کتابخانه خدا بخش پتنا، دو دستنویس مصور در موزه دولتی در الوار (راجستان) یک دستنویس مصور در انجمن آسیای بنگال (کلکته) و غیره.

#### ۱۱ - برخی از منابع نادر و ناشناخته فارسی برای مطالعه تاریخ و

#### فرهنگ ایران و هند :

در این مقاله منابع ای چند زبان و ادبیات فارسی در هند برای مطالعه تاریخ و فرهنگ مورد معرفی قرار گرفته است که عبارت اند از : پنج تنترا، مفرح القلوب، ترجمه فارسی «هیتوپدیشا» پنچا کیانه ترجمه فارسی مصطفی خالقداد عباسی، عیار دانش تالیف ابوالفضل، بریهات کاتا، ترجمه فارسی مصطفی خالقداد عباسی، تعلق نامه امیر خسرو، داستان نل و دمیانتی به صورت مثنوی نل و دمن ملک الشعرا فیضی، رامایانا، سنگهاسن بتیسی، راگا درین، ادبیات فارسی تالیف E S Storey و غیره.

۱۲. **زبان و ادبیات فارسی در هند** : در معرفی این مقاله یادداشت گرد آورنده چنین است : چند سال است که انجمن استادان فارسی هر سال در یکی از شهرهای دانشگاهی تشکیل می شود و گروهی از مدرسان و دستداران زبان فارسی در آن شرکت می کنند جلسات هفتمین و

هشتمین کنگره در حیدرآباد و کلکته برگزار شد و دکتر امیر حسن عابدی رئیس انجمن و استاد زبان فارسی دانشگاه دهلی در آن دو شهر دو گفتار خواند و با لطافت طبع به پیوندهای گذشته زبان فارسی در آن دو منطقه و آینده آن زبان در هندوستان پرداخت. آقای محمد مهدی رستمی این دوگفتار را به فارسی ترجمه کرده و در «بیاض» به چاپ رسیده است.

۱۳ - روابط ادبی افغانستان و هند : این مقاله متن سخنرانی استاد عابدی

در دانشگاه کابل است که در مجله ادب ، شماره ۲-۱ ، سال چهاردهم به چاپ رسیده است .

۱۴ - وصف کشمیر در ادبیات فارسی : در این مقاله چنانکه از عنوان آن

روشن است وصف کشمیر در شعر و ادبیات فارسی بیان شده است و اشعار شاعرانی که به وصف کشمیر پرداخته اند آورده شده است که عبارتند از : حافظ شیرازی ، صائب تبریزی ، میرزا ابراهیم رفعتی ، ملک الشعرا فیضی ، عرفی شیرازی ، طالب آملی ، ابو طالب کلیم کاشانی ، محمد جان قدسی مشهدی ، میرزا محمد قلی سلیم تهرانی ، ظفر خان احسن ، عنایت الله آشنا فرزند ظفر خان احسن ، ملا شاه بدخشانی ، ملا حسن فانی کشمیری ، محمد رضا مشتاق کشمیری ، مجرم کشمیری ، دیارام کاجر خوشدل ، محمد آزاد خان کشمیری و غیره .

۱۵ - تضمینات فارسی اقبال لاهوری : در این مقاله تضمین های محمد

اقبال لاهوری نشاندهی و جمع آوری شده است . شاعرانی که اقبال لاهوری بر اشعار آنان تضمین سروده است عبارتند از : مولانای روم ، فردوسی طوسی ، سعدی شیرازی ، خواجه حافظ ، سید علی همدانی ، بوعلی شاه قلندر ، خاقانی شروانی ، نظامی گنجوی ، غنی کشمیری ، نظیری نیشاپوری ، عرفی شیرازی ، بیدل عظیم آبادی ، غالب دهلوی و غیره .

بخش سوم :

ادبیات هندوی در زبان فارسی - این آخرین بخش کتاب است که دارای

شش مقاله زیر می باشد :

۱. پنچاکیانہ : یک ترجمه فارسی بی نظیر و گمنام پنچتنترا در این مقاله

نسخه خطی منحصر به فرد ترجمه فارسی پنچاکیانہ از مصطفی خالقداد عباسی که به امر اکبر شاه انجام یافت معرفی شده است. آن نسخه در موزه ملی دهلی نو وجود دارد . (شماره ۱۰۰۵ / ۶۲ تعداد اوراق ، ۳۷۲ ، ۵ / ۱۱ × ۲۰ سانتی متر ) خالقداد عباسی این ترجمه را

در سال ۱۰۲۰هـ/ ۱۶۱۱م شروع کرد و در سال ۱۰۲۱/ ۱۶۱۲م به پایان رساند.

۲. **داستان «پدماوت» در ادبیات فارسی** : داستان «پدماوت» یکی از داستانهای باستان هند است که پس از حمله علاء الدین خلجی به قلعه چتور بیشتر زبانزد خاص و عام گردید. این داستان در اصل به دو قسمت تقسیم می‌گردد. قسمت اول آن افسانه عشق و عروسی «رتن سین» و «پدماوتی» و بازگشت آنان به چتور است. قسمت دوم که اندازه جنبه تاریخی دارد مربوط به محاصره قلعه چتور توسط علاء الدین خلجی (۷۱۶-۶۹۵هـ/ ۱۳۱۶-۱۲۹۶م) و مرگ رتن سین و ستی (خودکشی) پدماوت می‌باشد. (ص ۳۰۵) در این مقاله برخی از ترجمه‌های منظوم و منثور این داستان مورد معرفی قرار یافته است.

۳. **داستان ستی در ادبیات فارسی و سوز و گداز نوعی خبوشانی** : در زمان قدیم در میان هندویان رسم بوده که اگر شوهر زنی می‌مرد، زنش نیز با مرده شوهر خود را می‌سوزاند و این عمل را «ستی» می‌گفتند (ص ۳۱۶). در این مقاله بیان ستی و توصیف وفاداری زنان هندو در شعر فارسی سرایان معرفی شده است.

۴. **منوهر داس توسنی** : در این مقاله احوال و آثار مختصر منوهر داس توسنی که در زمان اکبر و جهانگیر می‌زیست شرح داده شده است.

۵. **هندوی فارسی دان - برهمن لاهوری** : رای چندر بهان برهمن لاهوری (۹۸۳-۱۰۷۳هـ/ ۱۶۶۲-۱۵۷۵م) از چهره‌های برجسته دربار شاهجهان بود که احوال و آثار او در این مقاله اختصاراً آورده شده است.

۶. **مثنوی های رانی چندرا کرن** : مثنوی های رانی چندرا کرن بر نمونه پدماوت که یک افسانه قدیم هند می‌باشد پایه گذاری شده است. اسامی اشخاص در دو داستان فوق الذکر با همدیگر اختلاف دارند، اما مضمون آنها کمابیش یکی است (ص ۳۳۴). در این مقاله یک نسخه خطی مصور این مثنوی که در موزه سالار جنگ حیدرآباد

---

۱. این رسم به مساعی راجا رام موهن رای (۱۸۳۳ - ۱۷۷۲م) که یکی از اصلاح طلبان سیاسی و مذهبی و اجتماعی هند بود و «پدر هند جدید» خوانده می‌شود، در قرن نوزدهم میلادی منسوخ گردید.

(شماره ۷۸۰، تعداد اوراق ۱۶۶) نگهداری می شود مورد معرفی قرار گرفته است. نام یا تخلص سراینده آن «فاقد» است و طبق تحقیق استاد عابدی، آن احتمالاً اثر او قرن هجدهم یا اوائل قرن نوزدهم می باشد.

قبل از آن که این مقاله را به پایان برسانم، در اینجا مناسب به نظر می رسد که فهرست مقالات پرفسور عابدی شامل جلد دوم «گفتارهای پژوهشی در زمینه ادبیات فارسی» در زیر نقل شود:

۱ - دیوان حافظ (نسخه شاهان مغلیه) ۲ - دو نسخه خطی پر ارزش از دیوان حافظ ۳ - دو نسخه خطی: دیوان حافظ و نظیری ۴ - یک نسخه خطی مصور دیوان حافظ ۵ - یک نسخه خطی پر ارزش دیوان خسرو ۶ - یک نسخه خطی پر ارزش دیوان صابر ترمذی ۷ - دو نسخه خطی پر ارزش دیوان هلالی ۸ - ابیات ناشناخته امیر معزی ۹ - غزلیات باز یافته ظهیر فاریابی ۱۰ - غزلیات و رباعیات باز یافته بابا فغانی ۱۱ - غزلیات و رباعیات باز یافته ابن یمین ۱۲ - یک نسخه خطی پر ارزش از کلیات عبیدزاکانی ۱۳ - حیدر کلوچ و دیوان خطی او ۱۴ - قدیم ترین نسخه خطی تذکره الاولیاء ۱۵ - گلچینی ارزشمند و تاکنون ناشناخته ادب پارسی در کتابخانه ها و موزه های هند. ۱۶ - شرح قصاید خاقانی ۱۷ - شرح گلستان ۱۸ - شاهنامه و هند ۱۹ - طایر شیرازی ۲۰ - شیخ علی حزین و هند ۲۱ - عیشی لکهنوی ۲۲ - مطربی سمرقندی ۲۳ - تحفة الحبيب ۲۴ - ترجمه آثار هندی به فارسی ۲۵ - بیاض شیر افکن ۲۶ - خاطرات بنارس و یاد حزین

همچنانکه از فهرست مقالات جلد اول و دوم مترشح می شود که پرفسور عابدی یک شخصیت پرکار و جدی در شناختن آثار فارسی بودند. نوشته های ایشان یک گونه نیست بلکه متنوع است. اگر تمام مقاله های پرفسور عابدی که به زبان اردو یا فارسی یا انگلیسی است، در مجموعه های مختلف جمع آوری شود برای دانشجویان و استادان و پژوهشگران و علاقه مندان سودمند خواهد شد و دکتر سید حسن عباس در همین راه کوشا هستند که باید تحقیقات استادان هند همچو پرفسور عابدی و پرفسور نذیر احمد و پرفسور مختارالدین احمد، دکتر ضیاءالدین دیسای و.... که به صورت مقاله در سینه های مجله ها، آن هم پنجاه شصت سال پیش دفن اند، بیرون کشیده شود و به پیشگاه ادب دوستان و علاقه مندان ارائه گردد.



جای تاسف است که این مجموعه ها که به کوشش ایشان در ایران انتشار یافته است تا به حال در کتابخانه های هند مخصوصاً در گروه های فارسی دانشگاه های هند دیده نمی شود، باید تربیتی اتخاذ شود تا کتابهایی که از نویسندگان هندی در ایران انتشار می یابد ، تعدادی از آنها به بخش های فارسی دانشگاه ها یا به کتابخانه های معروف ارسال شود تا فایده آن بیشتر شود .

سرانجام، این معرفی کوتاه را با این کلام پرارزش روانشاد دکتر ایرج افشار در خصوص اهمیت مقالات فارسی پژوهان هند به پایان می رسانم :

«موجب سرفرازی است که در این روزگار ادبا و نویسندگان آن خطه (هند) بخشی از مقالات خود را به زبان فارسی می نگارند و ما ایرانیان از آن منابع بی ترجمان بهره مند و از گفتار طوطیان شکر شکن هند ، شیرین کام می شویم »<sup>۱</sup>

# آموزش فارسی

---

۱. گفتارهای پژوهشی در زمینه ادبیات فارسی ، یادداشت از دکتر ایرج افشار



ساجد الله تفهیمی \*

## معرفی مختصری از بخش فارسی دانشگاه کراچی

### تاریخچه مختصر:

دانشگاه کراچی در سال ۵۱ - ۱۹۵۰م در کراچی تأسیس گردید. بعد از مراحل مقدماتی و استقرار ادارات اساسی از جمله تشکیل مجلس سنا و سندیکای و مجلس علمی، در سال تحصیلی ۳ - ۱۹۵۲م مرحله بنیانگذاری بخشهای تدریسی آغاز شد. ابتدائاً در این سال تأسیس چهار بخش: فلسفه، جغرافی، ریاضی و جانورشناسی، با آغاز تدریس، به عمل آمد؛ در سال ۴-۱۹۵۳م گروه های تاریخ عمومی، تاریخ اسلامی، علوم سیاسی، اقتصاد، روابط بین المللی، بنگالی، فیزیک، شیمی و گیاه شناسی؛ و در سال ۵ - ۱۹۵۴م بخش های روانشناسی، روزنامه نگاری، اردو، عربی، فارسی و انگلیسی دائر گردید- در

---

\*. رئیس اسبق گروه فارسی دانشگاه کراچی - کراچی

سالهای بعدی الی الآن فرایند تأسیس بخشهای نو و مؤسسات علوم جدیده در دانشگاه ادامه داشته و می دارد- در حال حاضر شش دانشکده بطور کلی مشتمل بر ۴۷ بخش و ۱۴ مؤسسه و مرکز تحقیقی به علاوه ادارات اجرایی، هیئت کلی دانشگاه را تشکیل می دهد.

بخش فارسی در سال ۱۹۵۵م تأسیس، و در یکی از ساختمان های هفتگانه قریب الوقوع دانشگاه در محله نانک واره در شهر قدیم کراچی، بنام "ساختمان شیو جی مرار جی"، و ابتدائیه با انتصاب سه استاد: استاد دکتر غلام سرور (مرحوم) و دکترعابد علی خان (مرحوم) و دکتر سید مطیع الامام (مرحوم) دائر گردید؛ و پس از تکمیل شهرک جدید (کنونی) دانشگاه، با سایر گروه ها و ادارات در سال تحصیلی ۶۰ - ۱۹۵۹م به ساختمان کلیه فنون (دانشکده ادبیات و هنر) انتقال یافت و تا کنون در همین جا قرار دارد.

### **اهداف:**

از اهداف مهم تأسیس گروه فارسی، یکی این که ، نظر به اهمیت و خدمات زبان فارسی در زمینه های گسترده ادبی و فرهنگی و تاریخی و دینی و علمی جهان اسلامی عموماً، و به شبه قاره پاکستان و هند خصوصاً، در ابقا و پیشبرد آن در این منطقه، اقداماتی شایسته و بایسته ، به انحای درس و تدریس و تحقیق ، به عمل آورده شود؛ تا حد اقل یک طبقه ای از علما و دانشوران فارسی دان در این سرزمین همه وقت وجود داشته باشد که در حفظ میراث بیش از هزار ساله دینی و علمی و ادبی و فرهنگی و تاریخی ملت اسلامیة موجود در زبان فارسی و فعلاً روی به اتلاف، بکوشد و در ابلاغ آن به نسلهای جدید فعالیت جدی به عمل آورده باشد.

هدف مهم دیگر آشنا ساختن نسل های جدید را ازمواریث مشترک ایران و شبه قاره پاکستان و هند، و از روابط مختلف النوع سیاسی و اجتماعی و فرهنگی بین هر دو ملت در ادوار گذشته ، و چگونگی و اهمیت آن ها درتشید و استحکام آن روابط در عصر حاضر و آینده، می باشد-

### **کلاسها و برنامه های درسی:**

به منظور دست یافتن به این اهداف، و طبق آیین نامه و مقررات دانشگاه، کلاس های کارشناسی امتیازی (B.A. Honours) و فوق لیسانس (M.A.) در

بخش فارسی دائر، و برنامه های درسی این کلاس ها به کوشش دکتر غلام سرور رئیس بخش و با همکاری استادان دیگر یعنی دکتر عابد علی خان و دکتر مطیع الامام مرتب شده، با تصویب مجلس علمی دانشگاه، اجرا گردید- عنوانات فشرده دروس این کلاسها به قرار زیر است:

### **کارشناسی امتیازی: (B.A.Hons.)**

سال اول : نثر و شعر قدیم و جدید؛

سال دوم : درس اول : زبان عربی؛

درس دوم : تاریخ زبان فارسی

سال سوم : (مطابق دروس سال اول فوق لیسانس) ،

### **کارشناسی ارشد، سال اول: (M.A.Previous)**

درس اول : نثر قدیم

درس دوم : شعر قدیم

درس سوم (الف): ادبیات متصوفانه درس سوم (ب): زبان عربی

درس چهارم : اقبال شناسی

درس پنجم : تاریخ ادبیات فارسی ایران و شبه قاره

### **کارشناسی ارشد سال دوم: (M.A. Final)**

درس اول : نثر جدید

درس دوم : شعر جدید

درس سوم : تاریخ نقد ادبی

درس چهارم : انشا و ترجمه (یا) رساله

درس پنجم : امتحان شفاهی برای دانشجویان داخلی

یا

امتحان کتبی برای دانشجویان خارجی

در ادوار بعدی برای بهتر و مفید تر و طبق مقتضیات عصر ساختن بر نامه های

درسی ، و برای تحصیل اهداف

اساسی، اقداماتی لازم ، از جمله اضافه کلاسهای نوین و تجدید نظر در محتویات

دروس ، به عمل آورده شده است ، و هرچند سال بعد این عمل تکرار می شود-

کلاسهای نوین آموزشی که در سطح گواهینامه و دیپلوم آغاز گردیده، به قرار زیر است:

گواهینامه ۱: برای نوآموزان زبان فارسی از دانشجویان بخشهای دیگر دانشگاه.  
گواهینامه ۲: محتوی متون تاریخی برای دانشجویان و علاقمندان تاریخ و علوم وابسته.

دیپلم ۱: زبان فارسی: بعد از گواهینامه ۱

دیپلم ۲: متون تاریخی: بعد از گواهینامه ۲

در ابتدا بر نامه های درسی و روش امتحانات برای دانشجویان داخلی و خارجی یکسان بود- اما پس از اجرای نظام نیمساله (Semester system) در سال تحصیلی ۴ - ۱۹۷۳ م، برنامه های درسی و روش امتحانات تغییر یافت- البته برای دانشجویان خارجی همان برنامه های قدیمی و سیستم امتحانات سالیانه با تغییرات جزئی ادامه داشت-

### برنامه های تحقیقی:

بخش فارسی زمینه های تحقیق را در سطوح کارشناسی ارشد و دکتری نیز فراهم آورده است و در سطح کارشناسی ارشد (سال دوم) تعدادی از مقالات تحقیقی در موضوعات مختلف مربوط به تاریخ و ادبیات فارسی نوشته شده. همچنین دانش پژوهان سطح دکتری، در زمینه های مختلف ادبیات فارسی به ویژه ادبیات متصوفانه در شبه قاره عموماً و در سند خصوصاً، به تحقیق مشغول بوده و هستند- تا کنون هشت نفر به اخذ درجه دکتری از بخش فارسی دانشگاه موفق شده که به قرار زیر اند:

ردیف	نام	عنوان پایان نامه	سال
۱ -	دکتر سید مطیع الامام	شیخ شرف الدین احمد یحیی منیری و سهم او در نثر متصوفانه فارسی	۱۹۶۵م
۲ -	دکتر محمد حسین للهی	مشایخ تونسوی در پاکستان غربی و سهم آنان در تصوف اسلامی	۱۹۷۲م
۳ -	دکتر ساجدالله تفهیمی	احوال و آثار شیخ شرف الدین ابو علی قلندر یانی پتی	۱۹۶۷م

۴ -	دکتر یوسف	سلسله نقشبندیه: آغاز و پیشرفت آن تا وفات حضرت مجدد الف ثانی	۱۹۸۷م
۵ -	دکتر محمد ظفیر الحسن	ملفوظات: آغاز و پیشرفت آنهادر دوره های حکومت سلاطین دهلی	۱۹۸۷م
۶ -	دکتر سید منصور علی سهروردی	شیخ عبد الحق محدث دهلوی ایک تذکرہ نگار کی حیثیت سے	۱۹۸۹م
۷ -	دکتر سید امتیاز حیدر	محیط اجتماعی و سیاسی و فکری ایران و نقش مآثر آن بر شعرای ایران	۱۹۹۲م
۸ -	دکتر شهلا سلیم نوری	شیخ حمید الدین صوفی ناگوری: شرح حال و بررسی کتاب «سرور الصدور و نور البدور» منسوب به او	۲۰۰۰م

این مقالات در کتابخانه دکتر محمود حسین در بخش مقالات تحقیقی نگهداری می شود.

در حال حاضر هشت نفر در سطح دکتری مشغول به تحقیق می باشند.

### تحقیقات اساتذہ:

استادان علاوه بر تدریس ، تحقیق را نیز، از روی آئین نامه دانشگاه، به عهده خود دارند؛ و ترفیع بر مقام بالاتر بر مبنای تجربه تدریسی و تحقیقی قرار دارد. استادان فارسی در هر دو زمینه وظایف خود را با فعالیت جدی سر انجام داده و می دهند؛ و آثار تحقیقی خود را به صورت تالیف کتب و رسایل و مقالات ارائه داده ، در گسترش و پیشبرد دانش و تحقیق سهم خود را در تاریخ ادبیات فارسی شبه قاره ، محقق کرده اند. یک فهرست آثار آنان در آخر مقاله در دست برای ملاحظه خوانندگان گرامی ضمیمه شده است.

## پروژه های تحقیقی:

در کنار تحقیقاتی که توسط استادان بخش فارسی منفرداً انجام گرفته است، تعدادی از پروژه های تحقیقی و تدوینی با معاونت دانشگاه و بتوسط و تصویب مرکز تسهیلات تحقیقی (Research Facility Centre) دانشکده ادبیات دانشگاه کراچی، بکوشش استادان بخش نیز به پایان رسیده و یا در حال جریان می باشد. پروژه هایی که به تکمیل و چاپ رسیده، به قرار زیر است:

- ۱ - فرهنگ اصطلاحات علوم ادبی (فارسی - اردو) که باهتمام مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد در ۱۹۹۶م چاپ گردید.
  - ۲ - کشف الالفاظ اقبال (فارسی) که باهتمام خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران کراچی در ۲۰۰۲م انتشار یافت.
- در حال حاضر سه پروژه با معاونت مرکز تسهیلات تحقیقی در دست انجام است.

## فعالیت های فوق برنامه:

علاوه بر برنامه های آموزشی و تحقیقی، فعالیت های فوق برنامه، مانند انعقاد جلسه ها و سیمینار های ادبی و فرهنگی و تنظیم سفرهای علمی - تفریحی نیز از ویژگی های بخش فارسی بوده وهست. در سالهای آغازین تأسیس، در بخش فارسی، یک انجمن مشتمل بر استادان و دانشجویان فارسی (که مؤسس آن دکتر غلام سرور، نخستین رئیس بخش فارسی بوده) به عنوان "انجمن ادبی فارسی" وجود داشته است؛ و از وظایف این انجمن بود که فعالیتهای فوق برنامه مزبوره انجام، و ضمناً سخنرانی هایی از دانشوران فارسی محلی و خارجی به ویژه ایرانی، در بخش فارسی و دانشگاه ترتیب دهد. چنانچه از افتخارات این انجمن است که گاهی گاهی علما و دانشوران بزرگ و نامور ایران، مانند استاد سعید نفیسی، استاد بدیع الزمان فروزانفر، دکتر حسین خطیبی، دکتر ناظرزاده کرمانی، دکتر مهیار نوایی، دکتر عبدالحسین زرین کوب، دکتر مقتدری، دکتر لطف علی صورتگر، دکتر جعفر شهیدی، دکتر اسماعیل حاکمی، دکتر رضا مصطفوی، پرفسور دکتر بوسانی، دکتر حاج سید جوادی، دکتر رضا شعبانی، دکتر کورونایاگی، دکتر علی محمد مؤذنی (که دو سال در بخش فارسی بعنوان استاد اعزامی از طرف دولت ایران، کار تدریسی و تحقیقی انجام دادند) و رجال معروف



دیگر را در بخش فارسی مورد پذیرایی گرم و عقیدتمندانه قرار داده ، فرصت استفاده از علم و فضل آن بزرگواران به علاقمندان و جویندگان فراهم آورده است .

با این که در نتیجه نفاذ سمستر سیستم ، این نوع انجمن ها در دانشگاه بطور رسمی توقیف شده بودند، باز هم این نوع سرگرمی ها به راهنمایی و تحت نظارت ریاست و استادان بخش ، و با معاونت دانشگاه و سازمان های دیگر در جریان بوده و هست - بعنوان مثال و به مصداق « مشتی از خرواری » ، دو تا سری جلسات را در زیر مورد توصیف قرار می دهیم:

یک سری از جلسات ماهیانه در خلال سال تحصیلی ۵ - ۱۹۹۴م در سطح دانشگاهی ترتیب داده شد - در این جلسات استادان و دانشوران برجسته مانند استاد دکتر غلام سرور، استاد دکتر ریاض الاسلام، استاد دکتر فرمان فتحپوری، استاد دکتر عفان سلجوق، استاد محمد اسلم (از لاهور)، استاد دکتر علی محمد مؤذنی (از ایران)، استاد دکتر رضا شعبانی (از ایران)، و استاد چراغ عالم قریشی (از ایران) و و---- در موضوعات مختلف مربوط به ادبیات فارسی و تصوف و تاریخ و انقلاب اسلامی ایران و غیره ، سخنرانی ها و مقالات پر ارزش ایراد فرمودند- خلاصه هشت از این سخنرانی ها با عنوان ” هشت سخن “ به مناسبت جشن سی و پنجمین سال افتتاح شهرک جدید دانشگاه کراچی، در سال ۱۹۹۴م به چاپ رسیده است-

سری دیگر از سمینار هایی در موضوع ” زبان و ادبیات فارسی در سند “ که با همکاری خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران کراچی در سطح بین المللی برگزار گردید و چون در موضوع خود بی سابقه بود، در حوزه اهل دانش و ادب و تحقیق مورد پذیرایی و ستایش فراوان قرار گرفت- دانشوران پاکستانی و ایرانی با ارائه مقالات تحقیقی پر ارزش خود، یک باب تازه ای در تاریخ ادبیات فارسی در این منطقه باز نمودند- مجموعه های این مقالات و سخنرانی ها که بکوشش خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران کراچی، به چاپ رسیده در گنجینه میراث ادبی سند اضافه گرانبهائی نموده ، بقرار زیر است:

سمینار اول: زبان و ادبیات فارسی در سند ۲۱ سپتامبر ۲۰۰۲م

سمینار دوم : زبان و ادبیات فارسی در سند:

از آغاز تا پایان دوره مغول ۱۱ اکتبر ۲۰۰۳م

سمینار سوم: زبان و ادبیات فارسی در سند:

در دوران کلهورا ۲۸ ژانویه ۲۰۰۶م

سمینار چهارم: زبان و ادبیات فارسی در سند:

در دوران تالپوران ۱۳ مارس ۲۰۰۷م

سمینار پنجم: زبان و ادبیات فارسی در سند:

از پایان دوره تالپوران تا استقلال پاکستان ۱۵ مارس ۲۰۰۸م

### **کتابخانه:**

در بخش فارسی یک کتابخانه مجهز موسوم به "کتابخانه دکتر غلام سرور" شامل بیش از شش هزار کتاب و مجلات نادر و کمیاب فارسی دایر است. قسمت بزرگی از آن مشتمل است بر عطیات و هدایایی از طرف سازمان های مختلف فرهنگی مانند خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران کراچی و دانشوران ادب دوست و ادب پرور، به ویژه دکتر غلام سرور، دکتر اویس صالح صدیقی، دکتر عبد الرشید، دکتر روشن آرا بیگم، دکتر طاهره صدیقی و دکتر ساجد الله تهمیمی - طبقه بندی و فهرست نویسی کتب و مجلات طبق سیستم بین المللی دیوی قرار گرفته و در حال جریان است. این کتابخانه بیشترین نیازهای علمی و پژوهشی دانشوران و محققین را کفایت می کند.

### **آزمایشگاه کامپیوتری:**

علاوه بر تسهیلات دیگر، یک آزمایشگاه کامپیوتری مشتمل بر ده عدد کامپوتر با استعداد انترنیت، در بخش فارسی دایر، و فعلاً مورد استفاده استادان و دانشجویان این بخش می باشد.

این بود معرفی اجمالی از بخش فارسی دانشگاه کراچی.

در آخر از جناب بارگاه ایزد عالی متعال مسئلت داریم که او توفیقات و فیه را بر خدمتگزاران زبان و ادب بخش فارسی ارزانی دارد تا مساعی صادقانه آنان در راه تحصیل اهداف عالی گسترش زبان و ادبیات فارسی و استحکام و تشیید روابط بین دو ملت شریفه همجوار و همکیش پاکستان و ایران مثمر ثمر باشد.

\*\*\*

**ضمیمه**

## فهرست آثار تحقیقی استادان بخش فارسی دانشگاه کراچی

پرفسور دکتر غلام سرور، (ام-ای-پی ایچ-دی (علیگر)  
مؤسس و نخستین رئیس بخش فارسی که در ۱۹۷۰م بازنشسته و در ۲۳ ژوئیه  
۱۹۹۸م این جهان فانی را بدرود گفت.

### الف) کتابها

#### کتابهای چاپ شده:

#### فارسی:

- ۱ - گلہای بہار؛ چاپ علی گرہ ، ۱۹۴۵م
- ۲ - سخن نو (در سه قسمت) ؛ علی گرہ ، ۱۹۴۷م
- ۳ - حرف نو ( در دو قسمت) ؛ کراچی ، ۱۹۵۸م.
- ۴ - تاریخ زبان فارسی ، جلد اول ؛ کراچی ، ۱۹۶۲م
- ۵ - افکار جاویدان ؛ کراچی، ۱۹۶۴م
- ۶ - نقش تازہ (در دو قسمت) ؛ کراچی ، ۱۹۶۵م- و ۱۹۶۶م.
- ۷ - آثار جاویدان ؛ کراچی ، ۱۹۶۶م.
- ۸ - مقدمہ جواہر الاولیا ؛ اسلام آباد ، ۱۹۷۶م.
- ۹ - تصحیح جواہر الاولیا؛ اسلام آباد ، ۱۹۷۶م.
- ۱۰ - مقدمہ خلاصہ الالفاظ جامع العلوم؛ اسلام آباد، ۱۹۹۲م
- ۱۱ - تصحیح خلاصہ الالفاظ جامع العلوم ؛ اسلام آباد ، ۱۹۹۲م

#### اردو:

- ۱۲- تاریخ ایران قدیم ؛ کراچی ، ۱۹۵۶م
- ۱۳ - قواعد فارسی ؛ کراچی ، ۱۹۸۵م

#### انگلیسی:

14- History of Shah Ismail safwi ; Aligarh , 1939.

15- A Descriptive Catalogue of the Oriental Manuscripts at Uch  
Gilani Library, Bhawalpur, 1960

#### مقاله ها:

تعداد مقالات تحقیقی استاد دکتر غلام سرور، از صد متجاوز است فهرست مفصل آنها در (ویژه نامه دکتر غلام سرور) مجله دانش، شماره ۵ - ۷، در ضمن شرح حال و آثار او مندرج است. در مقاله حاضر از آن صرف نظر می کنیم - علاقه مندان گرامی می توانند به ویژه نامه مزبور مراجعه فرمایند. آثار تحقیقی استادان دیگر بخش فارسی به قرار زیر است:

\*\*\*

**پرفسور دکتر عابد علی خان** (ام. ای.، پی ایچ. دی. تهران)

(رئیس پیشین بخش فارسی که در ۱۹۷۸م - بازنشسته و در ۲۰۰۷م ازین جهان فانی به عالم باقی شتافت)

**کتابها:**

- ۱ - عرفی شیرازی : سبک اشعار و آثار فارسی او ( رساله دکتري چاپ نشده )
- ۲ - سعدی جهانگرد ؛ کراچی ۱۹۶۳م.
- ۳ - تاریخ مختصر احوال سیاسی از دوره ناصر الدین شاه تا خاتمه رضا شاه ؛ کراچی ۱۹۶۳م.
- ۴ - سبک و آثار عرفی ؛ کراچی ۱۹۶۵م.
- ۵ - نظری بر شعر اشرف الدین الحسینی قزوینی معروف به اشرف ملقب به نسیم شمال ؛ کراچی ۱۹۸۰م.

**۲ - مقاله ها:**

به فارسی پنج مقاله در مجله هلال کراچی و مجله وحید تهران از ایشان چاپ شده است.:

\*\*\*

**پرفسور دکتر سید مطیع الامام** ( ام. ای.، پی ایچ. دی. کراچی)

(رئیس پیشین بخش فارسی که در ۱۹۷۹م باز نشسته و در سال ۱۹۹۹م جهان فانی را بدرود گفت).

**الف - کتابها:**

**فارسی:**

- ۱ - شیخ شرف الدین احمد یحیی منیری و سهم او درنثر متصوفانه فارسی (رساله دکتري)؛ اسلام آباد ، ۱۹۹۳م

## ترجمه اردو رساله :

۲ - شیخ شرف الدین احمد یحیی منیری ( ترجمه رساله دکتری که در مجله مهر نیمروز در ۲۸ شماره از مارس ۱۹۷۲ تا اکتبر ۱۹۷۷م چاپ گردید. دو مقاله به فارسی در مجله وحید تهران از ایشان چاپ گردیده بود.

\*\*\*

**پرفسور دکتر طاهره صدیقی** (ام. ای. ، پی ایچ. دی. تهران)

رئیس پیشین بخش فارسی که در سال ۱۹۹۹م- باز نشسته شدند.

### کتابها:

- ۱ - داستانسرایی فارسی در شبه قاره پاکستان و هند در دوره امپراطوری تیموری ( رساله دکتری )؛ اسلام آباد ۱۹۹۹م
- ۲ - نقش جدید، حصه اول نثر؛ کراچی ۱۹۸۶م
- ۱۹ مقاله به فارسی در مجله هلال و سروش و مجموعه های مقالات از وی نشر گردیده است.

\*\*\*

**پرفسور دکتر ساجد الله تفهیمی** ( ام. ای. پی ایچ. دی. کراچی)

رئیس پیشین بخش فارسی که در ۲۰۰۱م باز نشسته شد

### کتابها:

- ۱ - احوال و آثار شیخ شرف الدین ابو علی قلندر پانی پتی ( رساله دکتری، چاپ نشده)
- ۲ - قوافی، جهنگ صدر ۱۹۶۹م.
- ۳ - مثنوی گل و بلبل اثر شیخ شرف الدین ابو علی قلندر پانی پتی؛ لاهور ۱۹۷۹م.
- ۴ - سیری در گلریز نخشی، کراچی ۱۹۸۵م.
- ۵ - هشت سخن ؛ مجموعه سخنرانی های جلسات ادبی بخش فارسی دانشگاه کراچی، ۱۹۹۴م.
- ۶ - شعرای اصفهانی شبه قاره ؛ اسلام آباد ۱۹۹۴م.
- ۷ - فرهنگ اصطلاحات علوم ادبی ؛ اسلام آباد ۱۹۹۶م.
- ۸ - کشف الالفاظ اقبال ( فارسی ) ؛ کراچی ۲۰۰۲م.

۹ - کاس الکرام شرح رباعیات خیام نیشاپوری؛ تالیف میر ولی الله؛ تصحیح و ویرایش با مقدمه تحقیقی؛ اسلام آباد ۲۰۰۳م.

۱۰ - عروض (آماده برای چاپ)

۱۱ - فرهنگ مشترک فارسی و اردو؛ ( پروژه تحقیقی با معاونت خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران کراچی، دارای مختصات چهار فرهنگ: فارسی به اردو، فارسی به فارسی، اردو به فارسی و اردو به اردو)

۱۲ - تصحیح سیر الاولیا تالیف سید محمد مبارک کرمانی؛ (در دست)

۱۳ - تصحیح سنوات الاتقیاء؛ (در دست)

#### 14.PERSIAN LITERATURE: Chapter contributed to the book

"The Road to Pakistan" Published in 1990.

#### بروشور:

۱۵ - نکاتی چند درباره کشور پاکستان؛ با همکاری آقای کفایت علی راو و آقای عبدالرزاق میرزا؛ بمناسبت روز تولد قائد اعظم محمد علی جناح؛ تهران ۱۹۷۵م.

ب- چهل مقاله به فارسی در مجله های دانش، پاکستان مصور و در برخی مجموعه های مقالات و دانشنامه از ایشان منتشر شده است.

\*\*\*

**پرفسور دکتر روشن آرا بیگم** (ام.ای.، پی ایچ. دی. تهران)  
(رئیس پیشین بخش فارسی که در سال ۱۹۹۸م باز نشسته شدند)

#### کتابها:

۱ - تصحیح بابر نامه و مختصری از احوال ظهیر الدین محمد بابر؛ رساله دکتری (چاپ نشده)

با تدوین و تهیه بالغ بر دویست مدخل درباره نسخه های خطی فارسی همکاری در تالیف فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان داشته است پنج مقاله فارسی در مجله های پاکستان و ایران از ایشان نشر گردیده است.

\*\*\*

**دکتر سید حسین جعفر حلیم** (ام.ای.، پی ایچ. دی تهران) که در ۱۹۹۷م باز نشسته شدند.

#### کتاب:

شرح احوال و آثار عبد الرحیم خانخانان ؛ (رساله دکتری) اسلام آباد، ۱۹۹۲م  
بعلاوه ۳ مقاله در مجله دانش و سروش از وی منتشر گردیده است.

\*\*\*

**پرفیسور دکتر ریحانه افسر** (ام. ای. ، پی ایچ. دی. تهران)  
(رئیس پیشین بخش فارسی که در سال ۲۰۱۱م باز نشسته شدند)

**کتاب:**

۱ - تصحیح انتقادی متن دیوان شیخ حامد بن فضل الله جمالی دهلوی و سبک  
شعر او؛ رساله دکتری ۱۹۹۷م- (چاپ نشده)  
بالغ بر ۱۱ مقاله به فارسی در مجله دانش اسلام آباد و برخی از مجله های ایران  
و آذربایجان از وی منتشر گردیده است.

\*\*\*

**خانم دکتر شهلا سلیم نوری** (ام. ای. ، پی ایچ. دی. کراچی)

رئیس بخش فارسی

**کتاب:**

۱ - شیخ حمید الدین صوفی ناگوری: شرح حال و بررسی کتاب " سرور  
الصدور و نور البدور" منسوب به او ( پایان نامه دکتری ؛ چاپ نشده)  
در حدود پانزده مقاله به فارسی در دانش اسلام آباد و برخی مجموعه های  
مقالات از وی نشر گردیده است.

\*\*\*

**خانم سلمی لطیف** ( ایم- ای- )

چهار مقاله به فارسی در برخی مجموعه های مقالات از وی مشمول بوده است.

\*\*\*

**آقای رمضان بامری** ( ایم. ای )

**کتابها:**

۱ - گنج گوهر ؛ کراچی ۲۰۰۸م  
۲ - نقش ادب ؛ کراچی ۲۰۰۸م  
چهار مقاله به فارسی در مجله دانش اسلام آباد و دانشنامه تهران از وی منتشر  
گردیده است.

\*\*\*

**دکتر فائزه زهرا میرزا ( ایم. ای. پی ایچ. دی. تهران )**

**کتابها:**

- ۱ - گرجی نامه ؛ اسلام آباد ۲۰۰۱ م.
  - ۲ - تصحیح و تحقیق محک خسروی ؛ ( رساله دکتری )، تهران ۲۰۱۱ م
- در حدود ۱۱ مقاله به فارسی در مجله دانش و نشریه های ایرانی و مجموعه های مقالات از وی منتشر گردیده است .

\*\*\*

**آقای محمد نذیر ( ایم- ای- کراچی )**

**کتابها:**

- ۱ - معلم فارسی (۱) کراچی ۲۰۰۴ م.
  - ۲ - معلم فارسی (۲) ؛ کراچی ۲۰۰۴ م.
- یک مقاله در نشریه ای به فارسی از وی نشر گردیده است.

**منابع و مآخذ**

- ۱ - تاریخ جامعه کراچی ، نصیب اختر، کراچی ۱۹۷۷ م.
- ۲ - دانش، اسلام آباد ، شماره ۵ - ۷ ، ۱۹۸۶ م.
- ۳ - دانش، اسلام آباد ، شماره ۱۳ ، ۱۹۸۸ م.
- ۴ - آشنا ، تهران ، شماره شانزدهم ، ۱۹۹۴ م.
- ۵ - آشنایی با بخش فارسی، بخش فارسی، ۱۹۹۴ م.
- ۶ - چهره های ماندگار ، خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، کراچی ، ۲۰۰۲ م.
- ۷ - اسناد و مدارک قدیمی دفتر بخش فارسی.
- ۸ - اطلاعات شخصی از استادان و کارمندان بخش فارسی.

9. The Role of the University of Karachi in the Scientific and Economic Development during the Decade of Progress; University of Karachi.



10. Publications of the Members of the Staff of the University of Karachi; Nasim Fatima, 1950.

11. Department of Persian, University of Karachi: An Introduction; 1993.

## روش تدریس فارسی در دانشگاه تربیت معلم، لاهور

شاه بانوبخاری\*

### چکیده

فارسی سرمایه فرهنگی ما است و پیوند ما با زبان و ادب فارسی . بیش از هزار سال می رسد، ما به وسیله ادبیات این زبان راز و رمز های زندگی و با حقایق عرفانی و اخلاقی آشنا شده ایم. تاریخ و ادب اجداد ما همه اش به زبان فارسی نوشته شده است، بنا برین اعتلای فارسی اعتلای میراث گذشته ما است، برای حصول این مقصود بنده در دانش گاه تربیت معلم فارسی را از حیث درس انتخابی و اختیاری پیشنهاد کردم و برای تصویب

---

\*. استاد فارسی دانشگاه تربیت معلم، لاهور

و اجرای آن به رئیس دانش گاه تقدیم کردم، طرح نقشه برنامه و مواد درسی و این تهیه کردم و امیدوارم که در نتیجه این کوشش ها زبان فارسی در نظام آموزشیء پاکستان جایگاه واقعی خود را باز یابد و با این نیز اثر و نفوذ مثبتی بر کردار و گفتار دانش جویان مرتب شود- ما این هم می خواهیم که توجه دست اندرکاران این مملکت به این نکته معطوف کنیم که چراوضع فارسی در این کشور دارد روز به روز تضعیف می شود-

**کلید واژه ها :** روش تدریس فارسی ، معلمان مدارس ، دانشگاه تربیت معلم

فارسی سرمایه فرهنگی در نظام آموزشیء پاکستان و دانش گاه تربیت معلم می باشد. فارسی پس از عربی در جهان اسلام یک زبان مهمی شمار می رود، اگر ما مطالعه گسترده درباره این زبان و شواهد اولین آن در شبه قاره کنیم طول این مدت پیش از قبل مسیح می رسد، بر طبق حقایق تاریخی سند شواهد این زبان تسلط عربی بر سند (۷۱۱، ۷۱۲) اند، چون فارسی از حیث زبان ملی و دولتی رایج بود و بر طبق تواریخ قدیم در سال ۵۴۷ تا ۵۰۵ ق کوروش در ناحیه بلوچستان بعضی از نواح را که متصل سند بودند فتح کرد و بعضی از لشکریان و عسکریان در مناطق پاکستان فعلی ماندند و ایشان در زبان اوستا حرف می زدند-

(ڈبلیو. ڈبلیو)

ڈبلیو. پھناور. کام)

دانش مند ممتاز ایرانی استاد بهمنیار این واقعیت را پذیرفته که بعد از ایران ، پاکستان تنها کشوری است که گاهواره و مرکز زبان و ادبیات فارسی شد-

(رازی: مقدمه)

پس از فتح سند در دوره غزنویان کانون توسعه و ترویج زبان و ادب فارسی در شبه قاره هند و پاکستان گردید و در این دوره زبان فارسی زیاد قوی شد ، در لشکر محمود غزنوی فارسی گوین هم بودند و ایشان در معرکه ها با او بودند- در قرن پنجم هجری حضرت علی بن عثمان هجویری معروف به داتا گنج بخش کتابی به عنوان کشف المحجوب به زبان فارسی

تحریر کرد. در آن روزها لاهور به اسم " غزنه خرد" معروف شد و اینجا شعرای فارسی گو زیاد متولد شدند و اینجا مدارس فارسی بوجود آمده بودند که در آن خانقاه ابو نصر لاهور شهره زیاد داشت و در قرن هفتم هجری لاهور مرکز مهم فارسی نویسان و فارسی گویان به شمار می رفت. (احمد ۳۶)

بر طبق تذکره نویسان ابو عبدالله روزبه نکتی لاهوری، ابوالفرج رونی و مسعود سعد سلمان لاهوری (۴۴۰ق، ۱۰۴۷م) و سراج الدین منهاج لاهوری شعرای برجسته و بی مثل بودند، در دوره های مختلف افزون بر آن طالب آملی و آفرین لاهوری بزرگ ترین این همه علامه محمد اقبال لاهوری و میرزا غالب که هر دو شاعر دو زبانه بودند که در اردو و فارسی هر دو زبان شعر می سرودند اما شعر فارسی شان را زیاد باعث فخر و مباهات می انگاشتند. زبان فارسی در شبه قاره برای شش صد سال (۱۲۰۶م تا ۱۸۵۸م) از حیث زبان درباری و اداری رایج بود و همه کارهای دولتی در همین زبان انجام می یافتند، ادیبان و شاعران و علماء و دانشمندان هم به زبان فارسی می نوشتند و در همین زبان می خواندند. (شریف : ۸۵)

در اواخر دولت تیموریان هندپادشاهان تیموری خیلی ناتوان شده بودند و دولت و اقتدار ایشان فقط تا قلعه دهلی محدود بود، در این دوره انگلیسها برای بر کندن سلطنت تیموری خیلی توطئه هایی کردند، آخر کار در نتیجه جنگ آزادی (۱۸۵۷م) دوره اقتدار مسلمانان تمام شده و زبان فارسی که پیش از این زبان رسمی و اداری بود، جای خود را به انگلیسی داده (نقوی ۵۸۰)

زبان فارسی تا قرن ها زبان اداری و فرهنگی و علمی و ادبی و رسمی در شبه قاره بوده است و اثر و نفوذ این زبان در تشکیل زبان اردو نقش مهمی ایفا کرده است، این زبان دارای ارزش های دینی، فرهنگی و معنوی این سرزمین است و کتاب خانه های اینجا پر از آثار گرانبهای این زبان اند و شاعر ملی این سرزمین این زبان را زبان الهامی قرار می دهد و بیشتر برای پیام زندگی بخش خود همین زبان را انتخاب کرد و آنجا که گنج

بخش و شکر گنج خزینه های معنوی آموزه های والای خود را در همین زبان شیرین گذاشته اند و ارباب ذوق این را به زبان دل موسوم می کنند، آن زبان در گهواره خودش نشانه بی اعتنائی و بی توجهی است و رو به انحطاط است که در نتیجه این نه فقط زوال زبان می شود بلکه انحطاط آن نیز باعث انحطاط اقدار دینی، ادبی و عرفانی است که در این زبان محفوظ اند، زیرا که زبان فقط وسیله ای است که برای ابلاغ و اظهار مقصود به کار می بریم و پیش ازین هیچ نیست، اما مقصود ما فقط حفظ زبان نیست بلکه حفظ ادبیات عالیّه اسلامی و تمدن ملی است که برای وجود بخشیدن اینها صد هزار مسلمان بخاطر به دست آوردن کشوری مستقل جان های خود را نثار کردند و فدا کاریهایی کردند. همه صاحبان نظر خوب می دانند که تازگی برگ و بر یک درخت را مبنی بر حفظ بن و بیخ ها و آب یاریء آن است. (بهنام: ۸)

بنا برین وجوه که بنده بالا ذکر کردم و برای تازه کردن درخت کهن سال زبان فارسی و برای آبیاری این بنده در دانش گاه تربیت معلم که در سال ۲۰۰۰م بوجود آمده و تخصص این دانش گاه این است که اولین دانش گاه تربیت مدرسان است اگرچه تحصیل در دیگر بخشها و دیپلم ها نیز داده می شود، اولین بار در این دانش گاه برای دانش جویان تربیت مدرس (کودکستان و دبیرستان) مواد درسی تدریس فارسی را تهیه سازم، رئیس دانش کده بینک رود آن وقت دکتر زمرد ناهیدکه خودش استاد فارسی بود و می خواست که تدریس این زبان را در دانش گاه به طور مضمون انتخابی یا اختیاری آغاز کرده شود با من همکاری کرد و خدا را شکر که ما موفق شدیم و تدریس زبان فارسی دانش گاه به تصویب رسید و کلاس های زبان فارسی شروع به کار کرد، رئیس بخش فارسی بنده بودم و استاد واحد برای تهیه کردن مواد درسی و تدریس، از طرف در کلاس ها، من مواد درسی فارسی را تهیه کردم و کلاس های فارسی در دانش گاه تربیت معلم اجراء شدند، هر سال دو یست تا سیصد دانش جو در زبان فارسی ثبت نام می کنند و بنده همیشه در این کوشش است که اثر و نفوذ زبان و ادبیات فارسی آنها

را واقعی پر از اخلاق عالیه و اوصاف حمیده کند-مواد درسی فارسی برای کلاس تدریس فارسی بدین قرار است:

### **درس واحد**

تحول زبان فارسی و رسم الخط ، کتیبه های فارسی به عنوان شواهد ارتقای زبان، پیوند فارسی به عربی، اردو و انگلیسی

### **درس دوم**

دوره های ادبیات فارسی، قدیم و جدید، شاعران و نویسندگان کهن و جدید :سعدی شیرازی، نظامی گنجوی ، حافظ شیرازی ، محمد اقبال ، جمال زاده،محمد حجازی

### **درس سوم**

اهمیت و لزوم تدریس فارسی در مدارس پاکستان  
اصول تدریس فارسی، اصول اهتمامی(Preparation Method) اصول معروضی، (Objective Method)

اصول اساسی( Foundation Method) اصول اقدامی ( Easy to Difficult )

### **درس چهارم**

معلم فارسی و مختصات شخصیء او، لباس و گفتگو، اخلاق، علمیت، اوصاف حسنه و آداب زندگی و غیرهم  
اطاق فارسی و لوازمات آن، وسایل سمعی و بصری (Audio Visual Aids )

نصاب سازی، کتاب فارسی (مواد، چاپ، زبان و غیرهم

### **درس پنجم**

تدریس نظم و نثر فارسی، روش مستقیم ، طریق الترجمه، روش میانه  
تدریس قواعد فارسی، روش استخراجی، روش استقرائی  
تدریس انشاء، انشای تحریری، انشای تقریری

### **درس ششم**

آزمایشهای معروضی و موضوعی  
اشارات الاسباق، نثر، نظم، قواعد، انشاء

تمرین های عملی، مکالمه، تابلو، نظم خوانی با ترنم، قرائت، سیمینار و پیش کش (

(Presentations)

سیستم امتحانات نیمسال (Semester System)

ما در دانش گاه تربیت معلم مانند دیگر دانش گاه های جهان سیستم سیمستر داریم و دانش جویان تدریس فارسی دو کلاس فارسی در هفته دارند، علاوه بر آن ایشان را برای آینده تربیت داده می شود چون آنها برای تجربیات تدریس به مدرسه های دیگر فرستاده می شوند، ایشان را یاد می دهیم که چگونه باید طرح تدریس تهیه شود چرا پیش از به کلاس رفتن مطالعه قبلی لازم است؟ چه طور می توانیم شاگردان را به طرف زبان فارسی جلب کنیم؟

(تجربیات تدریس / Teaching Practice)

امتیازات امتحانات زیر است

آزمایش کتبی و قرائت (ترم اول ۱۵)

مقاله مختصر درباره زبان و ادب فارسی میان ترم ۱۵

(معروضی و موضوعی) (ترم نهایی ۴۵)

(ما نیز کوشش می کنیم که روش آزمایش چون روش تدریس از روی خواندن، نوشتن، گوش دادن و صحبت کردن باشد)

### مسایل و دشواری های فارسی

با این همه این راه چنین آسان نیست، اول در این دوره که چون تحصیل علم فقط برای علم نیست بلکه از دیدگاه اقتصادی است و آن واحد درس انتخاب کرده می شوند که مقام و جایگاه بالا داشته باشند، تشویق و ترغیب دادن شاگردان معلم به تدریس فارسی کار سهل نیست، دیگر در دوره حکومت ضیا الحق در سال ۱۹۸۲م درس عربی از ششم تا هشتم اجباری قرار داده شد و در برنامه آموزشی مدارس جایی برای تدریس فارسی باقی نماند و

شاگردان به ناچار از آموزش زبان فارسی محروم گردیدند، بنا برین چون دانش جویان به درجه ثانوی می رسند نمی توانند که فارسی را از حیث درس انتخابی یا اختیاری فرا گیرند برای این که حتی از الفبای فارسی بی بهره اند و دیگر این که برای این درجه در اکثر مدارس استادفارسی وجود ندارد چه قدر جای تاسف و درد آور است برای ما که مشوق و محبان فارسی هستیم ،چون می بینیم که در شهر بزرگ چون لاهور یک در صد مدارس دختران درس زبان فارسی را در برنامه آموزشی خود جا می دهند و این توجه هم فقط در کلاسهای ششم، هفتم و هشتم است، شاگردان درجه سیکل دوم از این نعمت محروم می مانند و آن ساعت وضع ما بسیار بی بضاعت می شود چون دانش جویان نکته ايراد می گیرند که ما در کدام مدرسه تجربیات تدریس کنیم؟ این سؤال فقط از ما نیست بلکه از همه فارسی دانان است، این نیز نکته فکر انگیز برای هر عضوی گروه های زبان و ادبیات فارسی در دانش گاه های پاکستان و رئیسان خانه فرهنگ ایران و اداره آموزش دبستان و دبیرستان است، چون اکثر مدارس دروس دیگر چون زبان عربی، زبان پنجابی ، نقشه کشی و امور خانه داری پیشنهاد می کنند، دانش جویان یکی از اینها انتخاب می کنند، با این همه ما ناامید نمی شویم و برای رسیدن این هدف ما باید چنین استادان فارسی تهیه کنیم که داننده علم و ادبیات عمیق و اطلاعات وسیع داشته باشند نیز با رموز آموزش و پرورش کاملاً آگاه باشند.

### روش تدریس

اول ما باید مقصود و هدف آموزش فارسی را روشن کنیم یعنی زبان دانی ، درست خواندن، درست نوشتن، گوش کردن و فهمیدن و بعد از این صحبت کردن و نوشتن آن خزینه های علم و معرفت که در زبان فارسی اند مفهوم و مقصود آنان را بفهمند و در زندگی خود عملی سازند. مقصود از تدریس فارسی نیروی تفهم و تفهیم بایست این طور که دانش جویان برای تفهم گوش کنند و نویسند.

طرح درس (Lesson Planning) :

این نکته بسیار مهم است و معلمان باید در این زمینه توجه زیاد داشته باشند، ما نیز به این جانب توجه زیاد می‌کنیم که پیش از کلاس رفتن برای درس تهیه درس لازم است، برطبق استادان آموزشی بدون مطالعه و تهیه کردن درس و نکات مهمی که حل آن بایست بی‌حل کرده علاقه کلاس رفتن مثر نخواهد شد، مثل این نقشه طرح درس تدریس نثر فارسی برای کلاس ششم را ببینید:-

### مقصود عمومی

معرفی زبان فارسی به شاگردان  
ایجاد علاقه مندی و دوست داری برای فارسی  
درست خواندن، نوشتن، گوش کردن و صحبت کردن

### مقصود خصوصی:

معرفی شیخ سعدی و اثر او گلستان چنین طور خوانده خواهد شد که یک نوع علاقه مندی و جاذبیت ساز باشد، و دانش جویان به مقصود و مفهوم نویسنده برسند.

### امتحان آموزش قبلی دانش جویان:

توسط معلم برای آزمایش کردن آگاهی قبلی دانش جویان سؤالی چندراجع به درس پرسیده می‌شود تا درس فعلی را به اطلاعات سابقه توانست آمیخت.

۱- درباره ی شیخ سعدی چه می‌دانید؟

۲- شیخ برای چه معروف است؟

۳- موضوع تعلیمات سعدی چیست؟

بعد از پاسخ به جانب شاگردان یا به جانب آموزگار مرحله تشویق و ترغیب پیش می‌آید و در این موقع استاد کلماتی چند درباره سعدی به



طوری خواهد گفت که یک نوع تجسس و جستجو به شاگردان انگیزد و آنها را به جانب درس بیاورد.

اعلام موضوع درس:

معلم عنوان موضوع درس خواهد کرد و بر تخته سیاه نیز خواهد نوشت.

قرائت از معلم:

معلم چنین طور خواندگی متن خواهد کرد که مثالی و جالب باشد لحن و آهنگ خوب باشد چون کلمات تغییر شوند آهنگ هم تغییر کند و به دقت متن را خواند و عبارات و جمله ها را به نحو درست و آهنگ مناسب ادا کند.

تحلیل عبارت: در این مرحله معلم نکات دستوری مانند صرفی و نحوی، مرکبات، انواع جمله مانند جمله اسمیه و جمله فعلیه و غیرهم را تشریح و توضیح می کند. اگر در این موقع معلم وسایل سمعی و بصری را بکار برد مانند نوار ضبط صوت، عکس ها راجع به درس و کاربرد کلمات ناشناس و نو آورده و معنی آن در آن شکل که نویسنده می خواهد که بنماید، حالا شاگردان به قدری درس را فهمیده شده اند و ایشان می توانند که با سهو لت قرائت متن خود کنند.

قرائت متن از شاگردان:

در این مرحله معلم شاگردان را برای متن خوانی می خواند و بعد از گوش کردن خواندگی اصلاح تلفظ و تشریح و توضیح دادن کلمات نو آورده مرحله را تکمیل می کند. این مرحله هم اهمیت خاصی دارد و معلم باید در این معامله مواظب خاص ورزد و شاگردان را دل جوئی کند و همت افزائی کند و با گشاده رویی و نرم خوئی قرائت ایشان بشنود و تا حد امکان باشد، کلاس زبان باید با حوصله و مهربانی اداره شود. فعالیت و شراکت شاگردان بسیار اهمیت دارد لذا معلم را باید که با سؤال های دلچسپ و جاذب شاگردان را به فعالیت و شراکت وا دارد و در تهیه پاسخ ایشان را کمک کند تا هیچ قبیل حس کم روی، ترس و حجاب حائل نه شوند، بسا اوقات از روش مسلط و مقتدر معلم شاگردان از ترس تمسخر دیگران یا سرزنش معلم از پاسخ های

سؤال صرف نظر می کنند و عقب می مانند. این امر نیز باید توجه داشته باشد که پاسخ هر سؤال برای شاگردان دادن لازم نیست اگر سؤالی مشکل و مبهم است معلم باید مشکل و ابهام آن را سهل و ساده کرده جواب بدهد تا از روش مهربانی ایشان را با کمال شیرین بیانی به جانب درس راغب کند و آنان مقصود درس را فرا گیرند.

### اعاده درس

معلم سؤالی چند درباره درس یعنی مرکبات، مواد و مفهوم و غیر هم خواهد کرد

### تکلیف خانه:

این مرحله مانند مرحله های دیگر بسیار مهم است و این دو بخش دارد یکی در کلاس انجام داده می شود و معلم بررسی تمرین خودش می کند، شاگردان به نوبه خود برمی خیزند و تکلیف خود را می خوانند و معلم اشتباهات آن را درست می کند، دیگری تمرین های که نوع تخلیقی اند و نیاز مند فکر و تدبر هستند برای تکلیف منزل می دهند.

### کتابنامه

- ۱ - احمد، ظهور الدین (۱۹۷۴م) پاکستان مین فارسی ادب کی تاریخ، جلد اول، لاهور
- ۲ - احمد، ظهور الدین (۱۹۹۰) پاکستان مین فارسی ادب، جلد پنجم، انگریزی عهد ۱۸۴۹م تا ۱۹۴۷م، اداره تحقیقات پاکستان، دانش گاه پنجاب، لاهور
- ۳ - اکرام، محمد اکرم، سید (۱۳۴۹ش) فارسی در پاکستان، چاپ خانه جدید، لاهور
- ۴ - رازی، فیروز الدین، (۱۹۵۲م) فرهنگ نامه جدید فارسی، لاهور
- ۵ - رضوی، سبط حسن، (۱۹۷۴م) فارسی گویان پاکستان، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد
- ۶ - صفیاری، مقدم، احمد، دکتر (۱۳۸۷ش) زبان فارسی کتاب راهنما، چاپ اول، انتشارات شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی، تهران
- ۷ - قریشی، اشتیاق حسین، دکتر (۱۹۸۵م) طریقه های تدریس در پاکستان ( انگلیسی ) کراچی
- ۸ - نایینی، محمد رضا جلالی، (۱۳۶۵ش) زبان و ادب فارسی در شبه قاره هند، نامواره دکتر محمود افشار

- ۹ - نوازش علی شیخ، یک دوره ناشناخته در تاریخ ادبیات فارسی (بی تاریخ (مجموعه مقالات سیمیناریپوستگی های فرهنگی ایران و شبه قاره، اسلام آباد
- ۱۰ - نور محمد خان، مهر، دکتر، (۱۳۸۹ ش) بررسی روش و آموزش زبان و ادبیات فارسی در پاکستان، دانش، شماره ۱۰۳، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد

# تازه های نشر

## یاد یاران

# پاسخ به نامه ها

سید مرتضی موسوی

## تازه های نشر

فرهنگ لغات مشترک فارسی و اردو تألیف دکتر ساجد الله تفهیمی ناشر :  
نشر فرهنگ ،

صندوق پستی شماره ۸۴۷۳ ، کراچی ۷۵۲۷۰

نشانی انترنیتی: [nashrefarhang13@yahoo.com](mailto:nashrefarhang13@yahoo.com)

تاریخ نشر : ۲۰۱۳م / ۱۳۹۱ش ، بها درج نگردیده ، به قطع بزرگ ۲۸ /  
۲۱ سانتیمتر ۴۵۱ صفحه ، با جلد شمیز .

بر مبنای پژوهش دکتر شهریار نقوی صاحب فرهنگ نویسی فارسی در  
هند و پاکستان ، نخستین فرهنگ فارسی در شبه قاره هند و پاکستان فرهنگ

قواسی تالیف محمد فخر الدین مبارک شاه میان ۶۹۵ - ۷۱۵ هـ به نگارش در آمده بود. طی هشت قرن اخیر در شبه قاره ، ۱۴۲ فرهنگ فارسی به فارسی تا پایان قرن چهاردهم تألیف گردید. در حالیکه الگوی فرهنگ نویسندگان اغلب موارد، برآوردن نیازهای ادبی شعری بوده است.

دکتر ساجد الله تفهیمی استاد متقاعد و رئیس سابق گروه فارسی دانشگاه کراچی که صاحب تالیفات متعدد علمی و پژوهشی طی دهه های اخیر می باشند، در سالهای اخیر ابتکاری بخرج داده و فرهنگ لغات مشترک فارسی - اردو تدوین نموده که اخیراً با مشخصات فوق ، منتشر گردیده است . در پیشگفتار مولف می خوانیم :

« در اوایل کار پیش نظر داشتیم که فرهنگ حاضر به سه بخش زیر مشتمل خواهد بود:

بخش اول : شامل لغات و ترکیبات مشترک المعانی فارسی و اردو  
بخش دوم : شامل لغات و ترکیبات فارسی که در اردو متداول است ولی در فارسی متداول نیست.

بخش سوم : شامل لغات و ترکیبات فارسی که در اردو متداول نیست اما شایسته است به زبان اردو هم مورد استفاده قرار بگیرد.  
ولی در مرحله پایان کار تخمیناً حجمی ابتدایی فرهنگ بهم خورد .. لهذا کتاب را به بخش اول محدود کردیم »

همچنین مولف محترم در ضمن تبیین مزایای لغت تصریح می کند:

« این لغت را بطور کلی می توان به چهار دسته زیر تقسیم کرد:

الف : لغات فارسی به فارسی ، ب : لغات فارسی به اردو ، ج : لغات اردو به فارسی

د : لغات اردو به اردو

اما تاکنون ، هیچ لغتی که دارای مشخصات هر چهار دسته مزبوره و همزمان برای هر دو طبقه مردم فارسی زبان و اردو زبان قابل استفاده باشد ، به وجود نیامده است »

در پایان پیشگفتار این که این فرهنگ لغات مشترک فارسی و اردو با حمایت مدیران سابق خانۀ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران کراچی جناب مهندس جمشید خلقی و جناب دکتر مهدی توسلی به سرانجام رسیده ، ابراز تشکر شده است .

درج متن فرهنگ لغات مشترک به صورت دو ستونی است و تعداد لغات مشترک فارسی و اردو در حدود هشتاد هزار لغت تخمین گردیده است. چند لغت مشترک برای نمونه درج می شود :

اهلیت ؛ لیاقت ، شایستگی ، قابلیت ، صلاحیت ، بارز ، آشکارا ، ظاهر روشن ، پُر خطر ، خطرناک ، تولد ؛ ولادت ، پیدایش ، جغرافی ، جغرافیا ، چاره گر ، چاره ساز ، حلاوت ؛ شیرینی ، خط مستقیم ؛ خط راست ، دبستان ، مکتب ، مدرسه ، ذی روح ، جاندار ، علی هذا القیاس

مولف محترم در پیشگفتار خود متذکر گردیده که ملل اروپایی در قرن گذشته به منظور تسهیل رابطه ، یک زبان نوین بعنوان « اسپرانتو » با اشتراک زبانهای مختلف اروپایی اختراع کرده بودند، همان طور، یک زبان تازه شامل لغات مشترک زبانهای اردو فارسی و عربی نیز با هدف تثبیت ارتباط میان ملل شبه قاره و ایران و سایر نقاطی که با زبان فارسی و اردو آشنایی دارند، تشکیل داده شود.

برخی از زبانشناسان معتقدند که حتی با هفت هزار لغت در پاره ای از زبانها تبادل نظر امکان پذیر می گردد. طبیعتاً همه علاقمندان فرهنگ مشرق زمین به این موضوع بذل توجه خواهند کرد ولی از قدیم گفته اند همدلی از همزبانی خوشتر است . باین وصف باید دانست که همزبانی در ایجاد همدلی میان افراد و ملل نقشی موثر ایفا می کند.

ابتکار و کاوش گردآورنده ارجمند « فرهنگ لغات مشترک » درخور ستایش از طرف همه فرهنگ دوستان فارسی زبان و اردو زبان خواهد بود.

## یاد یاران

### درگذشت محقق شهیر دکتر ظهور الدین احمد در لاهور

با کمال تاسف و تحسّر خبر درگذشت دکتر ظهور الدین احمد استاد و رئیس پیشین گروه فارسی کالج دولتی - لاهور و محقق شهیر تاریخ ادبیات فارسی در پاکستان در تاریخ ۱۴ فوریه ۲۰۱۴ دریافت نمودیم انا لله و انا الیه راجعون .

وی پس از تحصیلات کارشناسی ارشد زبان و ادب فارسی ، در کالج های دولتی به تدریس فارسی مشغول گردید و در دهه ۱۹۵۰م با تحقیق در احوال و آثار ابوالفضل علامی به راهنمایی پرفسور علم الدین سالک و تهیه پایان نامه به انگلیسی موفق به دریافت دکترای زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه پنجاب - لاهور شد. در دهه اول استقلال کشور اغلب پایان نامه های دکترای فارسی در پاکستان به زبان انگلیسی تهیه و تدوین می شد. دکتر ظهور الدین احمد ، تمام هم خود را به نوشتن کتاب شش جلدی « پاکستان مین فارسی ادب »

(تاریخ ادب فارسی در پاکستان) به زبان اردو معطوف داشت . پنج جلد اول از طرف اداره تحقیقات پاکستان - دانشگاه پنجاب لاهور نشر یافت و آخرین جلد آن در ۲۰۰۵ م / ۱۳۸۴ هـ ش توسط مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد منتشر گردید. ترجمه این کتاب توسط دکتر شاهد چوهدری به فارسی انجام گردیده . اولین جلد در ۱۳۸۴ ش منتشر گردیده بود.

مضافاً بر این دکتر ظهور الدین احمد کتاب «ایرانی ادب» به اردو تدوین نمود که باز هم از طرف مرکز تحقیقات فارسی در ۱۳۷۵ هـ ش نشر یافت که حاوی تاریخ ادب ایران از قدیم الایام تا دوره معاصر می باشد. هدف تدوین این کتاب به قول خود مولف جهت آگاهی دانش آموختگان زبان فارسی منظور گردیده .

یکی دیگر اثر دکتر ظهور الدین احمد « نقد شعر فارسی در پاکستان و هند» در ۱۳۷۴ ش / ۱۹۹۵ م در هشت باب به فارسی تدوین و توسط مرکز تحقیقات نشر یافته است . در این کتاب سهم دهها نقاد سخن از امیر خسرو تا دوره معاصر که در زمینه نقد شعر فارسی در پاکستان و هند کار کرده اند، مجملاً تبیین گردیده است.

از آثار دیگر دکتر ظهور الدین احمد « عبرت نامه » از عبرت لاهوری ( تصحیح و حواشی ، خلاصه و مقدمه )، آغاز و ارتقای زبان فارسی در شبه قاره ، ترجمه اردو « مجموعه مقالات ادبیات انقلاب اسلامی » کتاب درسی فارسی دوره متوسطه جواهر ادب را می توان نام برد.

دکتر ظهور الدین احمد برای دانشنامه های مختلف چاپ ایران مدخلهای پژوهشی بی شماری تدوین نمود که مورد استفاده پژوهشگران جهان فارسی می باشد ولی به علت اشتغال گونه گون از جمله تصنیف و تألیف ، همکاری با بخش اقبال شناسی دانشگاه پنجاب ، کمتر مقالاتی برای مجله های فارسی تهیه و ارسال می داشت . با این وصف با پیشنهاد این قلم برای شماره ۷۰ - ۷۱ دانش مقاله «غزل سرایی رومی» و برای شماره ۸۰ مقاله « مثنوی نگاری امیر خسرو و برای شماره ۹۰ مقاله «تصحیح و تدوین نسخه های خطی توسط آقای حسام الدین راشدی» تهیه فرمود که منتشر گردید.

فقید سعید در ۱۹۱۴ م چشم به جهان کشوده بود و درست در یکصد سالگی به لقاء الله شتافت. صدها نفر شاگرد را تربیت نمود و هزاران نفر خواننده آثار خود را در تنویر افکار رهنمون بود. در حدود ۱۸ - ۱۹ سال پیش چنانکه به خاطر هم هست در تهران انجمن مفاخر ملی ایران از وی تجلیی بعمل آورده بود .



مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان و هیأت مدیره فصلنامه دانش به خانواده داغیده، همکاران و شاگردان تسلیت قلبی خود ابلاغ کرده آمرزش آن مرحوم از درگاه احدیت مسئلت می نماید .

## مدیر فصلنامه دانش

دفتر دانش

### ظراف نامه ها

آقای دکتر محمد شاه کهگه ، مربی زبان و ادبیات فارسی ، کالج دولتی ننکانه صاحب پنجاب در ضمن اعلام وصول شماره اخیر فصلنامه ، بذل عنایت کرده مرقوم داشتند.

بعد از تسلیمات ، شماره ۱۱۲ - ۱۱۳ فصلنامه دانش را وصول کردم یعنی بروقت موصول گردیده است . بنده اعلام وصول و هدیه سپاس را به خدمت شما ابلاغ می نمایم . وقتی فهرست مطالب را دیدم ، دلم خیلی مطمئن شد. مقاله های نسخه شناسی ، ادب و فرهنگ و عرصه های پژوهش خیلی جالب و جاذب دل می باشد.

هفت ضابطه رساله ای در مراتب ترسل از علی میرزایی و سعید رشید ، نسخه نو یافته مقالات علمی و سیاسی فرصت الدوله شیرازی از قهرمان سلیمانی ، نسخه خطی نویافته از نقد ادبی رساله امتیاز انداز متأخرین از متقدمین از نجم الرشید در فصلنامه دانش ( ۱۱۲ - ۱۱۳ ) موجود است . مقاله های پژوهشی ، سیمای زن در احوال و آثار و افکار اقبال (حمیرا شهباز)، تأملی در افکار و اشعار فارسی زبیده صدیقی (شگفته یاسین عباسی )، نگاهی به احوال و آثار قدرت الله بلیغ (عارف نوشاهی) ، برخی جنبه های واژگانی اشعار فوقی یزدی (عسکر بهرامی) ، نگاهی تحلیلی به دلایل

رویگرد بابر به هندوستان (علی بیگدلی و مهدی یار احمدی) نقش ارسطو در حمله اسکندر به ایران و هند (غزل مهاجری زاده) هم تحقیقی و پُر از مطالب های دقیق می باشد.

مژده جانفزا برای من و برای سرزمین ننکانه صاحب و فارسی خوانان ، من دوره دکتری را به انجام رسانیدم یعنی مدرک دکتری از دانشگاه پنجاب گرفته ام . موضوع پایان نامه دکتری به قرار زیر است .

« سروده های پیر سید نصیرالدین نصیر گیلانی گولروی و بررسی هنر و اندیشه وی » در مقاله تحقیقی من پنج باب و دوازده فصل اند . با سپاس و ابلاغ تبریک و تهنیت ، موفقیت های بیش از پیش شما را آرزومندیم .

آقای نوید احمد گل مربی زبان و ادبیات فارسی کالج دولتی شیخوپوره – پنجاب در نامه محبت آمیز چنین نوشته اند :

مجله دانش شماره ۱۱۲ – ۱۱۳ بدستم رسید و بر این التفات بی پایان ، محبت فراوان در دل من موج می زند و بی ساخته بر زبانم این بیت می رود .

صبا اگر گزری جانب حبیب کنی  
غریب نیست که یاد من غریب کنی  
فیضی

لطفاً مقاله مورد نظر را باپست الکترونیکی بر طبق شرایط پذیرش تنظیم و ارسال کنید .

رئیس کالج دولتی شهرداری – فیصل آباد در نامه ای که اخیراً دریافت گردید ، نوشته است .

« کالج دولتی شهرداری یکی از کالج های مشهور فیصل آباد است و در حدود سه هزار دانشجو و ۷۰ نفر معلم و استاد دارد . چنانچه مجله دانش به این کالج ارسال شود مورد استفاده دانشجویان و استادان قرار خواهد گرفت »

از سالهای قبل کتابخانه کالج جنابعالی در فهرست گیرندگان فصلنامه علمی پژوهشی دانش قرار دارد . از مسئولان کتابخانه بخواهید چنانچه آرشو مجله کم و کسری داشته باشد ، کتباً اعلام نمایند تا اقدام مقتضی به عمل آید .

پرفسور عطا محمد رئیس متقاعد کالج از شکر گره (بخش ناروال) طی  
نامه مهرآمیزی نوشته اند.

« شماره ۱۱۰ - ۱۱۱ به اینجانب رسید و اعلام وصول هم کردم ولی  
تا به حال از شماره بعدی محروم هستم ملتجی هستم مرحمت فرمائید.»  
پس از دریافت نامه شما که حاکی از علاقه مفراط شما به مطالب مجله می باشد ،  
شماره ۱۱۲ - ۱۱۳ توزیع شده بود و هم اکنون شماره ۱۱۴ - ۱۱۵ نیز دست شما را  
می بوسد.»

# چکیده مطالب

## به انگلیسی

### *Abstracts of Contents in English*



## *A Glimpse of Contents of this Issue*

**1 – Introduction of Manuscript of *Tazkera-e-Mozakkar-ul-Ashab* kept in the library of the author.**

**Dr. Syed Abdullah**

**Translated by Syed Hasan Abbas**

Dr.Syed Abdullah had the manuscript of *Tazkera –e-Mozakkar-ul-Ashab* and he personally introduced its writer Mohammad Badie Samarqandi Maliha, which has been translated by Syed Hasan Abbas one of our contributors from Banaras University India . It contain the biographies of a number of poets from Khurasan and Transoxania.

**2 – Iqbal and *Pir-e-Rumi***

**Mojtaba Bashardoost**

Iqbal is not only a philosopher, reformer and architect of Reconstruction of Religious Thought in Islam, but also a poet and writer . Thus we may call him a opened text.

He had a multi-dimensional personality enjoying intertextuality then one can ask, whether he had deep knowledge about Islamic – Iranian civilisation and Culture ? Whether he had studied in depth the cultural heritage of our past particularly *Masnavi-e-Manavi* and *Divan-e-Kabeer*. Some of Iranian Scholars consider that he was under influence of poetry of Saib, Urfi, Bedil and Ghalib rather than Maulana’s poetry. In this paper Reconstruction of religions thought and Metaphysics in Persia have also been studied and referred. Thus, resultantly it has been proved that Iqbal had been under deep influence of *Pir-e-Rumi*. In Iqbal’s Poetry, of course, the spirit of Maulana’s Poetry has been distilled here and there.

### **3 – Ego and Self -knowledge in the philosophy of famous Iranologist Allama Mohammed Iqbal.**

**Mohammed Mehdi Tavasoli / Behrooz Geravand**

The birth of Iranology which was one of the branches of Orientalism, has a direct relationship with the tensions between the East and the West. Such tensions are observable in western classical works even up to recent times. West, the originator of Orientalism, regarded the East as the consecutive other which is an indication of the undeniable relationship between colonialism and Orientalism. The knowledge which is called Orientalism amongst the eastern scholars, on the other hand, is a kind of

self-knowledge which aims to dismiss the megalomaniac view of the western scholars. One of the most important pioneers of this new viewpoint was Mohammad Iqbal. The philosophy of Iqbal which originated in Islamic and Iranian cultures was considered the only solution for reinforcing the personality of the colonized people. Iqbal selected Persian language as a means to express his ideas and Rumi as his guru and instructor. Iqbal who adores Iran throughout all his works, drew the attention of millions of people in Indian subcontinent and especially Pakistan to Iran, its language and culture.

This paper through descriptive and analytical methods studies the effects of Iqbal's philosophy and works on the improvement of the further researches on Iranian studies in Indian subcontinent.

#### ***4 – Pas Cheh Bayed Kard Aey Aqwam-e-Shargh and Musafar***

**Ruzeena Anjum Naqvi**

Allama Iqbal is considered a genius of East. The evaluation of dimensions of his philosophy and art and his literary stature's identification in Persian Literature is not a simple task . Iqbal's poetry encompasses most important problems of contemporary world. Iqbal had sincerely discussed such topics in subtle method by creating figures of speech . Allama Iqbal has inculcated new ideas and thoughts in *ghazal* form. He has opened a new chapter in

*ghazal* composing in Persian literature. In this writeup, Iqbal's *ghazals* in "Pas che Bayed Kard Aey Aqwam-e shargh and Musafar" have been studied manifesting his thought and art.

## **5 - Contribution of Warastah in Literary Criticism in Sub- Continent**

**Anjum Tahira**

There had been a strong cultural relations and influences between Iran and Sub-Continent from the centuries. Sub - Continent is the hub of Literary Criticism. The literary criticism between Iranian and Indian scholars won a great fame as we have the names of a number of outstanding poets in this regard: Amir Khusrau, Urfi Shirazi, Faizi, Munir Lahori, Mulla Sheida, Muhammad Jan Qudsi, etc. The most Popular literary dispute is known between Siraj- ud- Din Ali Khan Arzoo and Sheikh Ali Hazin Lahiji. All this made a great contribution in the compilation of books on literary criticism such as *Tanbih ul Ghafileen* by Arzoo, *Abtaal ul Batil* by Fateh Ali Gardizi, *Muhaakmat ul Shoara* by Mir Mohsin Akberabadi, *Qaul e Faisal* by Imam Bakhsh Sehbaai etc.

Warastah - one of the prolific writers - also participated in this Literary Criticism. . He was one of the literary figures of his age. He was a writer, linguist, lexicographer, scholar and a great critic. His books on literary criticism are as : *Ahqaq Haq*, *Jawab e Shafi*, but



other books like *Mustalihat –e-Shoara, Matla us Sadain...* also deal with criticism. His answer of Arzoo's criticism uplifted the status of literary criticism in the Sub-Continent.

## **6 – Qasideh – composing during Moghul, Teimurid and Qajar Eras: A Review**

**Ghulam Nasir  
Marwat**

During 5<sup>th</sup> and 6<sup>th</sup> century of Hijra Calender, great masters of qasida- composing like Farrukhi, Ansuri and Minuchehri had shown their mastery to poetic circles. In this article qasida composing of Kamaluddin, Amir Khusrau, Khawju Kermani and Saadi in Moghul period, Lutfullah Nishaburi and Shah Nematallah of Teimurid era and Talib, Kaleem, Nazeeri and Urfi contemporaries of Sub-continent and Saba, Nishat, Wesal, Mojmir, Sarosh, Mahmood and Qaani of Qajar period have been dealt.

## **7 – Saib - Champion of *Sabk-e- Hindi***

**Tahira Parveen**

During Safavid period, when the poets had generally felt lack of patronage from the court, they migrated to the Sub-Continent, where a great centre of Persian literature already existed and their style of poetry was called **Sabk-e-Hindi**. Most prominent poets of this style were Mohtasham, Saib, Kaleem, Nazeeri, Urfi, Faizi, Bedil and among them Saib

enjoys the position of champion on the basis of characteristics of his poetry.

## **8 - Presenting disciplinary and moral guidelines of “Flowers and Naurooz” Story in Khajoo Kermani’s *Khamseh***

**Mehdi Najafian / Syed Hamid Reza Alavi**

Expressing disciplinary and moral values and principles in the form of poetry based on Islamic orders and Iranian identity requires a deep insight, unique wisdom and knowledge consisting of various sciences; Flowers And Naurooz Mathnavi of Khajoo Kermani is of that type. Presenting disciplinary and moral guidelines available in Flowers and Nourooz Story which contains lovely poetry, this article expresses disciplinary aspects of various and important periods of life especially childhood and adolescence separately alongwith suitable disciplinary guidelines of that period based on theology and naturalism of Khajoo and it also studies moral principles like respect and veneration, self-control, generosity, compassion, trustworthiness and humility, etc. Disciplinary and moral guidelines of the mentioned mathnavi based on Islamic morality and Iranian generosity indicates Khajoo’s deep insight in the field of moral training.

## **9 – A Peep into “Ghazal” of Sultan Bahu**

**Shahla Saleem Nuri**

Sultan Bahu was a prominent mystic of Pakistan , who composed poetry both in Persian and Punjabi. Bahu belongs to the mystics, who also hold Shariat and Sunnah in esteem . Subjects of his poetry are mysticism and love of Almighty Allah. The high pitch to love inculcated his poetry resulted in a musical *rethym*, which attracts its readers. The message conveyed by him in the poetry is the hard fact that every thing in this universe shall perish and only Allah Almighty is eternal.

## **10 – Social and Cultural conditions of Deccan from viewpoint of History of Ferishte**

**Nikhat Fatima**

Gulshan-e-Ibrahimi compiled by Mohammad Qasim Hindu Shah Astarabadi generally known as Ferishte is usually called as *Tareekh-e Ferishte*. It is valuable historic source of Indian history and particularly of Deccan (Southern India) Ferishte lived in Adilshahi and Nizamshahi periods in Bijapur and Ahmed Nagar. In this paper social and Cultural conditions of Deccan from Kings of Bahmani Dynasty to the contemporary period of the author (living in 1033 AH / 1624 AD) have been surveyed from viewpoint of his history.

## **11 – *Rauza ut-Safa* and its Author : A Study**

**Raana Khursheed**

During Teimurid period a number of valuable books of history were compiled like history of *Jahangusha-e-Juwaini*, *Jamehut Tawarikh*, *Tarikh-e-Wasaf*, *Zubdat-ut-Tavarikh*, *Zafar Nameh* and *Tarikh-e-Rauza-ut-Safa*.

In this article the contents of voluminous Rauzat-ut-Safa and its author Mir Khawnd have been discussed . Moreover, the grand-son of the author Khawnd Mir had written 7<sup>th</sup> volume and Reza Quli Hedayat's 8<sup>th</sup> 9<sup>th</sup> and 10<sup>th</sup> volume authored in Qajar period has also been reviewed. Besides its manuscripts, various published editions and its translators in various languages, have been surveyed.

## **12 – Ahwal-e-Dil-e-Gudakhteh” Selected *Maktubat* of Maulana : Selection, Foreword and explanations by Ghulam Ali Haddad Adel**

**Sikandar Abbas Zaidi**

The book “Ahwal-e-Dil-e Gudakhteh “ encompasses selected *Maktubat* of Maulana Jalaluddin Rumi compiled by Dr. Ghulam Ali Haddad Adel, who has contributed a detailed Foreword and explanations . It has been published by Sokhan Publishers Tehran in 1392(2013) In this writeup a detailed review of “ Ahwal-e-Dil-e-Gudakhteh” a compilation of Selected *Makbutat* of Maulana by Ghulam Ali Haddad Adel, Professor of Philosophy and Chairman, Academy of Persian Language and Literature has been made.

### **13 – A glance into research Articles in the field of Persian literature: Majmuahe Maghalat-e-Prof. Amir Hasan Abidi**

**Syed Naqi Abbas Kaify**

*Bunyad-e-Mauqufat*–e-Dr. Mahmood Afshar has published Majmuahe Maghalat-e- Prof Amir Hasan Abidi (1921-2011 A.D) compiled by Dr. Syed Hasan Abbas . Syed Naqi Kaifi has briefly introduced 36 research articles included in vol. I and also enlisted topics of 26 articles of vol II. Prof. A.H. Abidi’s contribution in Researches in Persian literature and his translations from Sanskrit into Persian is well – Known in literary circles.

### **14 - Persian Teaching and Research in University of Karachi: A brief History**

**Sajidullah Tafhimi**

The University of Karachi was established in academic year 1950-51 at its old campus in Karachi. But Department of Persian was founded in 1955 A.D. headed by Dr. Ghulam Sarwar. The author of this writeup, has described various courses of studies offered and teaching and Researches accomplished from B.A.(Honours) , M.A. and Ph.D levels during more than five decades. Since 1959 – 60 A.D the

University is working at new campus at University Road, Karachi.

Till the year 2000 AD, eight scholars were conferred Doctorate in Persian language and literature by University of Karachi. Various research projects by teachers of Persian had been completed and some other are being pursued at present. Names of former and present teachers along with titles of their published books and number of published Persian articles in research Journals, have also been annexed.

## **15 – Method of Persian Teaching at Teachers Training University, Lahore**

**Shahbano Bokhari**

Persian is a part of our cultural heritage our bonds with it date back one thousand years. We have learnt the secrets of life and moral and sophisticated facts through Persian literature. Our historical and literary works were compiled by our forefathers in this language. Hence its development shall strengthen our heritage . The author, herself a teacher at Teachers Training University, Lahore, proposed a programme and curriculum to the University authorities, and got a go-ahead signal. In this write-up Method of Persian teaching at Teachers Training University Lahore and its syllabus has briefly been described.

**Syed Murtaza Moosvi**

## *Note*

On the front page we are giving a 'resume' of the contents of the current issue of DANESH for the information of the English knowing Librarians, Cataloguers and particularly Research Scholars to enable them to get a brief knowledge of the subject of articles of their interest and subsequently get them translated by themselves – Editor.

Quarterly Research Journal

***President & Editor-in-Chief: Ghasem Moradi***

***Editor: Syed Murtaza Moosvi***

**Address:**

***IRAN PAKISTAN INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES***

***House No.4, Street 47, Sector F-8/1***

***Islamabad 44000, PAKISTAN***

***Ph: 2816074-2816076***

***Fax: 2816075***

***Email: [daneshper1@yahoo.com](mailto:daneshper1@yahoo.com)***



*[http:// ipips.ir](http://ipips.ir)*

*ISSN:1018-1873*  
*(International Centre-Paris)*

*Quarterly Research Journal*  
*of the*  
**IRAN PAKISTAN**  
**INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES,**  
**ISLAMABAD**

**AUTUMN 2013 - WINTER 2014**  
**( SERIAL No. 114-115 )**

**A Collection of Research articles**  
**With background of Persian Language**  
**And Literature and common cultural heritage of**  
**Iran,Central Asia, Afghanistan and Indo-Pak Subcontinent**